

کتاب توحید

(کتاب التوحید باللغة الفارسية)

تأليف

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله

ترجمه

اسحاق دبیری رحمته الله

بازنویسی و تحقیق

محمد ابراهیم کیانی

راشد الجمعة، ١٤٣٠ هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

محمد بن عبد الوهاب بن سليمان

كتاب التوحيد. / محمد بن عبد الوهاب بن سليمان؛ إسحاق بن عبد الله العوضي. - الرياض، ١٤٣٠ هـ

٢١ × ١٤.٨ سم

ردمك: ٩٧٨-٦٠٣-٠٠-٣٧١١-٧

(النص باللغة الفارسية)

١- التوحيد ٢- الألوهية أ. العوضي، إسحاق بن عبد الله (محقق) ب- العنوان

١٤٣٠ / ٧١١٦

ديوي ٢٤٠

شناسنامه كتاب

نام كتاب:	كتاب توحيد
تأليف:	امام محمد بن عبد الوهاب <small>رحمته</small>
ترجمه:	اسحاق دبيری <small>رحمته</small>
بازنویسی و تحقیق:	محمد ابراهيم كيانی
سال چاپ:	١٣٩٢ هـ. ش / ١٤٣٥ هـ. ق
نوبت چاپ:	دوم

www.aqeedeh.com

www.islamhouse.com

www.sadaislam.com

www.videofarsi.com

www.islamtxt.net

www.mowahedin.com

سایت های مفید:



Mowahedin Group

contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

مقدمه‌ی ناشر.....	۷
مقدمه.....	۱۳
باب (۱): توحید.....	۱۷
باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند.....	۲۲
باب (۳): موحد راستین بدون حساب وارد بهشت خواهد شد.....	۲۵
باب (۴): ترس از شرک.....	۳۰
باب (۵): دعوت به شهادت لا إله إلا الله.....	۳۲
باب (۶): تفسیر توحید و مفهوم لا إله إلا الله.....	۳۷
باب (۷): استفاده از دست‌بند و مُهره [یا هرگونه آویز] و امثال آن برای [حصول شفا و] رفع بلا یا دفع آن، از امور شرک‌آمیز است.....	۴۱
باب (۸): آنچه درباره‌ی خواندن و دم کردن و نیز درباره‌ی آویزها و تعویذهای مربوط به زخم چشم، وارد شده است.....	۴۵
باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و امثال آنها.....	۴۸
باب (۱۰): پیرامون ذبح حیوان [یا قربانی کردن] برای غیرالله.....	۵۲
باب (۱۱): در مکانی که برای غیرالله نذر و قربانی می‌شود، نباید برای الله قربانی کرد.....	۵۶
باب (۱۲): نذر کردن برای غیرالله شرک است.....	۵۸
باب (۱۳): پناه جستن به غیرالله شرک است.....	۵۹

باب (۱۴): یکی از مصادیق شرک، مدد خواستن از غیر الله یا به فریاد خواندن غیر الله می باشد ۶۰

باب (۱۵): درباره‌ی این سخنِ الله متعال که: ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ (۱۵۱) وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۵۲﴾ [الأعراف: ۱۹۱-۱۹۲]. «آیا موجوداتی را شریک پروردگار قرار میدهند که قدرت

آفرینش چیزی را ندارند و خودشان آفریده شده‌اند؟ موجوداتی که نه میتوانند آنان را یاری کنند و نه خودشان را!» ۶۳

باب (۱۶): درباره‌ی این سخنِ الله تعالی که: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: ۲۳]. «و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است» ۶۷

باب (۱۷): شفاعت ۷۱

باب (۱۸): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [القصص: ۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. و او به هدایت‌یافتگان داناتر است» .. ۷۴

باب (۱۹): انگیزه‌ی کفر بنی آدم و ترک دینشان، افراط در گرامی داشت صالحان است ۷۷

باب (۲۰): سرزنش شدید کسی که الله را در کنار قبر مردی صالح پرستش کند، چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید ۸۱

- باب (۲۱): در بیان اینکه غلو درباره‌ی قبور صالحان، آنها را به بت‌هایی تبدیل می‌کند که به غیر از الله پرستش می‌شوند ۸۵
- باب (۲۲): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک ۸۷
- باب (۲۳): در بیان اینکه عده‌ای از این امت، بت‌پرست [و مشرک] می‌گردند ۸۹
- باب (۲۴): آنچه درباره‌ی سحر و جادو آمده است ۹۴
- باب (۲۵): در مورد برخی از انواع سحر و جادو ۹۶
- باب (۲۶): آنچه درباره‌ی کاهنان و امثالشان وارد شده است ۹۹
- باب (۲۷): درباره‌ی احکام باطل کردن سحر [و انواع آن] ۱۰۲
- باب (۲۸): درباره‌ی بدشگونی و فال بد زدن ۱۰۳
- باب (۲۹): درباره‌ی فراگیری نجوم یا دانش ستاره‌شناسی ۱۰۷
- باب (۳۰): درباره‌ی طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تأثیر ستاره‌ها در بارندگی] ۱۰۸
- باب (۳۱): در مورد این سخن الله که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] ۱۱۱
- باب (۳۲): [ترس از الله ﷻ] ۱۱۴
- باب (۳۳): [توکل بر الله ﷻ] ۱۱۶
- باب (۳۴): درباره‌ی این آیه که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۹]. «آیا آنها خود را از

- مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند» ۱۱۷
- باب (۳۵): صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است ۱۱۸
- باب (۳۶): بحث ریا [و تظاهر یا خودنمایی] ۱۲۱
- باب (۳۷): [غفلت از ثواب آخرت و] انجام اعمال اخروی برای دستیابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است ۱۲۲
- باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرام ها و حرام گردانیدن حلال‌های الهی، به معنی قرار دادن آنان در مقام ربوبیت است ۱۲۵
- باب (۳۹): [درباره‌ی داور قرار دادن طاغوت] ۱۲۷
- باب (۴۰): درباره‌ی آن که یکی از اسماء و صفات الله را انکار کند ۱۲۹
- باب (۴۱): [درباره‌ی انکار نعمت پروردگار] ۱۳۱
- باب (۴۲): پیرامون این سخن الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲] ۱۳۲
- باب (۴۳): در مورد آن که سوگندی را که به نام الله یاد می‌شود، نمی‌پذیرد ۱۳۵
- باب (۴۴): در این باره که کسی بگوید: آنچه الله بخواهد و تو بخواهی ۱۳۶
- باب (۴۵): دشنام دادن به زمانه، ناسزاگویی به الله متعال است ۱۳۹
- باب (۴۶): حکم استفاده از نام‌ها و عناوینی چون: قاضی القضاة [، شاهنشاه] و امثال آن ۱۴۰

- باب (۴۷): احترام گذاشتن به نام‌های الله ﷻ و تغییر دادن نام به همین منظور
 ۱۴۱
- باب (۴۸): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا هر آنچه که در آن، نام و یاد الله
 باشد ۱۴۲
- باب (۴۹): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَدْفَنُهُ رَحْمَةً مِّنَّا
 مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ
 إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ
 مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾﴾ [فصلت: ۵۰] ۱۴۴
- باب (۵۰): درباره‌ی این سخن پروردگار متعال که می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا ءَاتَتْهُمَا
 صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَآءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا فَتَعَالَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾﴾
 [الأعراف: ۱۹۰] ۱۴۹
- باب (۵۱): درباره‌ی این فرموده‌ی الله ﷻ که: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ
 بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] ۱۵۲
- باب (۵۲): ممنوعیت گفتن: "سلام بر خدا" ۱۵۴
- باب (۵۳): این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی،
 مرا بیا مرز» ۱۵۵
- باب (۵۴): نهی از گفتن واژه‌ی ارباب در رابطه با صاحب کار و ۱۵۶
- باب (۵۵): کسی که به واسطه‌ی نام الله چیزی می‌خواهد باید به او داد ۱۵۷
- باب (۵۶): با توسل به وجه الله، چیزی جز بهشت [و امور اخروی] را نباید
 درخواست کرد ۱۵۸
- باب (۵۷): در رابطه با گفتن: "اگر" ۱۵۹

- باب (۵۸): نهی از دشنام دادن به باد..... ۱۶۰
- باب (۵۹): درباره‌ی بدگمانی به الله..... ۱۶۱
- باب (۶۰): حکم منکران تقدیر..... ۱۶۳
- باب (۶۱): آنچه درباره‌ی مجسمه‌سازان و تصویرگران وارد شده است ۱۶۶
- باب (۶۲): درباره‌ی زیاد سوگند خوردن..... ۱۶۸
- باب (۶۳): درباره‌ی عهد و پیمان الله، و پیغمبرش..... ۱۷۱
- باب (۶۴): جسارت سوگند خوردن به جای الله..... ۱۷۵
- باب (۶۵): نهی شدید از شفیع قرار دادنِ الله در نزد مخلوق!..... ۱۷۶
- باب (۶۶): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید..... ۱۷۷
- باب (۶۷): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّتٌ يَمِينَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]..... ۱۷۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه‌ی ناشر

مقدمه‌ی ذیل، مقدمه‌ی مترجم کتاب "عقیده‌ی اسلامیة" اثر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می‌باشد که توسط آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی رحمته الله به نگارش درآمده است و به علت تناسب با موضوع کتاب حاضر، خدمتتان تقدیم می‌گردد؛ برای شناخت بیشتر آیت الله برقعی می‌توانید به مقدمه‌ی کتاب "خرافات وفور" یا زندگی‌نامه‌ی ایشان به نام "سوانح ایام" که در سایت عقیده موجود است، مراجعه فرمایید.

بنام خدای عزوجل تعالی شانه‌العزیز

نویسنده‌ی این ترجمه گوید: سال‌های بسیار در مجالس و محافل ایران طعن و لعن و بدگویی شدیدی می‌شنیدم از گویندگان دینی نسبت به طایفه‌ی وهابیه که ساکن حجازند و این فرقه مقلدین محمد بن عبدالوهابند در فروع دینی مانند شیعه که مقلد یکی از علمای خود می‌باشند و آنان نام وهابی روی خود نگذاشته‌اند بلکه خود را مسلمان می‌خوانند و محمد بن عبدالوهاب عالمی بود که در اوایل قرن ۱۲ هجری برای دفع خرافات مسلمین و رفع شرک قیام کرده و عده‌ای را به نظر اصلاحی خود دعوت کرده، فرق اسلامی پیروان او را وهابی می‌گویند، در ایران هر کس از بزرگان و علمای دینی حقیقتی از حقایق قرآن و

اسلام و توحید را بیان می کرد و یا یکی از خرافات دینی را رد می نمود فوراً او را تهمت وهابی می زدند و دلیلی بر رد او نداشتند، جز اینکه او وهابی است و به همین بهانه او را می کوبیدند. اینجانب تعجب می کردم و به خود می گفتم چگونه هر کس حقیقتی را از قرآن بیان کند او را وهابی می خوانند؟ مگر وهابی ها چه عقایدی دارند که ما نباید داشته باشیم؟ مگر پیغمبر اسلام ﷺ و علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بزرگان اعلام، تابع قرآن و متمسک به آن نبوده اند؟ در زمان ما بسیاری از علمای روشن فکر متدین را دیدم که هرگاه خواست از یکی از حقایق قرآنی پرده بردارد و مردم را به توحید و قرآن آشنا سازد، فوراً او را به بهانه ی وهابی گری کوبیدند و مردم عوام را علیه او تحریک کردند؛ مانند آیت الله بزرگ حاجی سید اسدالله خارقانی و آیت الله خالصی زاده و نابعه ی کبیر شریعت سنگلجی و آیت الله وحیدالدین مرعشی نجفی و آیت الله العظمی آقای سید محسن حکیم و حجت الاسلام والمسلمین آقای جلالی قوچانی^(۱) و امثال ایشان کثر الله تعالی امثالهم. پس در صدد برآمدن به قاعده و به حکم "الانسان حریص علی ما منع" جستجو و تحقیق نمایم و بینم جماعت وهابیه چه می گویند و عقاید ایشان چیست؛ اگر واقعاً مسلمانند که خون و مال و عرض و آبروی آنان محفوظ؛ و بدگویی و غیبت ایشان حرام است. رسول خدا ﷺ فرمود: «من پیکار کردم تا مردم لا اله الا الله بگویند و موحد شوند» و فرمود: «عَرَضُ الْمُسْلِمِ كَدَمِهِ»؛ یعنی: «آبروی مسلمان مانند خون اوست»؛ همان طوری که قتل مسلمان از گناهان کبیره است، ریختن آبروی او

(۱) طلاب نجف کتابی منتشر ساخته اند و در آن کتاب به گمان خود اثبات وهابی گری برای آیت الله حکیم نموده اند.

نیز از گناهان کبیره است. متأسفانه از جماعت وهابیه در ایران نه کسی را یافتیم تا تحقیق کنم و نه کتابی از خود ایشان دیدم، تا اینکه در سال ۱۳۵۲ شمسی موفق شدم به زیارت بیت الله الحرام و سپس به مدینه منوره برای زیارت رسول خدا ﷺ بروم؛ در آنجا کتابی دیدم که روی آن نوشته «العقیده الإسلامية» لشیخ الامام محمد بن عبد الوهاب. با خود گفتم: عقیده‌ی هر کس را باید از خود او و یا از کتاب او جویا شد و به اشخاص دیگر نباید مراجعه کرد؛ زیرا ممکن است کم و زیاد و یا تحریف کنند و یا اعمال غرض نمایند، پس بهتر این است که کتاب خود این شخص که مؤسس و مرجع بوده مطالعه شود تا از عقاید او و پیروانش آگاهی حاصل گردد. به هر حال آن کتاب را گرفتم برای مطالعه؛ بعضی از دوستان ما آن کتاب را دیدند و از من ترجمه‌ی آن را درخواست کردند تا کسانی که به عقاید وهابیه آشنا نیستند، آگاه گردند و لذا به ترجمه‌ی ساده‌ی آن کتاب بدون کم و زیاد اقدام نمودم و اگر لازم به توضیحی بود، بین پرانتز توضیح داده‌ام و این کتاب مشتمل است: بر سه رساله از خود شیخ الاسلام محمد بن عبد الوهاب که در سال ۱۳۹۰ قمری چاپ شده و مجموعاً در ۶۳ صفحه به اتمام رسیده؛ رساله‌ی اول بحث شده از خداشناسی و دین و پیغمبرشناسی، رساله‌ی دوم در بیان راه صحیح و سالم در پیروی دین حنیف و ملت ابراهیم، رساله‌ی سوم شبهاتی را که مغرضین بر اسلام و توحید وارد کرده‌اند، رد نموده و جواب آنان را بیان کرده است. هدف ما از ترجمه و نشر این کتاب این است که مردم بدانند امروزه روز تفرقه و نفاق نیست و بر هر فرقه از فرق مسلمین واجب است که نزاع و جدال و بدگویی یکدیگر را کنار گذارند و بازیچه و ابزار دست دشمنان دین اسلام و استعمارطلبان نباشند؛ امروز

که مسلمین به واسطه‌ی تفرقه و تشتت ضعیف شده و دشمنان اسلام در میان مسلمانان رخنه کرده و دین و آبروی آنان در خطر است، باید خود مسلمین با هم متحد شوند و لااقل با یکدیگر به دشمنی و ستیزه برنخیزند و به نام ولایت آل محمد علیهم السلام عوام بیچاره را علیه یکدیگر تحریک نکنند. امروزه تمام مسلمین حتی سنیان متعصب، آل محمد علیهم السلام را دوست دارند و به دوستی امیرالمؤمنین و ذریه‌ی حضرت زهرا- سلام الله علیها- افتخار دارند. دوست آل محمد علیهم السلام کسی است که میان مسلمین تفرقه نیاورد و به فحاشی و بدگویی مسلمان و گوینده‌ی "لا اله الا الله محمد رسول الله" نپردازد و تمام مسلمین را برادر یکدیگر بداند و آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾ [آل عمران: ۱۰۳]^(۱). را مدنظر قرار دهد، نه اینکه مانند یک عده دکان‌دار تفرقه‌انداز، مسلمین را به یکدیگر بدین کند؛ و اگر در مسایل علمی و یا دینی کسی اشتباهی کرده، فوری به تکفیر و لعن و تفسیق او نپردازد و جار و جنجال راه نیندازد؛ بلکه به لطف و خیرخواهی با دلایل علمی و قرآنی گوشزد یکدیگر کنند و اختلافات را کاهش دهند، نه اینکه مانند بعضی از منبری‌های نادان به بدگویی و افترا پردازند و یک کلاغ را چهل کلاغ کنند. بسیاری از گویندگان را من سراغ دارم که سواد ندارند و کتابی را که نخوانده و بی‌خبرند به تکذیب می‌پردازند؛ پس هدف ما دعوت به مذهب این و آن نیست، ما مسلمانیم و دعوت ما به خدا و قرآن و اسلام است. امروز تمام مسلمین قرآن را قبول دارند و کتاب آسمانی خود می‌دانند؛ ما هر فرقه از فرق مسلمین را دوست داریم و اگر سخن حقی داشته باشند می‌پذیریم و از عداوت و عناد، به خدا پناه

(۱) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...».

می‌بریم؛ ما معتقدیم تمام فرق مسلمین باید خود را مسلمان بنامند و چنانچه خدا در سوره یونس فرموده که:

﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲].

«و من مأمورم که از مسلمین باشم».

ما نیز باید به رسول خدا ﷺ تاسی کرده، خود را مسلمان بنامیم و از نام‌ها و مذهب‌های تفرقه‌آور دوری کنیم؛ پس هر فرقه از فرق مسلمین اگر تعصب را کنار بگذارند و خود را به نام مسلمان معرفی کنند، گامی بزرگ در جهت وحدت و اتحاد برداشته‌اند؛ و لاقلاً سایر مسلمین را به نام‌های مذهبی تکفیر نکنند: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هر کس جز اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است».

به هر حال، ما مندرجات این رساله را بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ ندیدیم و مجوز فحش و لعن در آن نیافتیم و دلیلی بر بطلان عقاید آن نداریم؛ بلکه تمام آن را مطابق کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ دیده‌ایم و اگر کسی یکی از مطالب آن را باطل و یا بر خلاف کتاب خدا می‌داند، دلیل آن را ذکر کند؛ نه آنکه به سب و لعن بپردازد. خدای تعالی در سوره انعام آیه ۱۰۸ فرمود:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۸].

«به کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، دشنام ندهید؛ مبدا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل، خدا را دشنام دهند».

در این آیه خداوند عَزَّوَجَلَّ از بدگویی به مشرکین نهی کرد، پس کسانی که مدعی دوستی اهل بیت رسولند چگونه به فرق مسلمین بد می‌گویند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه در خطبه‌ی ۲۰۴ نهج البلاغه ذکر شده، همین که عده‌ای از اصحاب خود را دید که به لشکر معاویه بدگویی می‌کنند، نهی نمود و فرمود: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ، وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ ذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ، وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ: اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ، وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ؛ یعنی: «من خوش ندارم که شما بد زبان و بدگو باشید ولیکن اگر اعمال و احوالی از ایشان بر خلاف دیده‌اید، بیان کنید که آن صواب‌تر و برای عذر شما رساتر است و اگر به جای سب و بدگویی، بگویید: "خدایا! خون ما و ایشان را حفظ کن و بین ما و ایشان اصلاح نما"، بهتر است». به هر حال فحش و بدگویی به گوینده‌ی شهادتین، حرام و از گناهان کبیره و موجب خرسندی استعمارطلبان است؛ اگر به فرض در صدر اسلام عده‌ای مانند یزید برای حفظ ریاست خودشان با مؤمنین دشمنی کردند، مسلمین زمان ما چه تقصیر دارند؟! ما نباید به بهانه‌ی مطالب تاریخی گذشته به جان یکدیگر بیفتیم. خداوند عَزَّوَجَلَّ در آیه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی بقره فرمود:

﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ ۖ وَلَا تُسْـَٔلُوْنَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۱۴۱﴾﴾ [البقرة: ۱۴۱].

«آنان امتی بودند که رفتند؛ برای ایشان است آنچه کرده‌اند و برای شماست آنچه خود کسب کنید و شما مسؤول اعمال آنان نیستید».

مقدمه

علمای توحید، اتفاق نظر دارند که تاکنون کتابی در موضوع توحید، مانند کتاب «التوحید» نوشته نشده است. این کتاب، به سوی توحید فرا می‌خواند. شیخ رحمته الله در این کتاب اقسام توحیدِ عبادت و توحیدِ اسما و صفات را به صورت مختصر و همچنین شرک اکبر و اشکال و انواع آن و نیز اسباب هر یک را نوشته و به بیان راه‌های پاسداری و حمایت از توحید پرداخته است. از اینرو لازم است که شما به عنوان یک مسلمان موحد، به این کتاب توجه نمایید و مطالب آن را دقیق بخوانید و حفظ کنید؛ زیرا هر جا که باشید، از آن بی‌نیاز نخواهید بود.

توحید: یگانه دانستن چیزی. می‌گویند: «وَحَدَّ الْمُسْلِمُونَ اللَّهَ»؛ یعنی: مسلمانان، الله را یگانه‌معبود دانستند.

توحیدی که کتاب خدا از آن سخن می‌گوید، بر سه قسم است:

۱- توحید ربوبیت.

۲- توحید الوهیت.

۳- توحید اسما و صفات.

توحید ربوبیت: یعنی یگانه دانستن الله، در افعال. و افعال الهی بسیار فراوان است که از آن جمله می‌توان به خلقت و آفرینش، روزی دادن، زنده کردن و میراندن اشاره کرد که الله عز وجل در همه‌ی این کارها یگانه‌ی کامل است.

توحید الوهیت: الوهیه یا الهیه، هر دو مصدر فعل آله، یاْله می‌باشند؛ یعنی پرستیدن همراه محبت و تعظیم که همان یکتاپرستی است؛ بدین معنا که بنده، توحید را در عمل محقق سازد و در عمل، بنده‌ای موحد باشد.

توحید اسماء و صفات: یعنی بنده معتقد باشد که الله، در اسماء و صفات خویش یگانه است و نظیر و همتایی ندارد.

شیخ رحمته الله در این کتاب اقسام سه‌گانه‌ی توحید را ذکر نموده و درباره‌ی توحید الوهیت و عبودیت - که کتاب‌های کمتری در این زمینه به نگارش درآمده - با تفصیل بیشتری سخن گفته است.

لذا اقسام توحید الوهیت، توکل و ترس و محبت و ... را بیان کرده و درباره‌ی شرک که در برابر توحید الوهیت قرار دارد، به تفصیل سخن رانده است. شرک یعنی انباز و شریک گرفتن با الله، در ربوبیت یا عبادت یا اسماء و صفات؛ اما در این کتاب بیشتر درباره‌ی شرک در عبادت و توحید الله، سخن به میان آمده است.

گفتنی است: در پرتو آیات و احادیث در می‌یابیم که شرک، از یک نگاه، بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر؛ و در تقسیمی دیگر، نوع سومی نیز بر آن افزوده شده است که آنرا شرک خفی می‌گویند.

شرک اکبر: عبارت است از پرستش غیرالله یا انجام دادن پاره‌ای از عبادات برای غیرالله و یا قرار دادن شریک در عبادت الله. این نوع شرک، انسان را از دایره‌ی اسلام، خارج می‌گرداند.

شرک اصغر: آن است که شارع آن را شرک نامیده؛ ولی در حد و اندازه‌ی شرک اکبر نیست.

شرک اکبر آشکار، مانند پرستش بت‌ها، قبرها و مردگان.

شرک اکبر پنهان، مانند شرک منافقین، یا توکل کنندگان بر پیران یا مردگان یا چیزهای دیگر.

و شرک اصغر مانند پوشیدن انگشتر و مهره‌ی شفا و نخ و سوگند خوردن به غیر الله.

و شرک خفی مانند ریا و تظاهر و غیره.

باب (۱): توحید

الله تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶). «و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند».

همچنین فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶). «در هر امتی پیامبری (با این پیام) فرستادیم که الله را عبادت و پرستش کنید و از معبودان باطل دوری نمایید!». و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (الإسراء: ۲۳). «و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید».

همچنین می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (الأنعام: ۱۵۱). «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (النساء: ۳۶). «و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید».

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «هر که دوست دارد واپسین وصیت و رهنمود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببیند، این فرموده‌ی الله متعال را بخواند که: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ﴾ (الأنعام: ۱۵۱). تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ (الأنعام: ۱۵۳). «بگو: بیایید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بیان کنم؛ اینکه چیزی را با

او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان را از ترس فقر نکشید؛ ما، شما و آنان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت اعم از آشکار و پنهانش نزدیک نشوید و کسی را که الله، کشتنش را حرام نموده، جز به حق نکشید. اینها، همان احکامی است که (پروردگار)، شما را به آن سفارش نموده تا خردتان را به کار بندید. به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید تا آنکه به سن تشخیص برسد و پیمانه و وزن را به عدالت و به طور کامل ادا کنید. الله، هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد و چون (برای داوری) سخن گفتید، عدالت را رعایت نمایید؛ حتی اگر (در مورد) خویشاوند(تان) باشد و به پیمان الهی وفا کنید. اینها همان احکامی است که (الله) شما را بدان سفارش می‌کند تا پند بگیرید. و (به شما خبر داده) که این، راه راست من است؛ پس از آن پیروی نمایید و از راه‌های دیگر پیروی نکنید...».

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که: **كُنْتُ رَدَفَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى حِمَارٍ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَمَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ، وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «لَا تُبَشِّرْهُمْ فَيَتَكَلَّبُوا».**

ترجمه: معاذ بن جبل رضی الله عنه می‌گوید: پشتِ سرِ پیامبر صلی الله علیه و آله بر الاغی سوار بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان، و حق بندگان بر الله چیست؟» گفتم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «حق الله بر بندگان، این است که او را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند؛ و حق بندگان بر الله، این است که کسی را که به او شرک نمی‌ورزد، عذاب نکند». گفتم: ای رسول خدا! آیا این مژده را به مردم برسانم؟ فرمود: «خیر؛ این مژده را مگو. زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند».

شیخین (=بخاری و مسلم) این حدیث را در «صحیحین» روایت کرده‌اند.^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- حکمت آفرینش جن‌ها و انسان‌ها.
- ۲- عبادت، همان توحید و یکتاپرستی است؛ زیرا کشمکش و نزاع، بر سر توحید می‌باشد.
- ۳- اگر کسی به‌طور کامل پایبند توحید نباشد، الله را عبادت نکرده است؛ چنانکه آیه‌ی ﴿وَلَا أَنْتُمْ عِبَادُونَ مَا أَعْبُدُ ۖ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ۖ وَلَا أَنْتُمْ عِبَادُونَ مَا أَعْبُدُ ۗ﴾ [الکافرون: ۳-۵]. بدین نکته تصریح نموده است.
- ۴- حکمت ارسال پیامبران.
- ۵- به سوی همه‌ی ملت‌ها، پیامبری فرستاده شده است.
- ۶- دین تمامی انبیا، یکی بوده است.
- ۷- مسأله‌ی مهم این است که عبادت و توحید واقعی، بدون کفر ورزیدن به طاغوت یا معبودان باطل تحقق نمی‌یابد. چنانکه این مطلب در آیه‌ی ۲۵۶ سوره‌ی بقره بیان شده است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [البقرة: ۲۵۶]. «بنابراین کسی که به طاغوت (= معبودان باطل) کفر بورزد و به الله ایمان بیاورد، به دستاویز محکم (و ناگسستنی ایمان) چنگ زده است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۰.

۸- طاغوت، عام است و همه‌ی معبودان باطل را دربرمی‌گیرد؛ یعنی طاغوت به هر کس و هر چیزی گفته می‌شود که غیر از الله پرستش گردد.

۹- اهمیت ویژه‌ی آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره‌ی انعام در نزد گذشتگان نیک این امت؛ در این سه آیه، ده مسأله‌ی مهم بیان شده که نهی از شرک، در رأس آنهاست.

۱۰- آیات محکم سوره‌ی اسراء که در آنها به هجده نکته‌ی مهم تصریح شده است؛ بدین سان که الله متعال در ابتدای این آیات فرموده است: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ [الإسراء: ۲۲]. «هیچ معبود دیگری را شریک الله قرار مده که نکوهیده و خوار خواهی شد». و باز در پایان همین آیات تأکید فرموده است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ [الإسراء: ۳۹]. «و هیچ معبودی را شریک الله قرار مده که نکوهیده و به‌دور از رحمت الهی در دوزخ خواهی افتاد». الله ﷻ در همین آیه، اهمیت این نکات را به ما یادآوری می‌کند و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ [الإسراء: ۳۹]. «این احکام از حکمت‌هایی است که پروردگارت به‌سوی تو وحی نموده است».

۱۱- آیه‌ی ۳۶ سوره نساء نیز که آیه‌ی حقوق دهگانه نامیده می‌شود، با این فرموده‌ی الله ﷻ آغاز می‌گردد که: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶]. «و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید».

۱۲- آگاهی از وصیت رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش.

- ۱۳- شناخت حق الله بر بند گانش.
- ۱۴- شناخت حق بندگان بر الله، در صورتی که حق الله را ادا کنند.
- ۱۵- بیشتر اصحاب پیامبر ﷺ از این مساله اطلاع نداشتند.^(۱)
- ۱۶- جواز کتمان علم، به خاطر پاره‌ای از مصلحت‌های شرعی.
- ۱۷- استحباب بشارت دادن مسلمان به آنچه که خوشحالش می‌گرداند.
- ۱۸- ترس از اینکه مردم با تکیه بر رحمت‌های گسترده‌ی الله، دست از عمل بردارند.
- ۱۹- هرگاه کسی پاسخ سوالی را ندانست، بگوید: والله اعلم.
- ۲۰- جواز اختصاص دادن برخی از افراد برای آموزش مطلب یا نکته‌ای علمی به آنان.
- ۲۱- تواضع رسول الله ﷺ؛ چنانکه سوار الاغ می‌شدند و پشت سر خود نیز کسی را سوار می‌کردند.
- ۲۲- جواز سوار کردن کسی، پشت سر خود بر حیوانی.^(۲)
- ۲۳- منزلت و مقام معاذ بن جبل رضی الله عنه.
- ۲۴- اهمیت والای مساله‌ی توحید.

(۱) در شرح استاد عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ آمده است: بیشتر صحابه نمی‌دانستند که "حق بندگان بر الله، این است که کسی را که به او شرک نمی‌ورزد، عذاب نکند؛ چرا که پیامبر ﷺ به معاذ رضی الله عنه فرمود: «این مژده را به مردم مرسان؛ زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند». لذا معاذ رضی الله عنه این مژده را تا واپسین لحظات حیاتش مخفی نگه داشت و بدین‌سان بسیاری از صحابه رضی الله عنهم این نکته را نمی‌دانستند.

(۲) در برخی نسخه‌های این کتاب آمده است: در صورتی که حیوان، توانش را داشته باشد.

باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمَنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲]. «امنیت، از آن کسانی است که ایمان آوردند و ایمانشان را به شرک نیامیختند؛ آنان هدایت یافته‌اند».

عباده بن صامت می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». [روایت بخاری و مسلم]^(۱)

ترجمه: «هرکس، گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست و شهادت دهد که عیسی، بنده و فرستاده‌ی الله، و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرد و نیز مخلوق او می‌باشد، و گواهی دهد که بهشت و دوزخ، هر دو حق است، هر عملی که داشته باشد، (سرانجام،) الله متعال، او را وارد بهشت می‌کند».

عتبان ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». [روایت بخاری و مسلم]^(۲)

ترجمه: «همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او لااله‌الاالله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۸.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۳۳.

ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا رَبِّ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَذْكُرُكَ بِهِ وَأَدْعُوكَ بِهِ، قَالَ: يَا مُوسَى، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُ هَذَا، إِنَّمَا أُريدُ شَيْئًا تَخْصُنِي بِهِ، قَالَ: يَا مُوسَى، لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَعَامِرَهُنَّ غَيْرِي، وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كَفَّةٍ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كَفَّةٍ مَالَتْ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». [روایت ابن حبان و حاکم؛ حاکم، این حدیث را صحیح دانسته است.]^(۱)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «موسی عرض کرد: پروردگارا! به من چیزی بیاموز که تو را با آن یاد کنم و بخوانم. فرمود: بگو: لا اله الا الله موسی گفت: پروردگارا! این را همه ی بندگان می گویند؛ از تو چیزی می خواهم که ویژه ی من باشد. فرمود: ای موسی! اگر آسمان های هفتگانه با تمام موجوداتی که در آنها هستند- غیر از خودم- و زمین های هفتگانه در یک پله ی ترازو نهاده شوند و لا اله الا الله در پله ای دیگر، لا اله الا الله از همه ی آنها سنگین تر و برتر خواهد بود.»

انس رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «قال الله تعالى: يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خطايا، ثُمَّ لَقَيْتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». [ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]^(۲)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «... الله متعال می فرماید: ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به پُری زمین گناه کرده ای، ولی هیچ چیز و هیچ کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد.»

(۱) صحیح ابن حبان، ش: ۶۱۸۵؛ المستدرک علی الصحیحین، (۱/۵۲۸).

(۲) صحیح الجامع، ش: ۴۳۳۸؛ السلسلة الصحیحة، ش: ۱۲۷؛ صحیح الترمذی، آلبانی رحمته الله علیه، ش: ۲۸۰۵.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- فضل و بخشش بی کران الله.
- ۲- پاداش بزرگ توحید در نزد الله متعال.
- ۳- توحید، کفاره‌ی گناهان است.
- ۴- تفسیر آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی انعام و اینکه واژه‌ی "ظلم" در این آیه، به معنای شرک است.
- ۵- پنج موردی که در حدیث عبادۀ ذکر شده‌اند، قابل تأملند.
- ۶- با جمع‌بندی حدیث عبادۀ و حدیث عتبان و دیگر احادیث این باب، مفهوم لا إله إلا الله را درمی‌یابیم و به اشتباه و موضع نادرست فریب‌خوردگان پی می‌بریم.
- ۷- شرط پذیرش لا إله إلا الله از گوینده‌اش، این است که آن را با اخلاص و برای خشنودی الله بگوید.
- ۸- حتی پیامبران نیز نیاز داشتند که فضیلت لا إله إلا الله به آنان یادآوری شود.
- ۹- لا إله إلا الله از همه‌ی موجودات سنگین‌تر و برتر است؛ ولی با این حال ترازوی برخی از گویندگان سنگین نخواهد بود.
- ۱۰- زمین نیز همانند آسمان دارای هفت طبقه می‌باشد.
- ۱۱- موجوداتی در هفت طبقه‌ی آسمان و زمین، سکونت دارند.
- ۱۲- اثبات معنی حقیقی صفات الله متعال؛ برخلاف اهل تعطیل یا کسانی که منکر صفات الله عز و جل هستند.
- ۱۳- در حدیث عتبان علیه السلام آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او لا إله إلا الله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است». با شناخت حدیث انس رضی الله عنه به مفهوم حدیث

عِثْبَانٌ ﷺ پی می‌بریم و درمی‌یابیم که خشنودی الله متعال در کنار نهادن شرک است و گفتنِ زبانیِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ به تنهایی کافی نیست.

۱۴- این مساله که عیسی و محمد ﷺ، هر دو در کنار هم به عنوان بندگان الله و پیامبران او ذکر شده‌اند، قابل تأمل است.

۱۵- عیسی ﷺ ویژگی خاصی دارد؛ اینکه پیدایش او نتیجه‌ی کلمه‌ی الله متعال است که به مریم القا کرد و با فرمان پدید آی، او را پدید آورد.

۱۶- عیسی، روح الله، یعنی مخلوق و آفریده‌ی الله ﷻ می‌باشد.

۱۷- فضیلت ایمان به بهشت و دوزخ.

۱۸- گوینده‌ی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هر عملی که داشته باشد، سرانجام وارد بهشت خواهد شد.

۱۹- ترازو، دو کفه یا دو پله دارد.

۲۰- «وجه» یکی از صفات الله متعال است.

باب (۳): موحد راستین بدون حساب وارد بهشت خواهد شد

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰]. «بی‌گمان ابراهیم، خود یک امت فرمانبردار برای الله و (نیز) حنیف (و حق‌گرا) بود؛ و از مشرکان نبود».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹]. «و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».

حصین بن عبدالرحمن گوید: نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: چه کسی از شما پاره‌ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد دیده است؟ گفتم: من دیده‌ام. البته من در حال ادای نماز نبودم؛ بلکه حشره‌ای زهرآگین به من نیش زده بود. گفت: آن گاه چه کردی؟ گفتم: رقیه خواندم.^(۱) پرسید: چرا این کار را کردی؟ گفتم: به‌خاطر حدیثی که از شعبی شنیده بودم. سوال کرد: چه حدیثی؟ پاسخ دادم: او از بریده بن حصیب نقل می‌کرد که [رسول‌الله ﷺ] فرمود: «رقیه خواندن جایز نیست مگر در دو مورد: در چشم زخم و در گزیدن گزندگان».^(۲) سعید گفت: کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده، بدون کم و کاست بیان کند؛ ولی ما روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما داریم که رسول‌الله ﷺ فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأَمَمُ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهِيْطُ وَالنَّبِيُّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيُّ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي، فَقِيلَ لِي: هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْأَفْقِ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ فَقِيلَ لِي انْظُرْ إِلَى الْأَفْقِ الْآخَرَ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ فَقِيلَ لِي: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ». ثُمَّ نَهَضَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، فَخَاضَ النَّاسُ فِي أَوْلِيَّكَ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ صَحِبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الْإِسْلَامِ، فَلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئاً وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: «مَا الَّذِي تَخَوْضُونَ فِيهِ؟» فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: «هُمْ الَّذِينَ لَا يَرْفُقُونَ، وَلَا يَسْتَرْفُقُونَ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَامَ عُكَاشَةُ بْنُ مُحْصِنٍ

(۱) منظور از رُقیه، خواندن دعای شرعی و دم کردن بر بدن است.

(۲) روایت احمد و ابن‌ماجة از بریده بن حصیب اسلمی به‌صورت مرفوع؛ و نیز روایت احمد و ابوداود ترمذی از عمران بن حصین به‌صورت مرفوع؛ هیشمی گوید: رجال احمد، ثقه هستند.

فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَني مِنْهُمْ، فَقَالَ: «أَنْتَ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَني مِنْهُمْ فَقَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». [متفق علیه]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امت ها به من نشان داده شدند؛ پیامبری دیدم که کم تر از ده نفر با او بودند و پیامبری مشاهده کردم که یک یا دو نفر همراهش بودند و پیامبری دیدم که هیچ کس با او نبود تا این که گروه بزرگی به من عرضه گردید. گمان کردم که امت من هستند. به من گفته شد: این ها، موسی و قومش هستند؛ به افق نگاه کن. نگاه کردم و جمعیت انبوهی دیدم. به من گفته شد: افق دیگر را بنگر. آن سوی افق نیز جمعیت انبوهی مشاهده کردم؛ به من گفتند: این، امت توست که هفتاد هزار نفر از آنها بدون حساب و عذاب، وارد بهشت می شوند». سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و به خانه اش رفت. آن گاه مردم درباره ی کسانی که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند، به بحث و گفتگو پرداختند. برخی می گفتند: شاید آنها، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشند. و برخی دیگر می گفتند: شاید آنها، کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده اند و هیچ گاه به الله شرک نورزیده اند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خانه اش بیرون آمد و پرسید: «درباره ی چه موضوعی، بگو مگو دارید؟» لذا موضوع بگو مگوی خود را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشتند. فرمود: «آنها، کسانی هستند که "دم و افسون" نمی خوانند و درخواست تعویذ (دم و افسون) نمی نمایند، فال نمی گیرند و بر پروردگارشان توکل می کنند». عکاشه بن محصن رضی الله عنه برخاست و گفت: از الله بخواهید که من، جزو آنها باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو، جزو آنها

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۰۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۰. گفتنی است که این، لفظ مسلم رحمته الله می باشد؛ چون در روایتی که بخاری رحمته الله نقل کرده، «لایقون» نیامده و به جای آن، «لایکتون» آمده است؛ یعنی: «از کسی نمی خواهند که آنها را داغ کند». لفظ مسلم، از لحاظ سند و متن، شاذ است.

هستی». مردی دیگر برخاست و گفت: «از خدا بخواهید که من نیز جزو آنها باشم». فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شناخت مراتب یا تفاوت درجات مردم در زمینه‌ی توحید.
- ۲- مفهوم راستین توحید یا چگونگی تحقق بخشیدن به اصل توحید.
- ۳- الله متعال، ابراهیم علیه السلام را از آن جهت که مشرک نبود، ستود و فرمود: ﴿وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰]. یعنی: «از مشرکان نبود».
- ۴- الله متعال در وصف مومنان و دوستان خویش فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹]. «و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند».
- ۵- ترک دم و افسون؛ و نیز داغ نکردن، از نشانه‌های توحید حقیقی یا از راه‌های تحقق بخشیدن به توحید است.
- ۶- توکل است که جامع این ویژگی‌هاست.
- ۷- درک ژرف و دقیق اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که دانستند بدون عمل نمی‌توان به این مقام رسید.
- ۸- اصحاب رضی الله عنهم اشتیاق فراوانی به کارهای نیک و رسیدن به خوبی‌ها داشتند.
- ۹- فضیلت این امت بر دیگران، هم از نظر تعداد و کمیت و هم از نظر کیفیت و وضعیت ایمانی.
- ۱۰- فضیلت پیروان موسی علیه السلام.
- ۱۱- سایر امت‌ها به رسول الله صلی الله علیه و آله نشان داده شدند.
- ۱۲- هر امتی جداگانه و با پیامبرش حشر می‌شود.

- ۱۳- اندک بودن کسانی که دعوت پیامبران علیهم السلام را پذیرفته‌اند.
- ۱۴- پیامبرانی که کسی دعوتشان را نپذیرفته است، تنها حشر می‌شوند.
- ۱۵- ره‌آورد این آگاهی، این است که از کثرت و فراوانی، نباید مغرور شد و از قلت و اندک بودن نیز نباید ناامید گردید.
- ۱۶- جواز رقیه خواندن یا دعای شرعی برای چشم زخم و گزیدگی.
- ۱۷- فهم و درک دقیق و ژرف گذشتگان نیک؛ آنجا که سعید فرمود: «کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده، بدون کم و کاست بیان کند»؛ یعنی دریافت که این دو حدیث (= حدیث بریده بن حصیب و حدیث ابن عباس) تعارضی با هم ندارند.
- ۱۸- گذشتگان نیک امت، هرگز کسی را بی‌مورد یا به چیزی که نداشت، مدح و تعریف نمی‌کردند.
- ۱۹- اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله به عکاشه رضی الله عنه فرمود: «تو، جزو آنها هستی»، یکی از نشانه‌های نبوت ایشان است.^(۱)
- ۲۰- مقام و منزلت عکاشه بن محصن رضی الله عنه.
- ۲۱- جواز استفاده از کنایه یا سخنان کنایه‌آمیز.^(۲)
- ۲۲- اخلاق سترگ و نیکوی رسول الله صلی الله علیه و آله.



(۱) چنانکه عکاشه رضی الله عنه در یکی از جنگ‌های مبارزه با مرتدان به شهادت رسید.

(۲) یعنی به جای اینکه آشکارا به آن مرد بگوید که تو شایسته‌ی چنین مقامی نیستی، فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت». لذا منظور از سخنان کنایه‌آمیز در اینجا این است که می‌توان به جای ردّ صریح یک درخواست یا یک موضوع، - به شرطی که حق کسی ضایع نشود- از واژه‌هایی استفاده کرد که اسباب ناراحتی طرف مقابل را فراهم نسازد.

باب (۴): ترس از شرک

الله ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «همانا الله این را که به او شرک ورزند، نمی آمرزد و جز شرک را برای هر که بخواهد می بخشد».

همچنین دعای ابراهیم عليه السلام در کلام الله چنین نقل شده است که: ﴿وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ [ابراهیم: ۳۵]. «و من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور بدار».

رسول الله ﷺ فرموده است: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ»؛ یعنی: «بیش ترین چیزی که از بابت آن برای شما می ترسم، شرک اصغر است». پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا». [روایت احمد، طبرانی و بیهقی]^(۱)

ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدَاءَ دَخَلَ النَّارَ». [روایت بخاری]^(۲) یعنی: «هرکس در حالی بمیرد که غیر الله را به فریاد خوانده - و به الله شرک ورزیده باشد - وارد دوزخ می شود». جابر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ». [روایت مسلم]^(۳) یعنی: «هرکس الله را در حالی ملاقات کند که کسی یا چیزی را شریکش نساخته باشد، وارد

(۱) صحیح است؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۹۵۱.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۴۴۹۷.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۹۳.

بهشت می‌شود و هر که در حالی بمیرد که کسی یا چیزی را با او شریک گرفته است، وارد دوزخ می‌گردد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- ترس و هراس از شرک.
- ۲- ریا و خودنمایی، نوعی شرک است.
- ۳- ریا، از نوع شرک اصغر است.
- ۴- ریا، بزرگ‌ترین خطری است که انسان‌های شایسته و نیکوکار را تهدید می‌کند.
- ۵- نزدیک بودن بهشت و دوزخ [به انسان]^(۱).
- ۶- در یک حدیث، بهشت و دوزخ، با هم و یک‌جا ذکر شده‌اند.
- ۷- کسی که الله ﷻ را در حالی ملاقات کند که شرک نورزیده است، وارد بهشت می‌شود و آن‌که شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌گردد؛ اگرچه عبادت‌گزارترین انسان روی زمین باشد.
- ۸- مسأله‌ی بزرگ اینکه ابراهیم علیه السلام از الله عز وجل خواست که او و فرزندان او از پرستش بت‌ها دور نگه دارد.
- ۹- عبرت گرفتن ابراهیم علیه السلام از حال اکثر مردم که به شرک مبتلا بودند؛ چنانکه عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ﴾ [ابراهیم: ۳۶]. «ای پروردگارم! بت‌ها سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند».
- ۱۰- در این باب، مفهوم لا إله إلا الله بیان شده است؛ بخاری رحمه الله نیز

(۱) یعنی میان انسان و بهشت یا دوزخ، فاصله‌ای جز مرگ وجود ندارد. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ وَالتَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»؛ یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». [روایت بخاری، ش: ۶۴۸۸ به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه]

درباره‌ی حدیث مذکور، همین را گفته است.
 ۱۱- منزلت و مقام کسی که از شرک، سالم و به‌دور باشد.

باب (۵): دعوت به شهادت لا إله إلا الله

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸]. «بگو: این راه من است که همراه پیروانم، با بصیرت و آگاهی به‌سوی الله فرا می‌خوانم؛ و الله، پاک و منزّه است. و من جزو مشرکان نیستم».

عن ابن عباس رضی الله عنهما؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ لَهُ: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فليكن أول ما تدعوهم إليه: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (وفي رواية: إِلَى أَنْ يُوحِدُوا اللَّهَ) فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لَذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لَذَلِكَ فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتَرُدُّ عَلَى فَقَرَائِهِمْ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لَذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيَسَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ» [بخاری و مسلم]^(۱)

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگامی که معاذ رضی الله عنه را (برای دعوت، به یمن) فرستاد، به او فرمود: «تو نزد کسانی می‌روی که اهل کتابند؛ آنان را به گفتن لا إله إلا الله - و در روایتی دیگر: به اقرار به وحدانیت الله - دعوت کن و چون لا إله إلا الله را گفتند، به آنها خبر بده که الله در شبانه‌روز، پنج نماز بر آنان فرض کرده است؛ اگر پذیرفتند، به آنها اعلام کن

(۱) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۱۳۹۵، ۱۴۵۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۹؛ به نقل از معاذ رضی الله عنه.

که الله زکات را در اموالشان بر آنان فرض نموده که از ثروتمندان ایشان گرفته شده، به فقیرانشان داده می‌شود. اگر این فرمان را پذیرفتند، از گرفتن اموال قیمتی آن‌ها (به عنوان زکات) پرهیز و از دعای مظلوم بترس؛ زیرا هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد.

وعن سهل بن سعد رضی الله عنه أنَّ رسول الله ﷺ قال: يَوْمَ حَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْهِ»، فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُن لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحُوا غَدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلُّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَاهَا فَقَالَ: «أَيُّنَ عَلِيَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟» فَقِيلَ هُوَ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأَتَى بِهِ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ فَقَالَ: «انْضُدْ عَلَيَّ رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ. مَنْ حَقَّ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرَ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». [بخاری و مسلم]^(۱)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ روز "حیبر" فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد؛ او، الله و پیامبرش را دوست دارد و الله و پیامبرش نیز او را دوست دارند». مردم، شب را در حالی سپری کردند که به یکدیگر می‌گفتند: کدام یک از آنها پرچم را دریافت خواهد کرد. صبح که شد، مردم نزد رسول الله ﷺ رفتند و هر یک از آنها آرزو داشت که پرچم به او واگذار شود. پیامبر ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟» گفتند: ای رسول خدا! چشمش درد می‌کند. فرمود: «دنبالش بفرستید». علی رضی الله عنه را آوردند. رسول الله ﷺ از آب دهان خویش به چشمان علی مالید و علی رضی الله عنه بلافاصله

(۱) صحیح بخاری در چند مورد، از جمله: (۲۹۴۲، ۴۲۱۰) و صحیح مسلم، ش: ۲۴۰۶.

بهبود یافت؛ گویا هیچ دردی نداشته است. آن گاه پیامبر ﷺ پرچم را به او داد. علی رضی الله عنه پرسید: آیا با آنان بجنگم تا آنکه مانند ما مسلمان شوند؟ فرمود: «بدون عجله، به سوی آنها برو تا به منطقه‌ی آنان برسی؛ آن گاه آنان را به سوی اسلام فراخوان و آنان را از حقوق الله متعال که در دین بر آنها واجب می‌شود، آگاه کن. به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- دعوت به سوی الله، راه کسانی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیروی می‌کنند.
- ۲- تأکید به اینکه در دعوت به سوی الله باید اخلاص داشت؛ زیرا چه بسا دعوتگر به نام دعوت به سوی الله، در واقع به سوی خویشتن فرا می‌خواند.^(۱)
- ۳- بصیرت و آگاهی [یا برخورداری از علم و دانش کافی] از ضرورت‌ها و امور مهم دعوت است.^(۲)
- ۴- یکی از ره‌یافت‌ها و دلایل خوبیِ توحید، تنزیه الله متعال، یعنی پاک دانستن او از هر گونه عیب و نقصی می‌باشد.
- ۵- زشتی شرک، این است که نتیجه‌اش نسبت دادن عیب و نقص به الله متعال می‌باشد.^(۳)
- ۶- و از مهم‌ترین ره‌یافت‌ها و خوبی‌های توحید، دور کردن مسلمانان از

(۱) یعنی هدفش از دعوت، خودنمایی است یا می‌خواهد هوادارانی پیدا کند.

(۲) آن‌که دانش کافی ندارد- هر چند عبادت‌گزار و نیک‌رفتار باشد- فرد شایسته‌ای برای دعوت نیست.

(۳) در صورتی که الله متعال دارای کمال مطلق است و از هر عیب و نقصی، پاک و مبرا است.

- مشرکان می‌باشد تا جزو مشرکان قرار نگیرد؛ هرچند که شرک نوزد.^(۱)
- ۷- توحید، نخستین فریضه‌ی الهی است.
- ۸- قبل از هر چیز- حتی پیش از فراخواندن به سوی نماز-، باید به توحید دعوت داد.^(۲)
- ۹- مفهوم لا إله إلا الله، اقرار به وحدانیت الله یا محقق ساختن توحید است.
- ۱۰- چه بسا اهل کتاب مفهوم لا إله إلا الله را نمی‌دانند؛ و آنان که می‌دانند، بدان عمل نمی‌کنند.^(۳)
- ۱۱- یادآوری این نکته که تعلیم یا آموزش دادن، باید مرحله‌ای یا به صورت تدریجی باشد.^(۴)
- ۱۲- اولویت‌بندی در کارها، بدین صورت که ابتدا به کارهای مهم‌تر و سپس به کارهایی بپردازیم که اولویت کم‌تری دارند.
- ۱۳- چگونگی مصرف زکات.^(۵)

(۱) این، بیانگر اهمیت تبری جستن از مشرکان می‌باشد؛ همین بس که این امر، یکی از رهیافت‌ها و بلکه از ضرورت‌های تحقق توحید است.

(۲) یعنی در جریان دعوت، فراخواندن به سوی توحید، بر دعوت دادن به سوی سایر فرایض، اولویت دارد.

(۳) زیرا اگر لا إله إلا الله را می‌دانستند و بدان عمل می‌کردند، نیازی به فرا خواندن آنان به گفتن این کلمه نبود. ضمن اینکه مؤلف رحمه الله بدین نکته اشاره دارد که چه بسا یک عالم نیز فهم دقیقی از مفهوم این کلمه نداشته باشد؛ همانند اهل کتاب که در حدّ خود، اهل علم بودند.

(۴) چنانکه رسول الله ﷺ به معاذ رضی الله عنه یادآوری فرمود که ابتدا لا إله إلا الله را به اهل کتاب آموزش دهد؛ سپس نماز و آن‌گاه زکات و دیگر احکام شرعی را.

(۵) اشاره‌ای است به یکی از موارد هشت‌گانه‌ی مصرف زکات- که در آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی توبه آمده است-؛ بدین‌سان که زکات، از ثروتمندان هر منطقه گرفته شده، به فقیران همان منطقه داده می‌شود و نباید به سرزمین دیگری منتقل گردد؛ مگر آنکه در آن سرزمین، فقری وجود نداشته باشد یا در شرایط خاص که به صلاح دید حاکم شرع بستگی دارد.

- ۱۴- استاد باید شبهه‌ی شاگردش را برطرف کند.^(۱)
- ۱۵- نهی از گرفتن اموال قیمتی مردم به عنوان زکات.
- ۱۶- پروا کردن از دعای مظلوم.
- ۱۷- هیچ حجابی، میان الله و دعای مظلوم وجود ندارد.
- ۱۸- از دلایل اهمیت توحید می‌توان به سختی‌ها، و نیز گرسنگی‌ها و بیماری‌هایی اشاره کرد که بر سردار پیامبران و همین‌طور بر اولیای برجسته‌ی الهی عارض شد.^(۲)
- ۱۹- اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که ...»، یکی از نشانه‌های نبوت ایشان است.^(۳)
- ۲۰- شفا یافتن چشمان علی علیه السلام با آب دهان رسول الله ﷺ نیز یکی دیگر از نشانه‌های نبوت ایشان است.
- ۲۱- فضیلت و منزلت علی علیه السلام.
- ۲۲- فضیلت اصحاب رسول الله ﷺ، که شب را در شادی مؤده‌ی فتح و در حالی سپری کردند و هر یک از آنها آرزو داشت که رسول الله ﷺ پرچم را به دست او بدهند.
- ۲۳- ایمان به تقدیر الهی؛ زیرا آنان که به امید دریافت پرچم، نزد رسول الله ﷺ حاضر شدند، پرچم را دریافت نکردند؛ اما آن‌که - به سبب بیماری، حضور نیافت و - سعی نکرد، پرچم را دریافت نمود.

(۱) یعنی هرگونه دانش یا اطلاعاتی که می‌تواند، در اختیار شاگردش بگذارد.

(۲) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمه الله به سختی‌ها و گرسنگی‌هایی است که در غزوه‌ی خیبر - و نیز در سایر مراحل دعوت - بر رسول الله ﷺ وارد آمد.

(۳) زیرا در این حدیث آمده است: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که الله، فتح و پیروزی را به دست او رقم خواهد زد»؛ و همین‌طور هم شد و الله متعال، پیروزی را به دست علی بن ابی‌طالب علیه السلام رقم زد.

۲۴- آموزش و یادآوری آداب مربوط به پیکار؛ آن جا که - به علی علیه السلام -

فرمود: «بدون عجله، به سوی آنها برو».

۲۵- دعوت دادن، پیش از آغاز نبرد است؛ یعنی پیش از آغاز نبرد، باید

دشمن را به اسلام فراخواند.

۲۶- به رهنمود شریعت، کسانی - همچون اهل خیر - که پیش تر دعوت

اسلام به آنان رسیده و حتی با آنان پیکار شده است، باز هم دعوت

داده شوند.

۲۷- دعوت باید با حکمت و دانش باشد؛ چنانکه فرمود: به آنان خبر بده

که چه چیزهایی بر آنها واجب است.^(۱)

۲۸- شناخت حقوق الله در اسلام.

۲۹- پاداش کسی که به دست او، فردی هدایت یابد.

۳۰- جواز سوگند یاد کردن بر فتوایی که صادر می کند.^(۲)

باب (۶): تفسیر توحید و مفهوم لا اله الا الله

الله تعالی می فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ

أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

[الإسراء: ۵۷]. «کسانی که (مشرکان) آنها را می خوانند، خود جویای وسیله ای

برای تقرب و نزدیکی به پروردگارشان هستند - تا کدامینشان نزدیک تر باشد - و

(۱) آری؛ حکمت در این است که ابتدا اسلام، معرفی گردد و سپس احکام اسلام.

(۲) زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله، خود سوگند یاد کرد که: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله ای تو

هدایت نماید، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».

به رحمتش امیدوارند و از عذابش می‌ترسند. به‌راستی که عذاب پروردگارت درخورِ پرهیز است».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ۖ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷]. «و زمانی (را یادآوری کن) که ابراهیم به پدر و قومش گفت: همانا من از آنچه می‌پرستید، بیزارم؛ جز ذاتی که مرا آفریده است». همچنین می‌فرماید: ﴿اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان، دانشمندان و راهبان‌شان را به جای الله، به‌خدایی گرفتند».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۶]. «برخی از مردم معبودانی غیر از الله برمی‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند؛ اما مؤمنان، الله را بیشتر دوست دارند».

رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِن دُونِ اللَّهِ حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمَهُ وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». [روایت مسلم]^(۱)
ترجمه: «هر کس لا اله الا الله بگوید و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، کفر ورزد، جان و مالش مورد احترام و محفوظ می‌باشد و رسیدگی به اعمالش با الله متعال است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- در این باب، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مسایل، یعنی شرح توحید و مفهوم لا اله الا الله با آیاتی واضح، به‌روشنی بیان شده است.
- ۲- آیه‌ی [۵۷] سوره‌ی اسراء، عبادت بندگان شایسته‌ی الهی از سوی

مشرکان را مردود اعلام کرده و بیان داشته که این عمل، شرک اکبر است.

۳- آیهی [۳۱] سورهی توبه بیان می‌دارد که اهل کتاب، رهبران دینی و راهبان خود را به جای الله به خدایی گرفتند؛ در صورتی که دستور داشتند که فقط الله را پرستش نمایند. گفتنی است: آنها پیشوایان و راهبان خود را سجده نمی‌کردند و آنها را نمی‌خواندند، بلکه در معصیت از آنان پیروی می‌کردند.^(۱)

۴- و [در آیات ۲۶ و ۲۷ سورهی زخرف] به سخن ابراهیم علیه السلام اشاره شده که به کافران فرمود: همانا من از آنچه می‌پرستید، بیزارم؛ جز ذاتی که مرا آفریده است و بدین سان، یگانه‌معبود برحق را از معبودان باطل، جدا و مستثنا کرد؛ یعنی بیان داشت که فقط آفریدگار خود را می‌پرستد. [به عبارت دیگر: از معبودان باطل، بیزاری جست و نسبت به معبود راستین، اظهار موالات نمود.]^(۲) الله تعالی با این برائت و موالات، مفهوم «لا اله الا الله» را بیان فرموده است؛ همان‌طور که بلافاصله [در آیهی ۲۸ سورهی زخرف] می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ [الزخرف: ۲۸]. یعنی: «ابراهیم کلمه‌ی توحید را حقیقتی ماندگار در نسل‌های پس از خویش قرار داد؛ امید است (که مشرکان به سوی توحید) بازگردند».

(۱) در اینجا به شرک در اطاعت، اشاره شده است؛ و اطاعت از غیرالله، در صورتی شرک است که در جهت مخالفت با الله و رسولش باشد، زیرا اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، روا نیست.

(۲) توحید، شامل نفی و اثبات است: برائت از غیر الله و معبودان باطل؛ و اخلاص در عبادت برای الله تعالی که نتیجه‌ی وابستگی و دل‌بستگی به اوست.

۵- آیهی [۱۶۷] سورهی بقره دربارهی کفار می‌گوید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [بقره: ۱۶۷]. یعنی: «و آنان، از دوزخ بیرون نخواهند آمد». پیش‌تر بیان شده است: «برخی از مردم معبودانی غیر از الله برمی‌گزینند که آنها را همانند الله دوست می‌دارند؛ لذا چنین برداشت می‌شود که آنها با اینکه الله را دوست دارند، مسلمان به‌شمار نمی‌آیند؛ پس وضعیت کسانی که معبودان باطل را بیش از الله دارند، روشن است؛ چه رسد به آنان که فقط معبودان باطل خود را دوست دارند و الله را دوست ندارند!

۶- «هرکس لا إله إلا الله بگوید و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، [یعنی به معبودان باطل] کفر ورزد، جان و مالش مورد احترام و محفوظ می‌باشد و رسیدگی به اعمالش با الله متعال است». این حدیث، یکی از بزرگ‌ترین مواردی است که مفهوم لا إله إلا الله را به‌روشنی بیان می‌کند و نشان می‌دهد که گفتنِ زبانی لا إله إلا الله به‌تنهایی برای محفوظ بودن جان و مال گوینده‌اش کافی نیست؛ حتی اگر در کنار تلفظِ زبانی، معنایش را هم بداند و بدان اقرار نماید و جز الله، کسی یا چیزی دیگر را عبادت نکند؛ بلکه جان و مال فرد زمانی محفوظ است که علاوه بر موارد مذکور، به معبودان باطل کفر ورزد و اگر در این مورد شک یا درنگ کرد، جان و مالش محفوظ نیست.^(۱) چه مسأله‌ی بزرگ و مهمی! و چه بیانِ واضح و روشنی! و چه حجت قاطع و تمام‌کننده‌ای!

(۱) این، ردّی بر کسانی است که ایمان را در گفتنِ زبانی کلمه‌ی توحید، منحصر می‌دانند؛ با این توضیح که بنا بر دلائل شرعی، از جمله: آیهی ۹۴ سورهی نساء، جان و مالِ فرد، تا زمانی که اظهار اسلام می‌کند، محفوظ است تا اینکه چیزی بر خلاف آن، ثابت شود یا عملی انجام دهد که او را سزاوار چنین مجازاتی بگرداند.

باب (۷): استفاده از دست‌بند و مُهره [یا هرگونه آویز] و امثال آن برای [حصول شفا و] رفع بلا یا دفع آن، از امور شرک‌آمیز است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَتُ ضَرَّهُ أَوْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [الزمر: ۳۸]. «و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است، به‌طور قطع خواهند گفت: "الله". بگو آیا دربارهی معبودانی که جز الله می‌پرستید، هیچ اندیشیده‌اید که اگر الله زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند زیان و آسیب او را از من دور کنند یا اگر رحمت و بخشایشی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند رحمتش را از من باز دارند؟ بگو: الله، برایم کافی است و توکل‌کنندگان تنها بر او توکل می‌کنند».

عن عمران بن حصین رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلًا فِي يَدِهِ حَلَقَةً مِنْ صُفْرٍ فَقَالَ: «مَا هَذِهِ؟» قَالَ: مِنَ الْوَاهِنَةِ، فَقَالَ: «انْزِعْهَا فَإِنَّهَا لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مِتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا». [روایت احمد با سندی که اشکالی در آن نیست].^(۱)

ترجمه: عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌الله ﷺ انگشتری در دست مردی دید. پرسید: «این - برای - چیست؟» آن مرد پاسخ داد: این حلقه را به‌قصد جلوگیری از ضعف جسمی، به دست کرده‌ام. رسول‌الله ﷺ فرمود:

(۱) مسند امام احمد (۴/۴۴۵)؛ سنن ابن ماجه، ش: ۳۵۳۱؛ ابن حبان در الموارد، ش: ۱۴۱۱؛ و حاکم در المستدرک (۴/۲۱۶)، این حدیث را صحیح دانسته‌اند و ذهبی نیز تأییدش کرده است.

«آن را در آور؛ زیرا فقط بر ضعف تو می‌افزاید؛ اگر در حالی بمیری که این را پوشیده‌ای، هرگز رستگار نخواهی شد».

امام احمد رحمته روایت دیگری آورده است که عقبه بن عامر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أَتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ».^(۱)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که "تمیمه"^(۲) به گردن بیاویزد، الله متعال خواسته‌اش را نافرجام گرداند و آن که "ودعه"^(۳) به خود بیاویزد، الله متعال آرامش را از او بگیرد».

و در روایت دیگری آمده است: «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ».^(۴)

ترجمه: «هر که مُهره‌ای - برای شفا یا جلوگیری از زخم چشم - بیاویزد، شرک ورزیده است».

ابن ابی حاتم رحمته روایت کرده است که حذیفه - بن یمان رضی الله عنه مردی را دید که برای دفع تب و بیماری، "نخی"^(۵) در دستش بسته بود؛ حذیفه رضی الله عنه آن را پاره

(۱) مسند احمد (۱۵۴/۴)؛ روایت ابویعلی؛ حاکم این حدیث را روایت نموده و آن را صحیح دانسته و ذهی نیز تأییدش کرده است.

(۲) منذری گوید: تمیمه، مهره‌ها یا گردنبندهایی بود که به خود می‌آویختند و اعتقاد داشتند که دفع بلا می‌کند!

(۳) وَدَعَه، مهره‌های سفید و صدف‌مانندی که برای جلوگیری از چشم زخم به خود می‌آویختند. تمیمه و ودعه، شامل تمام مهره‌ها و چیزهایی از قبیل: دست‌بندها، بازو بندها - مانند تبر بند -، استخوان، نوشته‌ها و دیگر آویزه‌هایی می‌شود که برای حصول شفا یا دفع بلا یا با چنین اعتقاداتی به خود یا فرزندان شان می‌بندند و جزو اعمال شرک‌آمیز است.

(۴) ر.ک: صحیح الجامع الصغیر و زیاده، از آلبانی رحمته، ش: ۶۳۹۴ با لفظ: «مَنْ عَلَّقَ...».

(۵) مانند بازو بندها و تعویذهایی که امروزه برخی از مردم خرافاتی، برای حصول شفا یا دفع بلا و زخم چشم به دست یا بازوی خود می‌بندند.

کرد و این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]. «و بیشترشان به الله ایمان نمی آورند و فقط مشرکند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شدت حرام بودن استفاده از دست‌بند، نخ [و حلقه، مُهره و هرگونه آویز و امثال آن به قصد حصول شفا].
- ۲- اگر آن صحابی بر آن حالت می‌مُرد، رستگار نمی‌شد. و این، بیانگر این دیدگاه صحابه رضی الله عنهم می‌باشد که شرک اصغر را از گناهان کبیره، بزرگ‌تر می‌دانستند.
- ۳- آن صحابی، معذور به جهل به‌شمار نیامد.^(۱)

(۱) در نگاه کلی، جهل، عذر به‌شمار نمی‌آید؛ و گرنه به گفته‌ی امام شافعی رحمته الله علیه در این صورت، جهل از علم بهتر بود. البته موضوع عذر به جهل، به شرح و تفصیل بیشتری نیاز دارد؛ از این نگاه، جهل بر دو نوع است: * نوعی که عذر به‌شمار می‌آید و * نوعی که عذر نیست. اگر جهل، برآمده از کوتاهی و سهل‌انگاری باشد، جهل موجهی نخواهد بود؛ اما اگر نتیجه‌ی کوتاهی و سهل‌انگاری در کسب علم نباشد، بلکه به‌گونه‌ای باشد که به ذهن شخص‌طور هم نکند که مثلاً آن مسأله حرام است، در این صورت، عذرش موجه و پذیرفتنی است. ابن‌القیم رحمته الله علیه گوید: «هر گمراهی که منشأ و خاستگاه ضلالتش، روی‌گردانی از وحی و علمی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، هر چند خود را هدایت‌یافته پندارد، هیچ عذری ندارد. زیرا کوتاهی، از خود اوست که از پیروی از دعوت‌گر هدایت، روی‌گردانی کرده است و به خاطر این کوتاهی و روی‌گردانی، هیچ عذری از او پذیرفته نیست. بر خلاف کسی که رسالت و پیام‌الاهی به او نمی‌رسد و خود نیز توانایی رسیدن یا دستیابی به آن را ندارد. روشن است که حکمش فرق می‌کند». جهل و ناآگاهی نسبت به دین الله، پایه و اساس تمام مصیبت‌ها و بدی‌هاست؛ منشأ همه‌ی گناهان بزرگ و کوچک، جهل و بی‌علمی است و این گناهان بندگان است که دنیا را به سوی بدی و تباهی می‌کشاند. لذا پایه و منشأ همه‌ی بدی‌ها، جهل است. تمام بدی‌ها و ویژگی‌های نکوهیده، نتیجه‌ی جهل است و همه‌ی ویژگی‌های نیک و ستوده، ثمره‌ی علم. همان‌گونه که گفته‌اند: «بهترین نعمت، عقل و بدترین مصیبت، جهل است».

جهل، رده‌های گوناگونی دارد و جاهلان، با هم متفاوتند و گاه این تفاوت‌ها، به اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است. البته این‌طور نیست که هر جاهلی، معذور باشد. جهل و ناآگاهی از اصول دین و اساسی‌ترین مسایل اعتقادی، عذر نیست؛ توحید و یگانه دانستن الله در عبادت و کنار نهادن همه‌ی معبودان باطل، هدف و کنه‌ی شهادتین، و فحوی

- ۴- آن حلقه نه تنها هیچ سودی برای شخص نداشت، بلکه به زیانش بود؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «آن را در آور؛ زیرا فقط بر ضعف تو می افزاید».
- ۵- انکار شدید در برابر کسی که چنین کاری کند.
- ۶- تصریح به اینکه هر کس - برای رفع بلا یا دفع آن - چیزی به خود بیاویزد، الله ﷻ او را به همان چیز واگذار می کند.
- ۷- کسی که مهره و یا چیز دیگری برای حفاظت از چشم زخم ببندد، شرک ورزیده است.
- ۸- و نخی که برای رفع تب می بندند [و نیز دیگر تعویذها و آویزهایی که برای حصول شفا به خود می آویزند] از همین قبیل است.
- ۹- تلاوت آیهی: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱۶) توسط حدیفه رضی الله عنه، بیانگر این است که صحابه رضی الله عنهم از آیات مربوط به شرک اکبر، در رابطه با شرک اصغر استدلال می کردند.
- ۱۰- همچنین آویزان کردن مهره های سفید و صدفمانندی که برای جلوگیری از چشم زخم به خود می آویزند، جزو اعمال شرک آمیز است.
- ۱۱- اگر کسی را دیدیم که [تعویذ یا] مهره و امثال آن را به خود آویخته است، سنت است که به او بگوییم: الله متعال، خواسته ات را بر آورده نسازد و آرامش را از تو بگیرد.

دین اسلام می باشد؛ از این رو شریعت به مسایل عقیدتی و دانستن اصول دین، تأکید فراوانی کرده است. اصل بر این است که جهل در رابطه با اصول دین و احکام ثابت و نمایان آن، اعتبار ندارد و عذر، محسوب نمی شود؛ لذا جهل مشرکانی که کنار قبور، و بر سر مزارها قربانی می کنند و مرده ها را به فریاد می خوانند و از آن ها مدد می جویند یا از مردگان، درخواست آمرزش و شفاعت می کنند، عذر نیست و بنا بر آموزه های دین اسلام، شرک اکبر به شمار می آید. [برای تفصیل بیشتر ر.ک: مباحثی پیرامون نواقض اسلام، نوشته ی عبدالعزیز بن مرزوق الطریفی، ترجمه ی محمد ابراهیم کیانی، که در سایت عقیده موجود است.]

باب (۸): آنچه درباره‌ی خواندن و دم کردن و نیز درباره‌ی آویزها و تعویذهای مربوط به زخم چشم، وارد شده است

در "صحیح"^(۱) آمده است که ابوبشیر انصاری رضی الله عنه گوید: «در یکی از سفرها با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم که آن بزرگوار شخصی را فرستاد تا اعلام کند که هیچ قلاده‌ای در گردن شتری باقی نماند، مگر اینکه قطع شود».^(۲)

و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول: «إِنَّ الرُّقْيَ وَالْتَّمَائِمَ وَالتَّوَلَّهَ شِرْكٌ». [روایت احمد و ابوداود]^(۳)

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «خواندن و دم کردن [جز در مورد زخم چشم و گزیدگی یا در مواردی که مشروع شده است] و نیز آویختن تمیمه^(۴) و تعویذ محبت آمیز^(۵) شرک است».

(۱) یعنی: این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است. صحیح بخاری، ش: ۳۰۰۵؛ و مسلم، ش: ۲۱۱۵؛ و ابوداود، ش: ۲۵۵۲.

(۲) از آن جهت، شتر و قلاده‌های نخ‌آویخته بر گردن شتر را ذکر نمود که در آن زمان، مرسوم بود که برای دفع بلا از مرکب خویش از چنین قلاده‌هایی استفاده می کردند! لذا این حکم، شامل مهره‌های تسبیح و تعویذهایی که امروزه بر ماشین‌ها (=خودروها) می آویزند نیز می شود.

(۳) احمد (۳۸۱/۱)؛ ابوداود، ش: ۳۸۸۳؛ و ابن ماجه، ش: ۳۵۳۰.

(۴) همان‌طور که پیشتر بیان شد، منذری گوید: تمیمه، مهره‌ها یا گردن‌بندهایی بود که به خود می آویختند و اعتقاد داشتند که دفع بلا می کند! لذا تمیمه، شامل تمام تعویذهای نامشروعی است که به خود می بندند؛ فرقی نمی کند که از جنس مُهره باشد یا دست‌نوشته و آنچه که امروزه آن را "تعویذ" یا "دعا" می نامند؛ ناگفته نماند که اگر تعویذ، از آیات قرآن باشد، در میان علما درباره‌ی جواز یا عدم جواز آن، اختلاف نظر وجود دارد. اما قول راجح، بر عدم جواز است. به رغم این اختلاف نظر، آیا بهتر نیست که بنگریم: حکمت نزول قرآن چه بوده است؟

(۵) تَوَلَّه یا تعویذ محبت آمیز، تعویذهایی است که اعتقاد دارند سبب انس و الفت زن و شوهر نسبت به یکدیگر می شود!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُكَيْمٍ مَرْفُوعًا: «مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ». [روایت احمد و ترمذی]^(۱)

ترجمه: عبدالله بن عکیم: رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که چیزی - به عنوان تعویذ یا برای دفع بلا - بیاویزد، به همان چیز واگذار می شود».

«تمائم» [جمع تمیمه؛ که تعویذ یا هر آن چیزی است که برای حفاظت از زخم چشم، بر فرزندان می بندند. در مورد حکم تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر وجود دارد. برخی از علمای سلف آن را جایز دانسته اند و برخی دیگر آن را در ردیف تمائم ممنوع و ناجایز قرار داده اند؛ مانند ابن مسعود رضی الله عنه و غیره.

«رقی» هم خانواده ی «رُقِیَ» به معنای خواندن و دم کردن می باشد؛ در حدیثی دیگر برای زخم چشم و گزیدگی - به شرطی که الفاظ شرک آمیز در آن نباشد - اجازه داده شده است.

«توله» هر آن چیزی است که به گمانشان محبت زن را در دل شوهر، یا محبت شوهر را در دل همسرش می اندازد!^(۲)

احمد رضی الله عنه از رؤفیع رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمود: «يَا رُؤَيْفَعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ تَطُولُ بِكَ؛ فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ أَوْ ثَقَلَدَ وَتَرَأَ أَوْ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ».^(۳)

(۱) ترمذی، ش: ۲۰۷۲.

(۲) حلقه ی ازدواج از همین نوع می باشد و گذشته از شباهت و همانندی به روش ازدواج نصارا و غیر مسلمانان، از آن جهت که گمان می کنند باعث انس و الفت زن و مرد نسبت به یکدیگر می شود، ناجایز و غیر شرعی است. نگاهی واقع بینانه به این موضوع و تحلیل اجتماعی و روان شناختی حلقه ی ازدواج و امثال آن، بیش از پیش پرده از ابعاد منفی اش برمی دارد؛ همین بس که زندگی خیلی ها به سبب حساسیت به حلقه ی ازدواج، از هم پاشیده است!

(۳) آلبانی رضی الله عنه این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: صحیح سنن أبی داود، ش: ۲۷؛ و صحیح سنن النسائی، ش: ۴۶۹۲.

ترجمه: «ای رویفع! چه بسا- پس از من - عمری طولانی بکنی؛ به مردم خبر ده: محمد - ﷺ - از کسی که ریش خود را گره بزند یا بیچاند و از کسی که قلاده^(۱) بیاویزد و یا با پسا فکنده‌ی حیوانات و استخوان استنجا کند، بیزار است».

سعید بن جبیر می‌گوید: «قطع کردن تعویذ از گردن کسی، مانند آزاد کردن غلام است».^(۲) [روایت وکیع]

وی همچنین روایت کرده که ابراهیم نخعی رحمته الله - که از شاگردان ابن مسعود رضی الله عنه می‌باشد - گفته است: ابن مسعود و شاگردانش، انواع تعویذ را - چه از قرآن باشد و چه از غیر قرآن - مکروه می‌دانستند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شرح و توضیح «رُقِیْه» و «تَمِیمه».
- ۲- شرح و توضیح «تَوَلَّه».
- ۳- این سه مورد، همگی و بدون استثنا از اعمال شرک آمیز، به شمار می‌آیند.
- ۴- «رُقِیْه» یا همان خواندن و دم کردن، به شرطی که از الفاظ شرک آمیز نباشد، برای چشم زخم و گزیدگی، مستثنا شده است.
- ۵- علما درباره‌ی تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر دارند.

(۱) منظور از قلاده، نخ‌های تابیده‌ای بود که برای دفع بلا از مرکب‌های خویش، به آنها می‌آویختند؛ مانند مُهره‌های تسبیح و دیگر چیزهایی که امروزه برای دفع بلا، به ماشین‌های خود می‌آویزند!

(۲) شباهتش در این است که همچنانکه غلام، از بند غلامی رهایی می‌یابد، آن شخص نیز از بند شرک رها می‌شود؛ زیرا با آویختن تعویذ و مُهره و امثال آن به خود، در بند شرک گرفتار شده است.

- ۶- آویزان کردن قلاده بر گردن حیوانات به نیت دفع زخم چشم نیز ممنوع و ناجایز است.
- ۷- وعید شدید برای کسی که قلاده [یا تعویذ و امثال آن] بیاویزد.
- ۸- فضیلت و پاداش کسی که تعویذی را قطع نماید.
- ۹- ابن مسعود و شاگردانش، تعویذ الفاظ قرآن را نیز مکروه می دانستند.

باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و امثال آنها

الله متعال می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ [النجم: ۱۹]. «آیا به "لات" و "عزی" توجه کرده اید (که هیچ سود و زبانی به شما نمی رسانند)؟».

عن أبي واقد الليثي قال: «خرجنا مع رسول الله ﷺ إِلَى حُنَيْنٍ وَنَحْنُ حَدَثَاءُ عَهْدٍ بِكُفْرٍ وَلِلْمُشْرِكِينَ سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عَنْهَا وَيَنْوُطُونَ بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اللَّهُ أَكْبَرُ! إِنَّهَا السُّنَنُ، قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» [الأعراف: ۱۳۸]. لَتَرْكَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ». [ترمذی این حدیث را روایت کرده و آن را صحیح دانسته است. (۱)]

ترجمه: ابوواقد لیثی گوید: «ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم، با رسول الله ﷺ به سوی حنین می رفتیم. مشرکان آن دیار، درخت سدري داشتند که پیوسته در کنارش به عبادت می پرداختند و سلاح های خود را برای تبرک به آن آویزان می کردند. از این رو به "ذات انواط" مشهور شده بود. ما به رسول الله ﷺ گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، مقرر کنید. رسول الله ﷺ

(۱) صحیح سنن الترمذی، از آلبانی، ش: ۱۷۷۱.

فرمود: «الله اکبر! این، روش پیشینیان است؛ و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما همان سخنی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. [یعنی: «(بنی اسرائیل) گفتند: (ای موسی!) همان طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی مقرر کن.». [سپس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افزود:] شما نیز از روش های آنان پیروی خواهید کرد».

خلاصه ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه ی [۱۹] سوره ی نجم.
- ۲- آشنایی با درخواست تازه مسلمانان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.
- ۳- آنها چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند، انجام ندادند [و آن موضوع با روشن گری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدّ یک درخواست باقی ماند و عملی نشد].
- ۴- هدفشان از این درخواست، نزدیکی جستن به الله متعال بود؛ زیرا فکر می کردند که الله متعال، این کار را دوست دارد.
- ۵- وقتی اصحاب تازه مسلمان، از نادرستی این درخواست بی اطلاع بودند، پس دیگران به طریق اولی دچار چنین جهلی می شوند.
- ۶- صحابه رضی الله عنهم در برخورداری از نیکی ها و نوید آمرزش از سوی الله، بر دیگران برتری دارند. [با این حال، درخواست ناآگاهانه ی آنها موجه قلمداد نشد].
- ۷- رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنها را معذور قرار نداد؛ بلکه درخواستشان را به شدت رد نمود و فرمود: «الله اکبر! این، روش پیشینیان است. شما از روش پیشینیان پیروی می کنید».

- ۸- این درخواست به اندازه‌ای خطرناک بود که رسول‌الله ﷺ آن را هم‌سان درخواست قوم موسی علی‌ه‌السلام دانست که گفته بودند: (ای موسی!) همان‌طور که آنان معبودانی دارند، برای ما نیز معبودی مقرر کن.
- ۹- ممنوعیت چنین مواردی،^(۱) از شرایط و مفاهیم «لا إله إلا الله» می‌باشد؛ ولی باز هم برای آنان مشتبه و مبهم مانده بود [که با روشن‌گری رسول‌الله ﷺ برطرف شد].
- ۱۰- سوگند خوردن رسول‌الله ﷺ در هنگام روشن ساختن این موضوع؛ در صورتی که آن بزرگوار فقط در رابطه با مسایل مهم و اساسی، سوگند یاد می‌کرد.
- ۱۱- این درخواست، شرک اصغر به حساب آمد، نه شرک اکبر؛ زیرا با طرح این درخواست، مرتد به‌شمار نیامدند.
- ۱۲- این سخن راوی که ما تازه‌مسلمان بودیم، بیانگر آنست که درخواست‌کنندگان از مسلمانان قدیمی نبودند؛ زیرا مسلمانان قدیمی و پیش‌گام می‌دانستند که این، از اعمال شرک‌آمیز است.
- ۱۳- تکبیر گفتن در هنگام تعجب، برخلاف دیدگاه کسانی که گفتن الله اکبر را در زمان تعجب، مکروه دانسته‌اند.
- ۱۴- بستن راه‌هایی که به شرک می‌انجامد.
- ۱۵- ممنوعیت همانند شدن به اهل جاهلیت.
- ۱۶- خشم و عصبانیت در هنگام آموزش دادن [و متناسب با شرایط یا اهمیت موضوع، امری مشروع می‌باشد].

(۱) یعنی ممنوعیت تبرک جستن به درختان، جزو شرایط لاله‌الاله می‌باشد که در مفهوم این کلمه می‌گنجد؛ زیرا لاله‌الاله، هر معبودی غیر از الله را نفی می‌کند؛ لذا تبرک جستن از غیرالله، جزو مصادیق عبادت است.

۱۷- بیان یک اصل و قاعده‌ی کلی؛ آنجا که فرمود: «این، راه و روش پیشینیان است».^(۱)

۱۸- این، یکی نشانه‌های نبوت است؛ زیرا آنچه رسول الله ﷺ خبر داده بود، به همان شکل روی داد.

۱۹- هر آن چیزی که در قرآن، یهود و نصارا به خاطر آن نکوهش شده‌اند، برای ما نیز هست.

۲۰- این، اصل شناخته‌شده‌ای در نزد اصحاب ﷺ بود که اساس مسایل عبادی، به دستور شارع مربوط می‌شود^(۲) و از این داستان، سه پرسش قبر نیز استنباط می‌شود: "پروردگارت کیست؟" و این، واضح و روشن است - که پروردگاری جز الله متعال وجود ندارد - "پیامبرت کیست؟" لذا کسی که از غیب خبر می‌دهد، پیامبر است و "دینت چیست؟" و این، در ضمن این آیه استنباط می‌گردد که گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا﴾ یعنی: «معبودی برای ما مقرر کن» و عبادت معبود، همان دین است.^(۳)

(۱) یعنی این امت، راه و روش گذشتگان را در پیش خواهد گرفت و این، به معنای درست بودن راه و روش پیشینیان نیست؛ بلکه برای هشدار می‌باشد. به عبارت دیگر: در مواردی که با عبارتی خبری از چیزی نهی شده است، ممنوعیت آن شدیدتر می‌باشد.

(۲) یعنی مبنای تمام عبادات، این است که شارع به آن دستور داده باشد و اگر به امری تصریح نشده باشد، بدعت به‌شمار می‌آید؛ همان‌گونه که رسول الله ﷺ فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». [صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵] یعنی: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است». به عبارت دیگر: ملاک و سنجهی درستی هر عملی، این است که مطابق دستورها و آموزه‌های دین باشد.

(۳) یعنی در این داستان، * ربوبیت، * نبوت، * و عبادت معبود یا همان دین، که سه سؤال قبر هستند، ثابت می‌شوند؛ بدین شکل که در قبر سؤال می‌شود: «پروردگارت کیست؟» و این، روشن است که هیچ

- ۲۱- روش یهود و نصارا، مانند راه و روش مشرکان، ناپسند و نکوهیده است.
- ۲۲- احتمال دارد که بقایایی از باطل، در وجود کسی که به تازگی آن را ترک کرده و پیش‌تر با آن خو داشته است، یافت شود؛ همچنانکه آنها گفتند: «ما تازه مسلمان شده و کفر را به تازگی ترک کرده بودیم».



باب (۱۰): پیرامون ذبح حیوان [یا قربانی کردن] برای غیرالله^(۱)

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بگو: همانا نماز و قربانی و
زندگی و مرگم، از آن الله، پروردگار جهانیان است؛ شریکی ندارد».

همچنین می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزِرْ ﴿۲﴾﴾ [الکوثر: ۲]. «پس برای
پروردگارت نماز بگزار و (شتر) قربانی کن».

پروردگاری جز الله متعال وجود ندارد.. اما وجه دلالت این حدیث بر نبوت، این است که در قبر سؤال می‌شود: پیامبرت کیست؟ و این حدیث، یکی از نشانه‌های نبوت است؛ زیرا فرمود: «از روش پیشینان پیروی خواهید کرد» و همین‌طور هم شد. و اما تناسب این حدیث با سومین سؤال قبر، این است که در قبر سؤال می‌شود: دینت چیست؟ و در این حدیث آمده است که تازه‌مسلمانان گفتند: "برای ما نیز معبودی چون ذات‌انواط مقرر کن." و دین، همان عبادت است.

با اندکی تأمل و دقت نظر، به قدرت استنباط مؤلف رحمته پی می‌بریم که چه ظرافتی در استنباط مسایل از نصوص داشته است! رحمت الله بر او باد.

(۱) غیر الله، هر چیز و هر کسی غیر از الله متعال می‌شود؛ از جمله: پیامبران، فرشتگان، اولیا و....

از علی علیه السلام روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ دَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحَدَّثًا لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ». [روایت مسلم]^(۱)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَعَنَتِ اللَّهُ بِرِ كَسِي كِه بَرَايِ غَيْرِ اللَّهِ قِرْبَانِي كُنْد! لَعَنَتِ اللَّهُ بِرِ كَسِي كِه كِه پَدَر و مَادَرَش رَا لَعَنَتِ كُنْد! لَعَنَتِ اللَّهُ بِرِ كَسِي كِه بَدَعَتِ كَذَار- يَا فَتْنَه گَرِي- رَا جَاي دَهْد [يَا اَز اَو حَمَايَتِ كُنْد]! لَعَنَتِ اللَّهُ بِرِ كَسِي كِه نَشَانَه هَاي زَمِين ^(۲) رَا تَغْيِير دَهْد».

از طارق بن شهاب روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «دَخَلَ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فِي دُبَابٍ وَ دَخَلَ النَّارَ رَجُلٌ فِي ذَبَابٍ» قَالُوا وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَرَّ رَجُلَانِ عَلَى قَوْمٍ لَهُمْ صَنْمٌ لَا يَجُوزُهُ أَحَدٌ حَتَّى يُقَرَّبَ لَهُ شَيْئًا، فَقَالُوا لِأَحَدِهِمَا: قَرِّبْ قَالَ: لَيْسَ عِنْدِي شَيْءٌ أَقَرِّبُ قَالُوا لَهُ: قَرِّبْ وَلَوْ دُبَابًا، فَقَرَّبَ دُبَابًا، فَخَلُّوا سَبِيلَهُ، فَدَخَلَ النَّارَ وَ قَالُوا لِآخَرِ: قَرِّبْ. فَقَالَ: مَا كُنْتُ لَا قَرِّبُ لِأَحَدٍ شَيْئًا دُونَ اللَّهِ فَضَرَبُوا عُنُقَهُ، فَدَخَلَ الْجَنَّةَ». [روایت احمد]^(۳)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَرْدِي بَه خَاطِرِ مَگْسِي بَه بَهْشْتِ وَ مَرْدِي دِيگَر بَه خَاطِرِ مَگْسِي بَه دُوزَخِ رَفْت». پَرَسِيدَنْد چَگونَه؟ فرمود: «دُو مَرْد اَز کِنَارِ قَوْمِي گَزَشْتَنْد کِه بَتِي دَاشْتَنْد. وَ مَعْمُول بُوْد کِه هِيچ کَس اَز آنجَا نَمِي گَزَشْت مَگَر آنکِه بَايْد بَرَايِ بَتِ آن قَوْم، چيزِي قِرْبَانِي مِي کَرْد. بَه يَكِي اَز آن دُو گَفْتَنْد: نَذَرَانَه اَي پيش کُن. گَفْت: چيزِي نَدَارَم. گَفْتَنْد: مَگْسِي هَم کَفَايَتِ مِي کَنْد. آن مَرْد پَذيرَفْت وَ مَگْسِي قِرْبَانِي کَرْد! لَذَا رَهَايش کَرْدَنْد. وَ

(۱) صحيح مسلم، ش: ۱۹۷۸.

(۲) منظور از نشانه های زمین، علامت هایی است که برای تعيين حدود اراضی نصب می کنند.

(۳) الزهد، از امام احمد، ش: ۸۴؛ شعب الإيمان، از بیهقي، ش: ۷۳۴۳.

با این عمل (سرانجام) به دوزخ رفت. به نفر دوم گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: من تاکنون برای غیرالله نذر و قربانی نکرده‌ام. آنها گردن او را زدند و بدین ترتیب آن مرد شهید شد و به بهشت رفت.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾.
- ۲- تفسیر آیه‌ی: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزِرْ﴾.
- ۳- نخستین نفرین مربوط به کسی است که برای غیرالله ذبح یا قربانی کند.^(۱)
- ۴- نفرین الله بر کسی است که پدر و مادرش را نفرین کند؛ بدین سان که پدر و مادر کسی دیگر را نفرین نماید و او هم در جواب، پدر و مادر وی را نفرین کند.
- ۵- نفرین الله بر کسی است که بدعت‌گذار یا فتنه‌گری را پناه دهد یا از او حمایت کند.
- ۶- همچنین لعنت الله بر کسی است که نشانه‌های زمین [یعنی علامت‌های مربوط به تعیین حدود اراضی] را تغییر دهد.
- ۷- لعنت فرستادن بر شخص معینی، [روا نیست و] با لعنت فرستادن بر عموم گنهکاران، به صورت کلی و بدون ذکر نام یا تعیین فرد یا افراد مشخصی، تفاوت دارد.
- ۸- بیان داستان مگس که داستان بزرگ و عبرت‌آموزی است.

(۱) زیرا این عمل، شرک است و گناهش از نفرین والدین یا تغییر دادن علامت‌های حدود اراضی، بیشتر می‌باشد.

۹- آن شخص با اینکه به اجبار و بدون قصد [اولیه] برای آن مگس قربانی کرد، دوزخی گردید.

۱۰- عمل شرک آمیز در دل مؤمنان به اندازهای زشت و ناپسند است که آن مومن، حاضر شد کشته شود، اما شرک نورزید.

۱۱- نفر اول نیز مسلمان بود؛ زیرا در حدیث آمده است که به خاطر همان مگس به دوزخ رفت.

۱۲- این حدیث، مؤید حدیث دیگری است که رسول الله ﷺ فرمود:

«الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»؛^(۱)

یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند».

۱۳- مقصود اصلی [و معتبر]، عمل قلب است؛^(۲) حتی از دیدگاه بت‌پرستان.



(۱) روایت بخاری، ش: ۶۴۸۸ به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه

(۲) یعنی: اعتبار هر عمل، به نیت و قصد قلبی است؛ زیرا در حدیث نیز تصریح شده که «اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند». چنین به نظر می‌رسد که میان این مسأله و مسأله‌ی نهم، تناقض وجود دارد؛ زیرا در مسأله‌ی نهم آمده است که آن شخص به‌رغم اینکه به اجبار و بدون قصد آن کار را انجام داد، دوزخی گردید. اما با جمع‌بندی این دو مسأله به این نتیجه می‌رسیم که آن شخص، اگرچه پیشتر قصد قربانی برای غیرالله نداشت، اما پس از اجبار مشرکان، با قصد قلبی خودش و نه صرفاً از روی اجبار، به این کار تن داد و همین باعث شد که دوزخی گردد. والله اعلم.

باب (۱۱): در مکانی که برای غیرالله نذر و قربانی می‌شود، نباید برای الله قربانی کرد

الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۱۰۸]. «هرگز در آن [یعنی در مسجد ضرار، به نماز] نایست».

و عن ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ رضی الله عنه قَالَ: نَذَرَ رَجُلًا أَنْ يَذْبَحَ إِبِلًا بَبَوَانَةَ فَسَأَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله و سلم فَقَالَ: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَكُنٌّ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟» قَالُوا: لَا قَالَ: «فَهَلْ كَانَ فِيهَا عَيْدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» قَالُوا: لَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم: «أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ». [روایت ابوداود، إسناده مطابق شرط بخاری و مسلم است.]^(۱)

ترجمه: ثابت بن ضحاک رضی الله عنه می‌گوید: شخصی نذر کرده بود که در- مکانی به نام- «بوانه» شتری ذبح کند. از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این باره سوال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا در زمان جاهلیت، در این مکان بتی وجود داشته که مورد پرستش قرار گرفته باشد؟» گفتند: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: محل تجمع و جشن مشرکان نبوده است؟» گفتند: خیر. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن شخص فرمود: «نذرت را ادا کن؛ و بدان که ادای نذر در جهت نافرمانی الله، و نیز ادای نذری که در توان نذرکننده نباشد، لازم نیست».

(۱) آلبانی رحمته الله این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: صحیح سنن أبي داود، ش: ۲۸۳۴؛ و مشکاة المصابیح، ش: ۳۴۳۷.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر این سخنِ الله متعال که: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۱۰۸].
- ۲- معصیت و نافرمانیِ الله، در زمین اثر منفی می‌گذارد؛ همان‌طور که طاعت و بندگی، آن را مبارک می‌گرداند.^(۱)
- ۳- مسایل پیچیده و مشکل را باید با مسایل واضح و روشن، مشخص کرد.
- ۴- مفتی یا پاسخ‌دهنده می‌تواند در صورت نیاز، جزئیات مسأله را از پرسش‌گر جویا شود.
- ۵- جواز تخصیص مکان مشخص برای نذر کردن، به شرطی که مانعی شرعی برای این کار وجود نداشته باشد.
- ۶- یکی از موانع، این است که پیش‌تر در آن مکان، بت [یا زیارت‌گاهی] وجود داشته است؛ هرچند اینک از میان رفته باشد.
- ۷- یکی دیگر از موانع، این است که پیش‌تر، آنجا محل اجتماع و انجام مراسم و جشن‌های مشرکان بوده است.
- ۸- ادای نذر در جایی که یکی از موانع فوق باشد، جایز نیست؛ زیرا چنین نذری، نذر معصیت می‌باشد.
- ۹- پرهیز از همانندی و مشابهت با مشرکان؛ گرچه بدون نیت تشابه باشد.
- ۱۰- نذر در جهت معصیت و نافرمانیِ الله، جایز نیست.
- ۱۱- نذر چیزی که در توان و ملکیت انسان نیست، روا نمی‌باشد.

(۱) این مسأله، به عنوان همین باب اشاره دارد؛ یعنی در مکانی که برای غیرالله قربانی شده و نافرمانیِ الله ﷻ صورت گرفته است، نباید ذبح و قربانی کرد؛ زیرا این عمل، به عمل مشرکان شباهت دارد؛ علما گفته‌اند: این ممنوعیت، در صورتی است که نوعِ عمل، یکی باشد؛ یعنی عمل مسلمانان، در ظاهر عینِ عمل مشرکان باشد؛ مثل همین قربانی که در ظاهر، یکی است. در هر حال، هر عملی، بر سرزمینی که آن عمل در آنجا انجام می‌شود، اثر خودش را دارد؛ از همین‌روست که مساجد بر بازارها برتری دارند.

باب (۱۲): نذر کردن برای غیر الله شرک است

الله متعال می فرماید: ﴿يُوفُونَ بِالْأَذْرِ﴾ [الإنسان: ۷]. «... به نذر (خویش) وفا می نمایند».

همچنین می فرماید: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا﴾ [البقرة: ۲۷۰]. «الله، از هر انفاق یا نذری که می کنید، آگاه است».

از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِيعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعْصِهِ». [روایت بخاری]^(۱)

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید و هر کس نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، نباید از او نافرمانی کند».^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- وجوب وفا به نذر.
- ۲- از آنجا که نذر، عبادت است و مخصوص الله متعال، لذا انجام آن برای غیر الله شرک می باشد.
- ۳- وفا کردن به نذر معصیت، جایز نیست.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۶۶۹۶.

(۲) یعنی نذرش را ادا نکند؛ و بنا بر قول راجح باید کفاره بدهد.

باب (۱۳): پناه جستن به غیر الله شرک است^(۱)

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْحِجْنِ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [الجن: ۶]. «و (می دیدیم که) برخی از انسان‌ها به مردانی از جن پناه می بردند و بدین سان بر سرکشی آنان افزودند».

عن خولة بنت حكيم^(۲) قالت: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرْتَحِلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». [روایت مسلم]^(۳)

ترجمه: خوله بنت حکیم می گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می فرمود: «هرکس در جایی اتراق کند و سپس بگوید: "أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ"»^(۳)، هیچ چیزی به او آسیب نمی رساند تا آن که از آن جا کوچ کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه‌ی [۶] سوره‌ی جن.

۲- پناه جستن به غیر الله، شرک است.

(۱) مراد از این عبارت، پناه جستن در مواردی است که فقط در قدرت الله ﷻ می باشد؛ و گر نه پناه بردن به مخلوق در مواردی که در توان مخلوق است، جایز می باشد. مثلاً شخصی از سوی یک ستمگر تحت تعقیب است و به فردی دیگر پناهنده می شود؛ این، جایز است. آنچه جایز نیست، اینکه قلب یا بیم و امید انسان، به غیرالله، وابسته گردد؛ در صورتی که وابستگی و بیم و امید انسان، فقط باید به الله ﷻ باشد.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۷۰۸.

(۳) ترجمه‌ی دعا: «پناه می برم به کلام کامل و صفات بی عیب الله، از شر آنچه آفریده است». این، یکی از احادیثی است که از آن صفت کلام برای الله متعال ثابت می شود.

۳- در این باب به حدیث خوله رضی الله عنها استدلال شده است؛ زیرا علما با استناد به این حدیث گفته‌اند: کلمات الله، [جزو صفات کامل و بی عیب الله هستند و] مخلوق نیستند؛ چرا که پناه جستن به مخلوق، شرک است.

۴- فضیلت این دعای کوتاه [و پر محتوا].

۵- اگر یک عمل شرک آمیز، منفعتی دنیوی داشته باشد،- مثلاً دفع شر یا جلب منفعت کند- این، دلیل بر جواز آن نیست.

باب (۱۴): یکی از مصادیق شرک، مدد خواستن از غیر الله یا به فریاد خواندن غیر الله می باشد

الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ ۱۶ «و جز الله کسی یا چیزی را مخوان که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی که اگر چنین کنی، به قطع از ستمکاران خواهی بود. و اگر الله گزند و آسیبی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف کند».

و می فرماید: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ [العنکبوت: ۱۷]. «پس روزی را تنها نزد الله جستجو کنید و او را عبادت و پرستش نمایید».

همچنین می فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ﴾ ۱۷ [الأحقاف: ۵]. «و هیچ کس گمراه تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به فریاد می خواند که تا روز قیامت نیز درخواستش را پاسخ نمی گویند».

و نیز می فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«آیا (معبودان باطل بهترند یا) ذاتی که دعای درمانده را آن‌گاه که او را بخواند، اجابت می‌کند و سختی و گرفتاری را برطرف می‌نماید؟».

طبرانی رحمته الله با سند خویش روایت کرده که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منافقی بود که به مسلمانان آزار می‌رساند. برخی گفتند: بیایید با هم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برویم و از ایشان کمک بخواهیم تا ما را از شر این شخص نجات دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِي وَإِنَّمَا يَسْتَعَاثُ بِاللَّهِ»؛ یعنی: «از من کمک گرفته نمی‌شود؛ بلکه از الله درخواست کمک می‌گردد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- دعا [یا به‌فریاد خواندن]، عام است و استغاثه یا مدد خواستن، خاص می‌باشد و جزو مصادیق دعاست؛^(۱) در عنوان این باب، عطف "به فریاد خواندن" به "مدد خواستن"، از نوع عطف عام بر خاص می‌باشد؛ یعنی عام بر خاص، عطف شده است.

۲- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ [یونس: ۱۰۶].

۳- دعا و استمداد از غیر الله، شرک اکبر است.

۴- اگر نیکوکارترین انسان روی زمین، غیرالله را بخواند یا از غیرالله مدد بخواهد، جزو ستمکاران مشرک می‌گردد.

۵- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾ [یونس: ۱۰۷].

۶- استمداد از غیرالله و به‌فریاد خواندن مخلوق، علاوه بر اینکه کفر است، در دنیا نیز هیچ سودی برای فرد ندارد.

(۱) یعنی مدد خواستن از غیرالله، نوعی دعاست و دعا، عبادت است؛ لذا از آنجا که عبادت، مخصوص الله می‌باشد، خواندن غیرالله یا مددخواهی از غیرالله، شرک اکبر می‌باشد.

۷- تفسیر آیه‌ی: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ [العنکبوت: ۱۷].

۸- روزی را نیز نباید از غیرالله خواست؛ همانطور که بهشت را نمی‌توان از کسی دیگر طلب کرد.

۹- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ﴾ [الأحقاف: ۵].

۱۰- هیچ‌کس گمراه‌تر از کسی نیست که کسانی جز الله را به‌فریاد می‌خواند.

۱۱- غیرالله، از فریاد و دعا‌های کسانی که او را می‌خوانند، بی‌خبر است.

۱۲- آنان که جز الله خوانده می‌شوند، خوانندگان خود را دشمن خویش می‌دانند.

۱۳- خواندن غیرالله، به معنای عبادت غیرالله می‌باشد.

۱۴- غیرالله که او را خوانده یا از او مدد خواسته‌اند، در روز قیامت- نسبت به این عملِ خوانندگان خود، اظهار بیزاری می‌کند.

۱۵- [به دلایل مذکور] خواندن غیرالله یا مدد خواستن از غیرالله، انسان را گمراه‌ترین مردم می‌گرداند.

۱۶- تفسیر آیه‌ی: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ﴾

۱۷- جای بسی شگفتی است که خود مشرکان اعتراف داشتند که جز الله کسی دیگر به دادِ نیازمندِ درمانده نمی‌رسد؛ از این‌رو در سختی‌ها و

شرایط بحرانی، فقط الله را به‌فریاد می‌خواندند.

۱۸- حساسیت رسول‌الله ﷺ نسبت به توحید و عنایت ویژه‌اش به

حمایت از حد و حدود این اصل مهم؛ و نیز ادب آن بزرگوار در

تعامل با الله.^(۱)

(۱) رسول‌الله ﷺ در تعامل با الله متعال و در استفاده از الفاظ در این زمینه، رعایت ادب را می‌نمود؛ چنانکه فرمود: «از من کمک گرفته نمی‌شود؛ بلکه فقط از الله درخواست مدد و کمک می‌گردد». بدین‌سان به امتش آموزش داد که تنها به الله متعال پناه ببرند و فقط از او کمک بخواهند.

باب (۱۵): درباره‌ی این سخنِ الله متعال که: ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ

شَيْئًا وَهُمْ يَخْلُقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾

[الأعراف: ۱۹۱-۱۹۲]. «آیا موجوداتی را شریک پروردگار قرار می‌دهند که قدرت آفرینش چیزی را ندارند و خودشان آفریده شده‌اند؟ موجوداتی که نه می‌توانند آنان را یاری کنند و نه خودشان را!»

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾

[فاطر: ۱۳]. «و آنان که جز الله (به فریاد) می‌خوانید، مالک پوست نازک هسته‌ی

خرما نیز نیستند».

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که انس رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله

در احد زخمی شد و دندان‌های پیشینش شکست؛ فرمود: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ

شَجُّوا نَبِيَّهُمْ؟» یعنی: «چگونه ملتی که پیامبرش را زخمی کند، رستگار

خواهد شد؟» آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل‌عمران:

۱۲۸]. «(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست».

و در صحیح ^(۱) آمده است که ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در

رکعت دوم نماز صبح، پس از برخاستن از رکوع و گفتن «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ

حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، چند نفر را نام می‌برد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلَانًا

وَفُلَانًا وَفُلَانًا؟» یعنی: «یا الله! فلانی و فلانی را لعنت کن [و از رحمت دور

گردان]». آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل‌عمران:

۱۲۸]. «(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست».

(۱) گاه، منظور مؤلف از واژه‌ی "صحیح"، حدیث صحیح است و گاه حدیثی که در صحیح بخاری، یا در

صحیح مسلم، یا در هر دو آمده است. لذا در هر مورد، باید بررسی کرد که منظورش کدام‌یک از این

گزینه‌هاست. ناگفته نماند که مراد از صحیح در اینجا، صحیح بخاری است، حدیث شماره‌ی: ۴۰۶۹.

و در روایتی آمده است که صفوان بن امیه، و سهیل بن عمرو و حارث بن هشام را نام می‌برد و بر آنان نفرین می‌فرستاد.

و در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: وقتی آیه‌ی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]^(۲) نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ! سَلِّينِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتُ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». یعنی: «ای قریشیان! خود را از عذاب الهی نجات دهید؛ زیرا من نمی‌توانم شما را از عذاب الله نجات دهم. ای فرزندان عبد مناف! من نمی‌توانم برای شما نزد الله، کاری بکنم. ای عباس بن عبدالمطلب! من نمی‌توانم برای تو نزد الله، کاری انجام دهم. ای صفیه؛ عمه‌ی رسول خدا! من نمی‌توانم برای تو نزد الله، کاری بکنم؛ ای فاطمه دختر محمد! از ثروتم هر چه می‌خواهی، طلب کن؛ ولی من نمی‌توانم برای تو نزد الله کاری انجام دهم».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیات ۱۹۱ و ۱۹۲ سوره‌ی اعراف.
- ۲- [اشاره به] داستان احد [که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن زخمی شد].
- ۳- دعا و قنوت سید المرسلین، رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز و آمین گفتن

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۴۰، ۲۷۵۳، ۴۷۷۱)؛ و مسلم، ش: ۲۰۶

(۲) آیه‌ی ۲۱۴ سوره‌ی الشعراء؛ ترجمه‌ی آیه: «و به خویشاوندان نزدیک هشدار بده».

برجسته‌ترین مومنان این امت در پشت سر آن بزرگوار.^(۱)

۴- دعای رسول الله ﷺ بر ضد کفار بود.^(۲)

۵- آنها در جنگ احد، رسول الله ﷺ را زخمی کردند و کوشیدند که آن بزرگوار را به قتل برسانند؛ همچنین اجساد شهدا را که خویشاوندان خودشان بودند، مثله و تکه‌تکه کردند!

۶- آیهی ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. در همین باره نازل شد.

۷- [الله متعال در آیهی ۱۲۹ سورهی آل عمران، در ادامه‌ی آیهی پیشین] می‌فرماید: ﴿أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. یعنی: «الله بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد یا عذابشان می‌کند». و الله به اینها توفیق توبه داد؛ در نتیجه ایمان آوردند.

۸- [ثبوت] خواندن قنوت نازله.^(۳)

۹- ذکر نام دشمن در نماز [برای دعا کردن بر ضدشان، جایز است].^(۴)

(۱) هدف مؤلف رحمه الله صرفاً اثبات خواندن قنوت در نماز نیست؛ بلکه با عبارت "سید المرسلین" و نیز ذکر اصحاب به عنوان "برجسته‌ترین افراد امت"، بدین نکته اشاره دارد که آنها با آن مقام والایشان، در سختی‌ها، به دعا و قنوت می‌پرداختند و به الله تعالی روی می‌آوردند.

(۲) همان‌طور که در حدیث، تصریح شده است، دعای رسول الله ﷺ بر ضد صفوان بن امیه، سهیل بن عمرو و حارث بن هشام بود که در زمان دعای پیامبر ﷺ مسلمان نشده بودند؛ اما همان‌طور که در ادامه‌ی آیهی ۱۲۸ سورهی آل عمران، یعنی در آیهی ۱۲۹ به پذیرش توبه‌ی اینها اشاره شده است، الله تعالی توبه‌ی اینها را پذیرفت و اینها مسلمان شدند. لذا برای رسول الله ﷺ تبیین شد که عذاب یا قبول توبه‌ی بندگان، به دست ایشان نیست؛ بلکه به خواست الله تعالی بستگی دارد.

(۳) این، یک مسأله‌ی فقهی است که وقتی مصیبتی بر مسلمانان وارد می‌شود، شایسته است که برای رفع آن از مسلمانان، در نمازها دعا شود.

(۴) در صورتی که مصلحتی در نام بردن دشمن باشد، ذکر نام دشمن بهتر است.

۱۰- نفرین افراد خاص در قنوت.^(۱)

۱۱- آنچه رسول الله ﷺ پس از نزول آیهی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] انجام داد.

۱۲- جدیت و تلاش رسول الله ﷺ در جهت هشدار دادن به خویشاوندانش؛ چنانکه او را به دیوانگی متهم کردند. امروزه نیز اگر مسلمانی در مسیر دعوت بکوشد، او را دیوانه می‌نامند.

۱۳- رسول الله ﷺ به خویشاوندان درجه‌ی یک و نیز خویشاوندان دورترش فرمود: «من نمی‌توانم در مقابل عذاب الله برای شما کاری انجام دهم». حتی به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «ای فاطمه دختر محمد! من نمی‌توانم برای تو نزد الله کاری انجام دهم». بدین‌سان به‌عنوان سید المرسلین تصریح نمود که برای دخترش که سرور و بزرگ‌بانوی زنان جهان است، نمی‌تواند کاری بکند! به‌یقین رسول الله ﷺ سخن حق را گفته است، اما با نگاهی به این دوران و وضعیت خواصّ آن، به حقیقت توحید و نیز انحرافی که دامنگیر دین شده است، پی می‌بریم.^(۲)

(۱) گویا اشاری مؤلف رحمته الله به این است که لعنت فرستادن بر افراد معینی در قنوت، ابتدا جایز بود و سپس منع شد؛ اما این برداشت که لعنت فرستادن بر فرد یا افراد معینی، به‌طور مطلق جایز است، جای بحث دارد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله از لعن و نفرین فرد معین، منع نموده است.

(۲) وقتی برای دخترش نمی‌تواند کاری انجام دهد، پس دیگران چه توقعی دارند؟ این، بیانگر گمراهی کسانی است که رسول الله صلی الله علیه و آله را صدا می‌زنند. آنان را در کنار مسجدالنبی می‌بینیم که هنگام دعا کردن، رو به قبر می‌کنند و روبه‌روی قبر به گونه‌ای می‌ایستند که گویا در برابر الله به نماز ایستاده‌اند؛ بلکه خشوع بیش‌تری هم دارند!

باب (۱۶): درباره‌ی این سخن الله تعالی که: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: ۲۳]. و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است.

در صحیح [بخاری]^(۱) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتْ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَىٰ صَفْوَانٍ يُنْفِذُهُمْ ذَلِكَ، ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: ۲۳]. فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ وَصَفَهُ سُفْيَانُ بْنُ عَيْنَةَ بِكَفِّهِ فَحَرَفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَىٰ مَنْ تَحْتَهُ ثُمَّ يُلْقِيهَا الْآخَرُ إِلَىٰ مَنْ تَحْتَهُ حَتَّىٰ يُلْقِيهَا عَلَىٰ لِسَانِ السَّاجِرِ أَوْ الْكَاهِنِ فَرُبَّمَا أَدْرَكَهُ الشَّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةٌ كَذِبَةٍ فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، كَذَا وَكَذَا فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ».

ترجمه: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه الله مسأله‌ای را در آسمان فیصله نماید، فرشتگان به نشانه‌ی اطاعت از دستورش، بال‌هایشان را به هم می‌زنند؛ طوری که صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. (و چون اضطراب و دلهره از دل‌هایشان زدوده شود، می‌گویند: پروردگارمان چه فرمود؟ پاسخ می‌دهند: حق (گفت) و او، بلندمرتبه‌ی بزرگ است. پس شیطان‌هایی که استراق سمع می‌کنند و - به صورت طبقاتی - روی یکدیگر قرار دارند، این

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۷۰۱.

سخن را می‌شنوند. چه بسا شهاب‌سنگی شنونده را درمی‌یابد و او را پیش از رساندن آن سخن به دوستش، می‌سوزاند. و گاهی هم شهاب‌سنگ او را در نمی‌یابد و او، آن سخن را به شخص بعدی منتقل می‌کند. و او به نوبه‌ی خود آن را به کسی که پایین‌تر از او قرار دارد، منتقل می‌سازد و بدین ترتیب این سخن را به زمین می‌رسانند؛ آن‌گاه بر زبان ساحر، انداخته می‌شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن می‌افزاید و مورد تأیید مردم قرار می‌گیرد و آنها می‌گویند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت که چنین و چنان می‌شود و سخنش، درست بود؟ لذا مردم به‌خاطر همان یک سخنِ راست - که با صد دروغ آمیخته می‌شود - او را تصدیق می‌کنند».

وعن النّوّاس بن سمعان رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إذا أراد الله تعالى أن يُوحِيَ بالأمر تكلم بالوحي أخذت السَّمَاوَاتُ مِنْهُ رَجْفَةً، (أَوْ قَالَ: رَعْدَةً شَدِيدَةً) خَوْفًا مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا سَمِعَ ذَلِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ صَعِقُوا، وَ خَرُّوا لِلَّهِ سُجَّدًا فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ جَبْرِيلُ، فَيَكَلِّمُهُ اللَّهُ مِنْ وَحْيِهِ بِمَا أَرَادَ، ثُمَّ يَمُرُّ جَبْرِيلُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ: كُلَّمَا مَرَّ بِسَمَاءٍ سَأَلَهُ مَلَائِكَتُهَا: مَاذَا قَالَ رَبُّنَا يَا جَبْرِيلُ؟ فَيَقُولُ: قَالَ الْحَقُّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَقُولُونَ كُلُّهُمْ مِثْلَ مَا قَالَ جَبْرِيلُ، فَيَنْتَهِي جَبْرِيلُ بِالْوَحْيِ إِلَى حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ تعالى». [تفسير ابن كثير و تفسير طبري] ^(۱)

ترجمه: نواس بن سمعان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وقتی الله

(۱) این حدیث را ابن‌کثیر رحمته الله به روایت ابن‌ابی‌حاتم آورده است که در سندش، ولید بن مسلم دیده می‌شود که مدّلس است؛ لذا این روایت، ضعیف می‌باشد، اما مسلم و احمد رحمهما الله حدیثی به همین مضمون آورده‌اند که روایت ابن‌ابی‌حاتم را تقویت می‌کند.

متعال اراده‌ی نزول وحی کند و برای فروفرستادن امری سخن می‌گوید،^(۱) آسمان‌ها از ترسِ الله ﷻ به لرزه در می‌آیند و ساکنان آسمان‌ها (= فرشتگان) بی‌هوش شده، به سجده می‌افتند؛ نخستین کسی که سرش را بالا می‌آورد، جبرئیل است. الله آنچه از وحی خود بخواهد، با او سخن می‌گوید. آن‌گاه جبرئیل از کنار فرشتگان می‌گذرد. فرشتگان آسمان‌های مختلف، از او می‌پرسند: پروردگارمان چه گفت؟ و جبرئیل می‌گوید: (سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه‌ی بزرگ است. همه‌ی فرشتگان سخن جبرئیل را تکرار می‌کنند تا اینکه جبرئیل علیه السلام وحی را به آنجا که امرِ الله باشد، می‌رساند.^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۲۳ سوره‌ی سبأ]
- ۲- این آیه، ریشه‌های شرک را در درون قلب می‌خشکاند؛ زیرا در آن، براهین روشنی برای ابطال شرک وجود دارد، به‌ویژه در برابر کسانی که بندگان نیک را به‌فریاد می‌خوانند.
- ۳- تفسیر آیه‌ی: ﴿قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾.
- ۴- علت سؤال فرشتگان.^(۳)

(۱) از این حدیث، صفات اراده و کلام برای الله ﷻ ثابت می‌شوند. گفتنی‌ست: اراده بر دو نوع می‌باشد: * اراده‌ی شرعی، و * اراده‌ی تکوینی؛ که با هم فرق دارند. اراده‌ی شرعی مربوط به چیزهایی است که الله ﷻ دوست می‌دارد، چه روی دهد و چه اتفاق نیفتد؛ اما اراده‌ی تکوینی مربوط به روی داده‌هاست؛ چه الله روی‌دادی را دوست بدارد و چه آن را دوست ندارد.

(۲) این حدیث، ردّ آشکاری بر گمراهانی است که می‌گویند: جبرئیل علیه السلام در ابلاغ وحی الهی خیانت کرده و وحیی را که باید به علی علیه السلام می‌رساند، به محمد ﷺ رسانیده است!

(۳) همان‌طور که در حدیث بیان شد، فرشتگان می‌پرسند: «پروردگارتان چه فرمود؟» این پرسش، از ترسِ الله ﷻ می‌باشند، زیرا آنها می‌ترسند که سخن الله ﷻ، فرمان عذاب‌ی طاقت‌ناپذیر باشد!

- ۵- آنگاه جبریل علیه السلام پاسخشان را می‌دهد که الله عز و جل چنین و چنان فرمود.
- ۶- نخستین کسی که سر از سجده برمی‌دارد، جبریل علیه السلام است.
- ۷- همه‌ی ساکنان آسمان از او سؤال می‌کنند و او، پاسخ همه‌ی آنها را می‌دهد.
- ۸- همه‌ی ساکنان آسمان، [با شنیدن سخن پروردگار] بی‌هوش می‌شوند.
- ۹- لرزیدن آسمان‌ها از شنیدن سخن پروردگار.
- ۱۰- جبرئیل، همان کسی است که وحی الهی را به آنجا که خواست و فرمان الله عز و جل باشد، می‌رساند.
- ۱۱- استراق سمع توسط شیاطین.
- ۱۲- چگونگی قرار گرفتن شیاطین بر فراز یکدیگر.
- ۱۳- تعقیب شیاطین، توسط شهاب‌ها یا سنگ‌های آسمانی.
- ۱۴- گاهی شهاب‌سنگ به شیطان اصابت می‌کند و سخن به ساحر نمی‌رسد؛ و گاه پیش از اینکه شهاب به او اصابت کند، سخن را به گوش انسان‌ها [= جادوگرانی که از جنس بشر هستند] می‌رساند.
- ۱۵- کاهن‌ها و مدعیان علم غیب گاهی راست می‌گویند.
- ۱۶- کاهن، آن سخنِ راست [را که از شیاطین دریافت کرده است،] با صد دروغ می‌آمیزد.
- ۱۷- دروغ‌های کاهن، به سبب همان یک سخن راست که [توسط شیاطین] از آسمان به او رسیده است، تصدیق و تأیید می‌شود!
- ۱۸- مردم چه‌قدر برای پذیرش باطل آمادگی دارند که دروغ‌های کاهن را در نظر نمی‌گیرند و همان یک سخن راست را مد نظر قرار می‌دهند!
- ۱۹- آنها یکی پس از دیگری، آن سخن راست را دریافت و حفظ کرده، بدان استدلال می‌کنند.

۲۰- اثبات صفات باری تعالی [همچون صفت کلام]، بر خلاف عقیده‌ی اشعری‌های مُعْطَلَه.

۲۱- تصریح به اینکه لرزیدن آسمان‌ها و به سجده افتادن ساکنانش، از ترس الله ﷻ می‌باشد.

۲۲- آنها برای الله به سجده می‌افتند.

باب (۱۷): شفاعت

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ [الأنعام: ۵۱]. «و با آن (=قرآن) به کسانی که از حشر شدن در پیشگاه پروردگارشان می‌ترسند، هشدار بده که جز الله هیچ دوست و شفاعت‌کننده‌ای ندارند».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴]. «بگو: همه‌ی شفاعت و میانجی‌گری در اختیار الله است».

و می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «هیچ‌کس نمی‌تواند نزدش شفاعت کند، مگر به اجازه‌ی او».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶]. «و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعتشان هیچ سودی نمی‌بخشد، مگر آنکه الله برای هرکس که بخواهد و بپسندد، اجازه دهد».

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْ قُلُوبِ اللَّهِ دَرَّةً فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبا: ۲۲-۲۳]. «بگو: کسانی را که جز الله (فریادرس خویش) می‌پندارید، بخوانید؛ هم‌سنگ ذره‌ای را در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در تدبیر آسمان و زمین، هیچ دخالت و مشارکتی ندارند و (پروردگار) از میان آنها هیچ پشتیبان و یاری‌دهنده‌ای ندارد. و نزدش شفاعت، سودی نمی‌بخشد جز برای کسی که او، برایش اجازه دهد».

ابوالعباس، [احمد بن تیمیه رحمته الله] می‌گوید: الله متعال از غیر خود، تمام چیزهایی را که مشرکان بدان باور و دل‌بستگی دارند، نفی فرموده و اعلام داشته است که غیر الله هیچ مالکیتی ندارد و در تدبیر آسمان و زمین، یاور و معاون الله نیست؛ فقط مسأله‌ی شفاعت باقی ماند که بیان فرمود: شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر برای کسی که الله برایش اجازه دهد؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَضَى﴾ [الأنبیاء: ۲۸]. «و جز برای کسی که پروردگار رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند».

پس شفاعتی که مشرکان گمانش را دارند و می‌پندارند که روز قیامت در حقشان روی خواهد داد، به بیان صریح قرآن، مردود و منتفی اعلام شده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است که: «خود، روز قیامت- به میدان حشر- می‌آید و برای پروردگارش سجده می‌کند و او را می‌ستاید؛ [لذا ابتدا شفاعت نمی‌کند]. سپس به او گفته می‌شود: سَرَت را بلند کن و- خواسته‌ات را- بگو که شنیده و پذیرفته می‌گردد و- آنچه می‌خواهی،- بخواه که به تو داده می‌شود و شفاعت کن که مورد قبول قرار می‌گیرد».

ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: خوشبخت‌ترین و برخوردارترین مردم از شفاعت شما کیست؟ فرمود: «کسی که با اخلاص و از صمیم قلبش لااله الا الله بگوید»^(۱).

(۱) صحیح بخاری، ش: (۹۹، ۶۵۷۰).

پس شفاعت، به اذنِ الله و برای اهل توحید و اخلاص است؛ نه برای کسانی که به الله، شرک می‌ورزند.

حقیقت [و حکمت] شفاعت، این است که الله ﷻ، همان ذاتی است که به اهل اخلاص، لطف می‌کند و آنها را به واسطه‌ی دعا و درخواست کسی که خودش به او اجازه‌ی شفاعت می‌دهد، می‌آمزد تا بدین صورت شفاعت‌کننده را گرامی بدارد و او را به مقام والا و نیک- یعنی به "مقام محمود"- برساند.

شفاعتی که قرآن آن را منتفی می‌داند، شفاعتِ شرک‌آمیز است؛ از این رو قرآن در چندین مورد به شفاعت درست که به اذن و اجازه‌ی الله می‌باشد، تصریح کرده و پیامبر ﷺ نیز بیان نموده است که شفاعت، فقط شامل موحدانِ مخلص می‌شود. (پایان سخن ابو العباس)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیات [مذکور در این باب].
- ۲- بیان شفاعتی که منتفی اعلام شده است.^(۱)
- ۳- شفاعتی که ثابت گردیده است.^(۲)
- ۴- شفاعت کبری [در روز رستاخیز تا حسابرسی به اعمال بندگان آغاز گردد] که جزو همان مقام محمود است [که به اذن الله، به پیامبر ﷺ داده می‌شود].

(۱) یعنی شفاعت شرک‌آمیز.

(۲) یعنی شفاعت برای موحدان مخلص، البته به شرطی که الله اجازه دهد و از شفاعت‌گر و آن‌که برایش شفاعت می‌شود، راضی باشد.

۵- چگونگی شفاعت کردن رسول الله ﷺ؛ بدین سان که ابتدا شفاعت نمی‌کند، بلکه ابتدا به سجده می‌افتد و چون اجازه‌ی شفاعت می‌یابد، شفاعت می‌کند.

۶- بیان اینکه سعادت‌مندترین و برخوردارترین مردم از شفاعت پیامبر ﷺ کیست؟

۷- شفاعت در حق مشرک، انجام نمی‌پذیرد.

۸- بیان حقیقت و حکمت شفاعت.

باب (۱۸): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا

تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۵۶﴾

[القصص: ۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. و او به هدایت‌یافتگان داناتر است»

در صحیح^(۱)، از ابن مسیب از پدرش روایت است که وقتی ابوطالب در حال وفات بود، رسول الله نزد وی آمد. در آن هنگام، عبد الله بن ابی‌امیه و ابوجهل نیز حضور داشتند. رسول الله ﷺ به ابوطالب فرمود: «يَا عَمُّ، قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ؛ یعنی: «ای عموی من! فقط یک کلمه، لا اله الا الله بگو تا بر ایمان تو نزد الله گواهی دهم». عبد الله بن ابی‌امیه و ابوجهل به ابوطالب گفتند: آیا می‌خواهی آیین عبدالمطلب را رها کنی؟ رسول الله ﷺ همچنان کلمه‌ی توحید را به ابوطالب عرضه می‌نمود و آنها نیز سخن خود را تکرار می‌کردند تا اینکه آخرین سخن ابوطالب این بود که من

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۳۶۰؛ به نقل از: مسیب بن حزن رضی الله عنه.

بر کیش عبدالمطلب هستم. و از گفتن کلمه‌ی لا اله الا الله امتناع ورزید. رسول الله ﷺ فرمود: «لَا سَتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ»؛ یعنی: «تا زمانی که منع نشوم، برای درخواست آمرزش می‌کنم». آن‌گاه الله ﷻ این آیه را فرو فرستاد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۳]. «برای پیامبر و مومنان روا نیست که برای مشرکان، آمرزش بخواهند». همچنین الله متعال این آیه را درباره‌ی ابوطالب نازل فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [القصص: ۵۶]. «به‌طور قطع تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی؛ ولی الله هر که را بخواهد، هدایت می‌کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ...﴾ [القصص: ۵۶].
- ۲- تفسیر آیه‌ی: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ...﴾ [التوبة: ۱۱۳].
- ۳- مسأله‌ی مهم و درخور توجه، اینکه درخواست رسول الله ﷺ از ابوطالب مبنی بر گفتن لا اله الا الله، در حقیقت پیشنهاد تبری جستن از تمام معبودان باطل بود، و نه فقط گفتن الفاظ آن. [زیرا ابوطالب مفهوم این کلمه را می‌دانست.] بر خلاف تفسیری که اهل کلام از لا اله الا الله دارند.
- ۴- ابوجهل و همراهش [عبدالله بن ابی‌امیه] منظور پیامبر ﷺ [یعنی مفهوم لا اله الا الله را خوب] می‌دانستند؛ پس سیه‌رو باد آن که ابوجهل، از وی نسبت به اصل اسلام داناتر بود.
- ۵- سعی و تلاش رسول الله ﷺ برای مسلمان کردن عموی خود.

۶- این حدیث، ردّی بر کسانی است که عبدالمطلب را مسلمان قلمداد کرده‌اند.

۷- استغفار رسول الله ﷺ در حق ابوطالب و عدم آمرزش او و منع شدن رسول الله ﷺ از این کار.

۸- ضررِ هم‌نشین و دوست بد.

۹- زیان بزرگ انگاشتن گذشتگان و پیروی کورکورانه از آنان.

۱۰- اشتباه باطل‌گرایان [و کسانی که از حق روی می‌گردانند] پیروی بی‌چون و چرا از گذشتگان است؛ و این، همان استدلال باطلی است که ابوجهل داشت.

۱۱- اعمال به خاتمه بستگی دارد [و مهم، این است که فرجام انسان چگونه باشد]؛ زیرا اگر ابوطالب [پیشنهاد پیامبر ﷺ را] قبول می‌کرد، به نفعش بود.

۱۲- جای تأمل و درنگ است که شبهه‌ی پیروی از گذشتگان، در قلوب گمراهان ریشه دوانیده است؛ زیرا در این داستان، به‌رغم تأکید و تکرار پیامبر ﷺ باز هم بر همین شبهه تکیه کردند و حاضر نشدند روشِ نادرستِ گذشتگان را رها کنند!^(۱)

(۱) این، دقیقاً روی‌کرد تمام اهل بدعت و متعصبانی است که به نام پیروی از پیشوایانشان، با کتاب و سنت مخالفت می‌کنند و به زبان حال، چنین می‌گویند که امکان خطا در کتاب و سنت وجود دارد، اما پیشوایشان از هرگونه خطایی مصون است! پناه بر الله.

باب (۱۹): انگیزه‌ی کفر بنی آدم و ترک دینشان، افراط در گرامی داشت صالحان است

الله ﷻ می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۱].
«ای اهل کتاب! در دیتان غلو و زیاده روی نکنید».

الله متعال می فرماید: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ [نوح: ۲۳]. «و گفتند: از معبودانتان دست برندارید و هرگز (بت‌های) «ود»، «سواع»، «یغوث» و «نسر» را رها نکنید». در صحیح^(۱)، از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که «ود»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» نام انسان‌های صالحی از قوم نوح بود که پس از وفاتشان، شیطان به قومشان چنین القا کرد که مجسمه‌هایی بسازند و نام اینها را روی مجسمه‌ها بگذارند. قومشان مجسمه‌های این صالحان را ساختند، ولی آنها را نمی‌پرستیدند تا اینکه نسل‌های نخست از بین رفتند و جهل فراگیر شد؛ آن‌گاه نسل‌های بعدی به عبادت مجسمه‌ها روی آوردند.

ابن القیم رحمه الله در این باره می گوید: «بسیاری از علمای سلف گفته‌اند که وقتی بزرگان اهل کتاب وفات می‌یافتند، آنها در کنار قبرهایشان می‌ایستادند و سپس مجسمه‌هایشان را می‌ساختند و پس از مدتی طولانی به عبادت آنان روی می‌آوردند».

عمر رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطَرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»؛ [روایت بخاری

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۹۲۰.

و مسلم^(۱) یعنی: «درباره‌ی من افراط و زیاده‌روی نکنید؛ آن‌گونه که نصارا درباره‌ی عیسی پسر مریم، غلو و زیاده‌روی کردند. جز این نیست که من، بنده‌ی الله هستم؛ پس - درباره‌ام - بگویید: بنده و فرستاده‌ی الله».

همچنین رسول الله ﷺ فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوُّ»^(۲)؛ یعنی: «از زیاده‌روی و افراط پرهیز نمایید، زیرا افراط و زیاده‌روی، امت‌های گذشته را به هلاکت رساند».

و در صحیح مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «هَلَاكَ الْأُمْتَطَعُونَ»؛ یعنی: «کسانی که - در کارهای دینی و دنیوی - زیاده‌روی می‌کنند - و از حدّ حق و اعتدال می‌گذرند - هلاک می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار نمود.^(۳)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- با مطالعه‌ی این باب و دو باب بعدی به غربت دین پی می‌بریم و می‌بینیم که الله متعال چه‌سان دل‌ها را دگرگون و وارونه می‌کند.
- ۲- نخستین شرک در روی زمین، در نتیجه‌ی غلو و زیاده‌روی درباره‌ی صالحان پدید آمد.
- ۳- شناختن نخستین تغییری که در دین پیامبران شکل گرفت و نیز اسباب و علل آن؛ و درک این‌که الله متعال [پس از پیدایش شرک در میان امت‌ها] پیامبران را به سوی آنان فرستاد.^(۴)

(۱) بخاری، ش: ۳۴۴۵؛ این روایت را در صحیح مسلم نیافتیم.

(۲) روایت احمد، نسائی و ابن‌ماجه از ابن‌عباس رضی الله عنه.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۰.

(۴) ر.ک: آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی البقره.

۴- درك این مطلب که چرا با وجود اینکه شرایع آسمانی و فطرت‌های پاک بدعت و نوآوری در دین را رد می‌کنند، باز هم مردم به بدعت‌ها روی می‌آورند؟

۵- سبب و خاستگاه همه‌ی این انحراف‌ها، آمیخته شدن حق با باطل بود؛ بدین سان که:

- نخست: با صالحان محبت داشتند
- و سپس گروهی از اهل علم و دین‌داران، مجسمه‌های نیکوکاران را ساختند [تا با یادآوری آنان، به انجام خیر و نیکی رغبت بیشتری بیابند]؛ اما نسل‌های بعد که از این قصد خیر، غافل بودند، گمراه شدند و به عبادت مجسمه‌ها پرداختند.^(۱)

۶- تفسیر آیه‌ی [۲۳] سوره‌ی نوح.

۷- شناخت خوی آدمی‌زاد که به تدریج از حق فاصله می‌گیرد و باطل اندک‌اندک در او جای می‌گیرد و افزایش می‌یابد.^(۲)

۸- این، شاهدی بر مقوله‌ی معروف سلف صالح است که گفته‌اند: بدعت، سبب کفر می‌شود. و بدعت نزد شیطان از گناه، محبوب‌تر است؛ زیرا فرد گنهکار می‌داند که گنهکار است و توبه می‌کند؛ اما بدعت‌گر به گمان اینکه کار نیکی انجام می‌دهد، توبه نمی‌کند.

(۱) لذا درمی‌یابیم که هرکس بخواهد دینش را با بدعتی تقویت کند، ضررش از نفع آن بیشتر است. مثلاً در اهمیت محبت رسول‌الله ﷺ هیچ بحثی نیست؛ اما آنان که گمان می‌کنند با جشن میلاد آن بزرگوار، محبت وی را در قلبشان تقویت می‌نمایند، سخت در اشتباهند؛ چراکه چنین عملی از هیچ‌یک از سلف صالح ثابت نشده است.

(۲) البته این در صورتی است که توفیق الله با بنده، یار نشود؛ و گرنه بسیارند کسانی که از باطل به حق روی آورده‌اند؛ مثلاً امام ابوالحسن اشعری رحمته الله ابتدا معتزلی بود و سپس از اندیشه‌ی ابن‌کلاب متأثر شد و آن‌گاه به توفیق الله، از مدافعان عقیده‌ی سلف صالح گردید.

۹- سوء استفاده‌ی شیطان از بدعت‌ها؛ زیرا شیطان می‌داند که چه چیزی سبب بدعت می‌شود، گرچه کسی که بدعت را ایجاد می‌کند، قصد نیکی داشته باشد!

۱۰- شناخت یک اصل کلی در عقیده که عبارت است از: "عدم افراط و زیاده‌روی در گرامی‌داشت نیکان."

۱۱- زیان ایستادن بر سر قبرها برای انجام عمل نیک.

۱۲- شناخت علت نهی از مجسمه‌سازی و حکمت دستور به نابودی آن.

۱۳- درک اهمیت داستان قوم نوح و ضرورت توجه به آن؛ [زیرا زیاده‌روی قوم نوح در گرامی‌داشت نیکان، زمینه‌ساز پیدایش شرک بود.]

۱۴- شگفت‌آورتر از همه اینکه اهل بدعت، این داستان قوم نوح را در کتاب‌های حدیث و تفاسیر می‌خوانند؛ ولی الله متعال بر دل‌هایشان مهر زده است، طوری که این نوع اعمال را تأیید می‌کنند و خون و مال کسی را که با چنین کارهایی مبارزه نماید، مباح می‌دانند!

۱۵- تصریح شده که هدف قوم نوح، شفاعت خواستن از آنان بود.

۱۶- نسل‌های بعدی، گمان کردند که قصد کسانی که تصاویر و مجسمه‌ها را ساخته‌اند، عبادت این تصاویر و مجسمه‌ها بوده است!

۱۷- رهنمود بزرگی که در سخن رسول الله ﷺ است؛ آنجا که فرمود: «درباره‌ی من افراط و زیاده‌روی نکنید؛ آن‌گونه که نصارا درباره‌ی عیسی پسر مریم، غلو و زیاده‌روی کردند...». سلام و درود الله بر رسول الله ﷺ که پیام روشن را ابلاغ نمود.

۱۸- خیرخواهی و روشن‌گری پیامبر ﷺ در این باره که هر کس در امور دینی و دنیوی، سخت‌گیری و زیاده‌روی کند، به هلاکت می‌رسد.

۱۹- تصریح به اینکه بت‌ها پس از آن مورد پرستش قرار گرفتند که علم و آگاهی از میان رفت؛ و این، بیانگر اهمیت علم و خطر از میان رفتن آن است.

۲۰- علت از بین رفتن علم و دانش، مرگ علما بیان شده است.

باب (۲۰): سرزنش شدید کسی که الله را در کنار قبر مردی صالح پرستش کند، چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) آمده است که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ام‌سلمه رضی الله عنها برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از کلیسایی سخن گفت که در حبشه دیده بود و تصاویری در آن وجود داشت. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أُولَئِكَ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرِ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». یعنی: «اینها عادت داشتند که هرگاه فرد نیکوکاری از آنها فوت می‌نمود، بر قبرش عبادت‌گاهی بنا می‌کردند و آن تصاویر را در آن به تصویر می‌کشیدند؛ ایشان بدترین مردم در نزد الله هستند». اینها دو فتنه و گناه را با هم مرتکب می‌شدند: یکی قبرپرستی، و دیگری تصویرگری و ترسیم تصاویر.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۴۲۷، ۴۳۴، ۱۳۴۱ و...)؛ صحیح مسلم، ش: ۵۲۸. با اختلاف اندکی در الفاظ

همچنین بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتش پارچه‌ای روی صورتش کشیده بود و چون نفَسش تنگ شد، آن را کنار زد و فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»^(۱)؛ یعنی: «نفرین الله بر یهود و نصارا که قبرهای پیامبرانشان را مسجد - یعنی عبادت‌گاه - قرار دادند». بدین‌سان رسول الله صلی الله علیه و آله امتش را از چنین عملی برحذر داشت؛ از این‌رو قبرش نمایان - و بیرون از خانه‌اش - قرار نگرفت تا مبادا مردم آن را سجده‌گاه قرار دهند.

مسلم رحمه الله روایت کرده است که جندب بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: پنج روز پیش از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنُهَاكُمُ عَنْ ذَلِكَ»؛ یعنی: «من به الله پناه می‌برم از اینکه کسی از شما را دوست خاصّ خویش قرار دهد، زیرا الله متعال مرا خلیل و دوست خویش قرار داده است؛ همان‌طور که ابراهیم را خلیل و دوست خاصّ خود قرار داده بود. و اگر می‌خواستم کسی از اتم را به عنوان دوست ویژه و خاصّ خود برگزینم، ابوبکر رضی الله عنه را به دوستی برمی‌گزیدم. هان! امت‌هایی که پیش از شما بودند، قبرهای پیامبرانشان را مسجد و محل عبادت قرار دادند؛ آگاه باشید که هیچ قبری را عبادت‌گاه نگردانید و من، شما را از این کار باز می‌دارم».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۳۱.

بدین ترتیب رسول الله ﷺ در آخرین روزهای زندگی‌اش، از این کار باز داشت و کسانی را که چنین کرده‌اند، لعن و نفرین نمود. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که هر کس رو به قبری فقط نماز بخواند، بدون اینکه مسجدی بسازد، باز هم مشمول این حکم می‌شود و سزاوار لعن و نفرین مذکور در حدیث می‌گردد؛ زیرا در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است: «... تا مردم قبر رسول الله ﷺ را مسجد و محل عبادت قرار ندهند» که همین معنی را می‌رساند؛ چون ناگفته پیداست که اصحاب رضی الله عنهم قصد ساخت مسجد بر روی قبر رسول الله ﷺ را نداشتند. و هر جایی که در آن قصد نماز کنند، مسجد نامیده می‌شود؛ چنانکه رسول الله ﷺ فرموده است: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا»^(۱) یعنی: «زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است»^(۲).

احمد رحمه الله با سند جید- و نیز ابوحاتم در صحیح خود- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَمَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ» یعنی: «از بدترین انسان‌ها، کسانی هستند که هنگام برپایی قیامت زنده باشند و نیز کسانی که قبرها را مسجد و محل عبادت قرار می‌دهند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- رهنمود و هشدار رسول الله ﷺ درباره‌ی کسی که مسجدی نزد قبر انسان صالحی بسازد؛ هر چند نیتش درست باشد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۳۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۵۲۱ به نقل از جابر بن عبد الله رضی الله عنه

(۲) یعنی: همان‌طور که در ادامه حدیث آمده است، "هر کجا وقت نماز فرارسید، امتیام می‌توانند همان‌جا نماز بخوانند و- اگر آب نبود، تیمم کنند و نماز بگزارند.

- ۲- ممنوعیت تصویرگری و مجسمه‌سازی و نکوهش شدید این کار.
- ۳- حساسیت رسول الله ﷺ نسبت به این امور؛ چنانکه در- طول حیات مبارکش- در این باره سخن گفته بود، اما پنج روز پیش از وفاتش در این باره هشدار داد و به همین بسنده نکرد، بلکه در واپسین لحظات زندگی‌اش نیز به پرهیز از این کارها، سفارش نمود.
- ۴- درباره‌ی قبر خود نیز هشدار داد که آن را مسجد و محل عبادت قرار ندهند.
- ۵- این، از اعمال یهود و نصاریست که قبرهای پیامبران‌شان را مسجد و محل عبادت قرار می‌دادند.
- ۶- نفرین کردن آنها به خاطر انجام این کار.
- ۷- هدف رسول الله ﷺ، بر حذر داشتن امتش از این کارها بود.
- ۸- درک اینکه چرا رسول الله ﷺ، در قبرستان عمومی و بیرون خانه‌اش دفن نگردید.
- ۹- معنی مسجد قرار دادن قبر.
- ۱۰- هم‌سان قرار دادن کسانی که قیامت بر آنها برپا می‌شود، با کسانی که قبور را مساجد قرار می‌دهند؛ بدین ترتیب عوامل ایجاد شرک و عواقب آن را پیش از وقوع شرک، بیان فرمود.^(۱)
- ۱۱- رسول الله ﷺ پنج روز پیش از وفاتش، اعتقادات دو گروه از اهل بدعت را که عبارتند از: جهمیه و روافض، مردود اعلام کرد. علما، این دو گروه را، از همان هفتاد و دو گروه باطل دانسته‌اند. رافضیان

(۱) یعنی این دو دسته را جزو بدترین مردم برشمرد؛ زیرا قیامت بر کافران برپا می‌شود و آنان که قبور را محل عبادت قرار می‌دهند، در واقع مرتکب عملی می‌شوند که زمینه‌ساز شرک و کفر است.

نخستین کسانی بودند که شرک را رواج دادند و روی قبرها مسجد ساختند.

- ۱۲- شدت بیماری رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش.
- ۱۳- رسول الله ﷺ با مقام خَلَّت گرامی داشته شد و خلیل الله گردید.
- ۱۴- تصریح به اینکه مقام خَلَّت از مقام محبت بالاتر است.
- ۱۵- تصریح به اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از سایر اصحاب رضی الله عنهم برتر می باشد.
- ۱۶- اشاره به خلافت ابوبکر رضی الله عنه.

باب (۲۱): در بیان اینکه غلو درباره‌ی قبور صالحان، آنها را به بت‌هایی تبدیل می‌کند که به غیر از الله پرستش می‌شوند

مالک رحمته الله علیه در الموطأ روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَّا يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «یا الله! قبرم را بتی که پرستش شود، قرار مده. الله بر ملتی که قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند، به شدت خشم گرفت».

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ [النجم: ۱۹]. «آیا به "لات" و "عزی" توجه کرده‌اید (که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رسانند)؟» ابن جریر [طبری] رحمته الله علیه با سندش از سفیان از منصور نقل کرده که مجاهد درباره‌ی "لات" که در این آیه ذکر شده، گفته است: او، کسی بود که برای حجاج غذا تدارک می‌دید و چون مُرد، در کنار قبرش جهت تعظیم وی می‌ایستادند.

ابوالجوزاء از ابن عباس رضی الله عنهما نیز نقل کرده است که "لات" برای حجاج غذا تهیه می‌کرد.

همچنین ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَخَذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ»؛ [روایت سنن اربعه] یعنی: رسول الله ﷺ زنانی را که قبرها را زیارت می کنند^(۱) و نیز کسانی را که روی قبرها مسجد می سازند و آنها را چراغانی می کنند، نفرین کرده است.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- بیان مفهوم بُت.
- ۲- شرح و توضیح عبادت.
- ۳- رسول الله ﷺ تنها از چیزهایی پناه می خواست که خطر وقوع آن را احساس می کرد.
- ۴- رسول الله ﷺ عمل امت‌های گذشته را که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند، در ضمن نهی از مسجد قرار دادن قبر خویش بیان نمود.
- ۵- شدت خشم و غضب الله بر این کار.
- ۶- در مورد «لات» که از بزرگترین بت‌های عرب بود، اطلاعاتی به دست آوردیم.
- ۷- آگاهی از اینکه محل پرستش لات، قبر انسان صالحی بوده است.
- ۸- دانستن اینکه «لات»، نام صاحب آن قبر بوده است؛ و نیز دانستن وجه نام گذاری اش بدین اسم.^(۲)

(۱) منظور از زیارت قبور، رفتن به قبرستان است که برای مردان، جایز و بلکه پسندیده می باشد؛ لذا زیارت قبور، احکام خاص خودش را دارد.

(۲) در متن عربی آمده است: «كَانَ يُلْتُ لَهُمُ السُّوَيْقُ»؛ یعنی برای حجاج، سویق تهیه می کرد که غذایی آمیخته از آرد گندم و شیر بود. واژه‌ی «يُلْتُ» و «لات» هم خانواده اند.

۹- نفرین بر زنانی که به کثرت به قبرستان‌ها می‌روند.

۱۰- نفرین بر کسانی که روی قبر، چراغ روشن می‌کنند یا آنها را چراغانی می‌نمایند.^(۱)

باب (۲۲): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک

الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾﴾ [التوبة: ۱۲۸-۱۲۹].

«به‌راستی پیامبری از خودتان به‌سوی‌تان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار است و به (هدایت) شما اشتیاق وافر دارد و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است. پس اگر (از ایمان و عمل صالح) رویگردان شوند، بگو: الله برایم کافی است؛ هیچ معبود برحق جز او وجود ندارد؛ بر او توکل نمودم؛ و او پروردگار عرش بزرگ است».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قُبُورِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ»؛ [روایت ابوداود با سند حسن] یعنی: «خانه‌هایتان را قبرستان نسازید و قبر مرا محل جشن و تجمع قرار ندهید و بر من درود بفرستید؛ زیرا از هر جا که درود بفرستید، به من می‌رسد».

(۱) روشن کردن شمع بر روی قبور، از همین نوع می‌باشد.

روایت است که علی بن حسین علیه السلام مردی را دید که کنار قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می آمد و به درون رخنه ای که آنجا بود می رفت تا دعا کند. علی بن حسین [=امام زین العابدین علیه السلام] آن مرد را از این کار بازداشت و گفت: آیا برایت حدیثی را که از پدرم شنیده ام و او از جدم شنیده و جدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، روایت نکنم؟ اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عَيْدًا وَلَا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَ صَلُّوا فَإِنْ تَسْلِمَ كُمْ يَبْلَغُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ». [این حدیث در المختارة آمده است.]^(۱) یعنی: «قبر مرا محل رفت و آمد و تجمع قرار ندهید و خانه هایتان را قبرستان نسازید و بر من درود بفرستید؛ زیرا درود شما هر جا که باشید، به من می رسد».

خلاصه ای آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه ی [۱۲۸] سوره ی براءت (=توبه).
- ۲- رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امتش را به طور کامل از مرزهای شرک دور ساخت.
- ۳- اشتیاق فراوان و بی شمار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به هدایت امتش و نیز مهربانی و دلسوزی اش نسبت به ما.
- ۴- با وجودی که زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جزو بهترین کارهاست، اما آن بزرگوار از زیارت آن به صورت ویژه، منع نمود.
- ۵- از زیارت مکرر قبر خود باز داشت.^(۲)
- ۶- با این فرمایش که: «خانه هایتان را گورستان نسازید»، به خواندن نوافل در خانه ها تشویق فرمود.

(۱) اشاره به کتاب الأحادیث المختارة، اثر ضیاء الدین أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد المقدسی (متوفای: ۶۴۳هـ) می باشد.

(۲) آنجا که فرمود: «قبر مرا محل رفت و آمد و تجمع قرار ندهید».

- ۷- اصحاب رضی الله عنهم اتفاق نظر داشتند که نباید در گورستان نماز خواند.^(۱)
- ۸- اینکه فرمود: «درود و سلام شما هر جا که باشید به من می‌رسد»، بدین سبب بود که سعی نکنید حتماً برای این منظور، کنار قبرم بیایید.
- ۹- از اعمال امتش، درود و سلامشان بر رسول الله صلی الله علیه و آله، در برزخ بر آن بزرگوار عرضه می‌شود.

باب (۲۳): در بیان اینکه عده‌ای از این امت، بت‌پرست [و مشرک] می‌گردند

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا﴾ [النساء: ۵۱]. «آیا آیا کسانی را که بهره‌ای از کتاب یافته‌اند، ندیدی که به شرک و خرافات و معبودان باطل گرایش دارند و درباره‌ی کافران می‌گویند: «اینها بیش از مسلمانان بر راه هدایت‌اند»؟»

و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾ [المائدة: ۶۰]. «بگو: آیا شما را از کسانی آگاه کنم که کیفرشان نزد الله از این هم بدتر است؟ کسانی که الله، آنان را از رحمتش دور نمود و بر آنها خشم گرفت و برخی از آنان را بوزینه و خوک گردانید و (نیز) آن‌دسته از آنها که معبودان باطل را پرستیده‌اند»؟»

(۱) این، برگرفته از حدیث نبوی است که فرمود: «خانه‌هایتان را قبرستان نسازید»؛ لذا چنین برداشت می‌شود که نخواندن نماز در قبرستان، یک امر روشن و بدیهی از نظر اصحاب رضی الله عنهم بود.

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ [الکھف: ۲۱]. «آنان که بر کارشان دست یافتند (و سر رشته‌ی کار را در دست گرفتند)، گفتند: بر غارشان مسجدی می‌سازیم».

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَتَسْبِغَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوِ الْقِدَّةِ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فُجْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ؟ قَالَ: «فَمَنْ». [روایت بخاری و مسلم]^(۱) یعنی: «شما، مو به مو از روش پیشینیان پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شدند، شما نیز وارد آن می‌شوید». اصحاب گفتند: هدف شما، یهود و نصارا است؟ فرمود: «پس هدفم کیست؟»

مسلم رحمته الله از ثوبان رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ زَوَىٰ لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الْكَزْنَ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يَهْلِكَهَا بَسَنَةٌ عَامَّةٌ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَىٰ أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بِيضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يَرُدُّ وَإِنِّي أُعْطِيتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكَهُمْ بَسَنَةٌ عَامَّةٌ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَىٰ أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بِيضَتَهُمْ وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا (أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا) حَتَّىٰ يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا»^(۲). یعنی: «الله متعال زمین را برایم هموار ساخت و من شرق و غرب آن را دیدم؛ حکومت امتم تا بدان جا که دیدم، خواهد رسید. و گنجینه‌های سرخ و سفید به من داده شد»^(۳) و از پروردگارم خواستم که امتم

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۶۹ با اندکی تفاوت در لفظ.

(۲) صحیح مسلم، ش: ۲۸۸۹.

(۳) اشاره‌ای است به طلا و نقره که کنایه از گنجینه‌های پارس و روم دارد.

را- به یک‌باره- با خشکسالی فراگیری نابود نکند و بر آنها دشمن بیگانه‌ای که نسلشان را بر چیند، مسلط نگرداند. پروردگارم به من فرمود: ای محمد! آن‌گاه که چیزی فیصله و مقدر کنم، برگشت ندارد. درباره‌ی امت و عده دادم که آنها را- به یک‌باره- با خشکسالی فراگیری، هلاک نکنم. همچنین وعده دادم که دشمن بیگانه‌ای که آنان را ریشه‌کن کند، بر آنها چیره نسازم؛ هرچند نیروهای کفر از هر سو بر آنها حمله‌ور باشند. البته تا زمانی که در جنگ‌های داخلی یکدیگر را به قتل برسانند و از همدیگر اسیر بگیرند».^(۱)

برقانی در صحیح خود، افزون بر این آورده است: «وإنما أخاف على أمتي الأئمة المضلّين وإذا وقع عليهم السيف لم يرفع إلى يوم القيامة ولا تقوم الساعة حتى يلحق حيٌّ من أمتي بالمشرّكين، وحتى تُعبد فنّام من أمتي الأوثان، وإنّه سيكون في أمتي كذابون ثلاثون، كلّهم يزعم أنّه نبيّ، وأنا خاتم النبيّين لا نبيّ بعدي، ولا تزال طائفة من أمتي على الحقّ منصورّة، لا يضُرُّهم من خذلهم ولا من خالفهم حتّى يأتي أمر الله تبارك وتعالى».^(۲) یعنی: «من برای امتم از ناحیه‌ی رهبران گمراه‌کننده نگرانم»^(۳) و آن‌گاه که بر ضد یکدیگر شمشیر بکشند، تا قیامت، شمشیر از میانشان برداشته نخواهد شد. و قیامت برپا نمی‌شود، مگر اینکه گروهی از امتم به مشرکان می‌پیوندند و نیز گروه زیادی از امتم بت‌پرست و مشرک می‌شوند! و در میان امتم سی کذاب و مدعی دروغین نبوت ظهور خواهند کرد، در حالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من پیامبری نخواهد آمد. و گروهی از امتم همواره در

(۱) یعنی پیدایش جنگ‌های داخلی در میان مسلمانان، سرآغاز تسلط کافران بر آنهاست.

(۲) ر.ک: تعلیق آل‌بانی رحمته الله بر المشكاة، ش: ۵۳۹۴؛ و نیز السلسلة الصحيحة، ش: ۱۵۸۲

(۳) منظور از رهبران گمراه‌کننده، کسانی هستند که به نام دین، مردم را به گمراهی می‌کشاند؛ در آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی القصص نیز به چنین پیشوایانی، تصریح شده است.

مسیر حق خواهند ماند و از سوی الله یاری خواهند شد که مخالفت و عدم همراهی دیگران، زبانی به ایشان نمی‌رساند تا اینکه فرمان الله مبنی بر برپایی قیامت فرا رسد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۵۱] سوره‌ی نساء.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۶۰] سوره‌ی مائده.
- ۳- تفسیر آیه‌ی [۲۱] سوره‌ی کهف.
- ۴- مهم‌ترین مسأله‌ی اینکه منظور از ایمان به "جبت" و "طاغوت" در اینجا [یعنی در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی نساء] چیست؟ آیا منظور، اعتقاد قلبی است یا همراهی با هواداران جبت و طاغوت، به‌رغم مخالفت قلبی با جبت و طاغوت و دانستن بطلان آنها- نیز در این معنا می‌گنجد؟
- ۵- این گفتار که «کافرانی که کفر خویش را می‌شناسند، بیش از مسلمانان بر راه هدایتند»، [کفر و ارتداد از دین است].
- ۶- همان‌طور که در حدیث ابوسعید رضی الله عنه تصریح شده [و عنوان این باب نیز می‌باشد]، پیروی از روش گذشتگان و شرک، در جمع فراوانی از این امت رواج می‌یابد.
- ۷- و نیز تصریح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اینکه در این امت، شرک و بت‌پرستی رواج فراوانی خواهد یافت.
- ۸- جای بسی شگفتی است که افرادی از این امت، به‌رغم اقرار به شهادتین، و با وجود اعتراف به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن، ادعای

- نبوت می‌کنند! مانند مختار ثقفی که در اواخر دوران صحابه چنین ادعایی کرد و گروه زیادی از او پیروی نمودند.
- ۹- مژده به اینکه حق، به کلی نابود نخواهد شد؛ آن گونه که در گذشته نابود می‌شد، بلکه همواره گروهی در مسیر حق، استوار و ثابت قدم خواهند ماند.
- ۱۰- نشان حقانیت این گروه، این است که با وجود مخالفت و عدم همکاری دیگران، همچنان ثابت قدم می‌مانند.
- ۱۱- و این، تاقیامت باقی خواهد ماند.
- ۱۲- نشانه‌هایی که در حدیث ثوبان بیان شد؛ از جمله: خبر دادن رسول الله ﷺ از اینکه مشرق و مغرب زمین برایش هموار و نمایان شده و دیده است که فرمانروایی امتش کرانه‌های شرق و غرب را در بر خواهد گرفت؛ و همین‌طور هم شد، بر خلاف شمال و جنوب [که قلمرو حکومت اسلام کمتر بوده است]. و نیز خبر دست‌یابی [امت] به دو خزانه‌ی [ایران و روم]؛ و همچنین پذیرفته شدن دو دعا و عدم پذیرش دعای سوم؛ و خبر از شمشیر کشیدن مسلمانان بر ضد یکدیگر [و وقوع جنگ‌های داخلی در میان آنان] و کشتن و اسیر کردن همدیگر و خاتمه نیافتن این گونه جنگ‌ها تا قیامت. و احساس خطر از ناحیه‌ی رهبران گمراه‌کننده و خبر دادن از پیامبران دروغین و بقای گروه پیروز و ثابت قدم در مسیر حق؛ همه‌ی اینها همان‌طور که رسول الله ﷺ فرموده بود، اتفاق افتاد.
- ۱۳- منحصرأ از بابت رهبران گمراه‌کننده، اظهار نگرانی کرد.
- ۱۴- توضیح معنی بت پرستی.

باب (۲۴): آنچه درباره‌ی سحر و جادو آمده است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [البقرة: ۱۰۲]. «و به قطع می‌دانستند که هرکس خریدار چنین کالایی (= سحر) باشد، هیچ بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت».

و می‌فرماید: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ [النساء: ۵۱]. «به جبت و طاغوت، یعنی به شرک و خرافات و معبودان باطل گرایش دارند».

عمر رضی الله عنه «جبت» را سحر، و «طاغوت» را شیطان معنی کرده است. جابر رضی الله عنه می‌گوید: «طاوagیت» به غیب‌گویانی گفته شود که شیطان نزدشان می‌رفت و در هر منطقه، یکی وجود داشت.

وعن أبي هريرة رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ»؛ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسَّحَرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالنَّوْلي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ». [متفقٌ عليه]^(۱)

ترجمه: ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «از هفت گناه مُهلک پرهیزید»؛ گفتند: ای رسول خدا! آنها چه گناهانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به حق،^(۲) رباخواری، خوردن مال یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۷۶۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۸۹.

(۲) یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است.

جندب رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ»^(۱) یعنی: «مجازات ساحر، این است که با ضربه‌ی شمشیر کشته شود». [ترمذی، این حدیث را نقل کرده و گفته: صحیح، این است که این روایت، موقوف می‌باشد.]^(۲)

و در صحیح بخاری^(۳) از بجاله بن عبده روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه طی نامه‌ای دستور داد که هر مرد و زنِ جادوگری را بکشید؛ و ما سه جادوگر را کشتیم.

و از حفصه رضی الله عنها روایت است که دستور به قتل کنیزی داد که او را سحر کرده بود. و نیز در روایت صحیحی از جندب رضی الله عنه.

امام احمد رحمه الله می‌گوید: از سه نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که چنین فتوا داده‌اند.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۰۲] سوره‌ی بقره.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۵۱] سوره‌ی نساء.
- ۳- شرح واژه‌های "جبت" و "طاغوت"، و بیان فرق آنها.
- ۴- طاغوت، گاهی از جن‌ها و گاهی از انسان‌ها می‌باشد.
- ۵- شناخت هفت گناهِ مُهلک که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنها بر حذر داشته است.

(۱) سنن ترمذی، ش: ۱۴۶۰

(۲) یعنی سخن خود جندب رضی الله عنه می‌باشد، نه فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. موقوف، خبری است که به صحابی برسد؛ اما مرفوع، حدیثی است که در قالب گفتار، کردار یا تأیید و تقریر، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شود؛ و خود، انواع و اقسامی دارد.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۳۱۵۶؛ در این روایت، ذکری از قتل سه جادوگر به میان نیامده است.

۶- جادوگر، کافر است.

۷- جادوگر باید بدون اینکه او را توبه دهند، کشته شود.

۸- در زمان عمر رضی الله عنه نیز جادوگرانی وجود داشته‌اند، پس چه رسد به زمان‌های بعدی.

باب (۲۵): در مورد برخی از انواع سحر و جادو

قال أحمد: حدثنا محمد بن جعفر حدثنا عوف عن حيّان بن العلاء حدثنا قطن بن قبيصة عن أبيه، أنه سمع النبي صلى الله عليه وآله قال: "إن العيافة والطرق والطيرة من الجبت"^(۱)

ترجمه: رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود: «فالگیری- با به پرواز در آوردن پرندگان- و فالگیری- با ترسیم خطوط بر روی زمین و بدشگونی- به چیزی-^(۲) از مصادیق سحر و جادو- و گرایش به شرک و خرافات- به شمار می‌آیند».

عوف می‌گوید: "عیافه"، یعنی شخصی پرنده‌ای را به پرواز در می‌آورد تا ببیند به کدام سو می‌رود.^(۳) و "طرق" یعنی کشیدن خطوط بر روی زمین.

حسن بصری رحمته الله در مورد "جبت" می‌گوید: جبت، وسوسه و کرنای شیطان است.^(۴)

(۱) احمد في مسند (۴۷۷/۳) و ابوداود، ش: ۳۹۰۷.

(۲) بدشگونی به ایام و اعداد، مثل شوم دانستن سیزده، از همین موارد است؛ حتی دیده می‌شود که برخی پلاک خانهای خود را که شماره‌ی ۱۳ می‌باشد، می‌نویسند: "۱۲+۱"

(۳) اگر به سمت راست پرواز می‌کرد، آن را به فال نیک می‌گرفتند و کار مورد نظرشان را انجام می‌دادند و چنانچه پرنده به سمت چپ پرواز می‌کرد، آن را به فال بد می‌گرفتند و از کار مورد نظرشان صرف نظر می‌کردند.

(۴) بر اساس گفته‌ی حسن بصری رحمته الله، کارهای مذکور، کارهای شیطانی است.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ النُّجُومِ، فَقَدْ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السَّحَرِ زَادَ مَا زَادَ». [روایت ابوداود با سند صحیح^(۱)]

ترجمه: «هرکس بخشی از نجوم را فراگیرد، در واقع بخشی از سحر و جادو را فرا گرفته است. و هرچه بیشتر فرا بگیرد، به همان اندازه سحر و جادوی بیشتری فرا گرفته است».^(۲)

نسائی رحمته الله از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که: «هرکس در گِریهِ بدمد، سحر کرده است و هرکه سحر و جادو کند، شرک ورزیده است؛ و آن که چیزی (در گردن) بیاویزد، به همان چیز واگذار می شود».

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «أَلَا هَلْ أُنبِئُكُمْ مَا الْعِضَةُ هِيَ النَّمِيمَةُ الْقَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ» [مسلم]

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۰۷۴؛ و السلسلة الصحيحة، ش: ۷۳۹؛ و صحیح ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۳۳۰۵.

(۲) منظور از علم نجوم در اینجا، دانشی است که با استدلال به آن، درباره‌ی حوادث زمین، اظهار نظر می کنند! مثلاً می گویند: همین که فلان ستاره در کنار فلان ستاره قرار گیرد، چنین و چنان خواهد شد! یا می گویند: ستاره‌ی فلانی، خوب افتاده است! زید بن خالد رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «ایا می دانید که پروردگارتان چه فرمود؟» صحابه- گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «الله فرمود: "أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ يَّي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطَرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ يَّي كَافِرٌ بِالْكَوَكِبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطَرْنَا بِنُوءِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ يَّي مُؤْمِنٌ بِالْكَوَكِبِ"»؛ یعنی: «بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند که برخی از آن ها به من مومن و برخی هم کافر بودند؛ آنها که گفتند: به فضل و رحمت الله بر ما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تاثیر ستارگان کافر گردیدند؛ و اما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید- و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند». [ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۸۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۱].

ترجمه: ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا به شما بگویم که "عضه"^(۱) - یا دو به هم زنی - چیست؟ همان سخن چینی و گفتاری است که بین مردم دهن به دهن بگردد».

بخاری و مسلم^(۲) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»؛ یعنی: «همانا برخی از سخنان، سحر و جادو هستند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- عیافه یا فال گیری با به پرواز درآوردن پرندگان، و نیز طرق یا فال گیری با ترسیم خطوط بر روی زمین و همین طور طیره یا بدشگونی به چیزی، از مصادیق سحر و جادو و گرایش به شرک و خرافات به شمار می آیند.
- ۲- شرح و توضیح عیافه، طرق و طیره.
- ۳- علم نجوم نیز نوعی جادوست.
- ۴- دمیدن در گره نیز از انواع جادو به شمار می رود.
- ۵- سخن چینی و دوبهم زنی، نوعی سحر و جادوست.^(۳)
- ۶- فصاحت و سخنوری نیز از انواع جادوست.



(۱) واژه‌ی "الْعَصَّةُ" یعنی: دو بهم زنی؛ یا خراب کردن روابط دیگران. این واژه در کتب حدیث، بیشتر هم وزن الوجه آمده است؛ یعنی با لفظ: "الْعَصَّةُ"

(۲) صحیح بخاری، ش: ۵۷۱۷؛ و مسلم، ش: ۸۶۹؛ گفتنی است که روایت مسلم رحمته الله به نقل از عمار بن یاسر رضی الله عنه می باشد، نه از ابن عمر رضی الله عنهما.

(۳) یعنی از آن جهت که روابط مردم با یکدیگر را تیره می گرداند و باعث جدایی و تفرقه‌ی آنها می شود، به سحر و جادو می ماند. در آیه‌ی ۱۰۲ سوره بقره، به این ویژگی سحر و جادو تصریح شده است.

باب (۲۶): آنچه درباره‌ی کاهنان و امثالشان وارد شده است

مسلم رحمته به نقل از برخی از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: «مَنْ أَتَى عَرَاً فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»^(۱) یعنی: «هر که نزد کاهنی^(۲) برود و از او در مورد چیزی سوال کند، سپس او را تصدیق نماید، نماز چهل شبانه‌روزش پذیرفته نمی‌شود»^(۳).

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم». [روایت ابوداود] یعنی: «هر که نزد کاهنی برود، سپس او را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، کفر ورزیده است».

(۱) ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۲۲۳۰. این حدیث در صحیح مسلم با این لفظ آمده است: «مَنْ أَتَى عَرَاً فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ، لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً».

(۲) در حدیث، واژه‌ی عراف آمده که شامل: کاهن یا پیش‌گو، رمال، فال‌گیر و امثالشان می‌شود؛ این‌اثیر گوید: عراف، کسی است که مدعی دانستن غیب می‌باشد. خطابی گفته است: کسی است که ادعا می‌کند از محلّ اشیای گم‌شده یا مسروقه خبر دارد! ناگفته نماند که فرق عراف و کاهن در این است که: عراف به کسی اطلاق می‌گردد که از غیب یا امور پوشیده‌ای که در گذشته روی داده است، خبر می‌دهد؛ و کاهن، به معنای پیش‌گوست؛ یعنی پیش‌گویی می‌کند و از اموری که اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد!

(۳) نگاهی به روایت مسلم [که در پانوشته‌های پیشین ذکر شد] نشان می‌دهد که پرسیدن از کاهنان، یک مسأله می‌باشد و تصدیقشان، مسأله‌ای دیگر؛ یعنی رفتن نزد کاهنان، حرام است و تصدیقشان، کفر. زیرا آنها مدعی دانستن غیب هستند، در صورتی که الله متعال در آیه ۶۵ سوره‌ی نمل آشکارا بیان فرموده است که: «بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌داند». البته اگر منظور از رفتن به نزد کاهنان و پرسیدن از آنان، به منظور فاش کردن دروغ‌هایشان باشد، کاری پسندیده و در مواردی نیز، واجب است.

همچنین در روایتی که [صاحبان سنن] اربعه^(۱) و نیز حاکم [نیشابوری] روایت کرده‌اند- و حاکم آن را مطابق شرط بخاری و مسلم، صحیح دانسته- آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم] فرمود: «مَنْ أَتَى كَاهِنًا أَوْ عَرَّافًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم». [این روایت، به مضمون روایت‌های پیشین می‌باشد.] و ابویعلی نیز با اسناد جید، این روایت را به صورت موقوف،^(۲) از ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است.

عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ أَوْ تُطَيِّرَ لَهُ، أَوْ تَكْهَنَ أَوْ تُكْهَنَ لَهُ، أَوْ سَحَرَ أَوْ سُحِرَ لَهُ. وَمَنْ أَتَى كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله و سلم». [روایت بزار با اسناد جید] یعنی: «از ما- و پیروان راستین ما- نیست، آن که فال بگیرد یا برای او فال گرفته شود؛ کهان و ادعای دانستن غیب کند یا نزد کاهنی برود؛ سحر و جادو کند یا از جادوگری بخواهد که برایش جادو کند. هر که نزد کاهنی برود، سپس سخنانش را تصدیق نماید، به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، کفر ورزیده است».

طبرانی نیز این حدیث را با اسناد حسن از ابن عباس رضی الله عنهما- بدون لفظ «وَمَنْ أَتَى...» تا پایان آن- روایت کرده است.

بغوی رحمته الله گوید: عراف، به کسی گفته می‌شود که ادعا می‌کند از مسایلی که بر دیگران پوشیده مانده- مانند: اشیای گم‌شده یا مسروقه- خبر دارد. و گفته شده که عراف، همان کاهن یا پیش‌گوست؛ و کاهن کسی است که از اموری که هنوز اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد. و گفته‌اند: آن است که به گمان خود، اسرار قلب را می‌داند.

(۱) صاحبان سنن اربعه، عبارتند از: ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن‌ماجه رحمهم‌الله.

(۲) یعنی به‌عنوان سخن ابن‌مسعود رضی الله عنه.

ابن تیمیه رحمته الله علیه می گوید: عراف به کاهن و منجم و سایر کسانی که از امور غیب و پوشیده سخن می گویند، گفته می شود.

ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: به اعتقاد من، آنان که حروف ابجد [و نوشته های رمز گونه و نامفهوم] می نویسند^(۱) و با نگریستن به ستارگان سخنانی می گویند، هیچ بهره ای نزد الله ندارند.

خلاصه ای آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تصدیق کاهن و ایمان به قرآن، قابل جمع شدن نیستند و در یک یک جا یا در یک قلب - جمع نمی شوند.
- ۲- تصریح به اینکه این عمل، کفر است.
- ۳- حکم کسی که سخن کاهن را بپذیرد و نزد او برود.^(۲)
- ۴- حکم کسی که برای او فال بزنند [یا برای فال گیری، نزد فال گیران برود].
- ۵- حکم کسی که [از جادوگران] درخواست سحر و جادو کند.
- ۶- حکم کسی که حروف ابجد را فرا بگیرد.^(۳)
- ۷- فرق کاهن و عراف.

(۱) درست، مانند بیشتر تعویذ نویسندگان که تعویذهایشان، نامفهوم است! البته ابجدنگاری یا استفاده از حروف ابجد [هَوَز، حُطی، کَلَمَن...،] به عنوان کدهای حرفی - مثلاً برای تاریخ نگاری یا ذکر سال تولد افراد و امثال آن، که در گذشته رواج داشت - حرام نیست و حتی در اشعار فقهی و نحوی علما نیز رایج بوده است. اشکال و حرمت، در ترسیم جدول ها و نوشتن عبارت های نامفهومی است که با اعتقاد تأثیر گردش های فلکی و ستارگان در اوضاع و احوال مردم، انجام می شود.

(۲) با توجه به حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه، پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین کسی، اظهار بیزاری کرده است.

(۳) در پانوشت های پیشین بیان شد که فراگیری حروف ابجد، در صورتی حرام است که در رابطه با علم نجوم و مرتبط دانستن تأثیر ستارگان و حرکت های فلکی در اوضاع و احوال انسان ها باشد.

باب (۲۷): درباره‌ی احکام باطل کردن سحر [و انواع آن]

از جابر رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی باطل کردن سحر از طریق سحر و جادو پرسیدند: فرمود: «هِيَ مِنَ عَمَلِ الشَّيْطَانِ». [روایت احمد با سند جید؛ و ابوداود]^(۱) یعنی: «این کار، از اعمال شیطان است».

و از امام احمد رحمته الله در این باره پرسیدند؛ پاسخ داد: ابن مسعود رضی الله عنه این گونه کارها را مکروه و ناپسند می‌دانست.

و در [صحیح] بخاری آمده است که قتاده می‌گوید: از ابن مسیب پرسیدم: مردی جادو شده است و نمی‌تواند با همسرش همبستر شود؛ آیا باطل کردن سحرش جایز است؟ پاسخ داد: اشکالی ندارد، زیرا هدف، اصلاح است؛ و آنچه مفید باشد، ممنوع نیست.

و از حسن [بصری رحمته الله] روایت است که باطل کردن سحر به وسیله‌ی سحر، فقط کار ساحران است.

ابن القیم - رحمته الله - گوید: ابطال سحر بر دو نوع می‌باشد:

- ۱- باطل کردن سحر، با سحر و جادویی همانند آن؛ این روش، جزو کارهای شیطان است و سخن حسن بصری رحمته الله، بر همین نوع ابطال سحر، حمل می‌شود؛ زیرا در این روش، باطل‌کننده‌ی سحر و فردِ جادوشده، هر دو به جن‌ها و شیاطین روی می‌آورند و آنها را خشنود می‌سازند تا سحر، باطل گردد.
- ۲- اما ابطال سحر به وسیله‌ی خواندن دعای شرعی و دم کردن و استفاده از داروها و دعاها، اشکالی ندارد و جایز می‌باشد.

(۱) مسند احمد (۲/۲۹۴)؛ سنن ابی داود، ش: ۳۸۶۸؛ آلبانی گوید: إسنادش، صحیح است؛ ر.ک:

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از باطل کردن سحر، به وسیله‌ی سحر.
- ۲- فرق ابطال مشروع سحر و ابطال نامشروع.

باب (۲۸): درباره‌ی بدشگونی و فال بد زدن

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۱]. «هان! همانا بدشگونی آنان (و سرچشمه‌ی نعمت‌ها و سختی‌هایی که به آنان می‌رسد)، نزد الله (و به قضا و قدر الهی) است؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند».

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالُوا طَبَرُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ [یس: ۱۹]. «(پیامبران) گفتند: شگون بدتان، با شماست. آیا اگر پند داده شوید، (آن را بدشگون می‌پندارید؟) بلکه شما مردمی هستید که از حد گذشته‌اید».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا عَدْوَى، وَلَا طَبِيرَةَ، وَلَا هَامَةَ، وَلَا صَفَرَ»؛ [بخاری و مسلم]^(۱) یعنی: «سرایت بیماری، بدشگونی، شوم پنداشتن برخی حشرات و [پرنده‌گان و نحس دانستن ماه] صَفَر، اصالتی ندارند».^(۲) در روایت مسلم رحمته الله، افزون بر این آمده است: «وَلَا

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۴۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۲۰.

(۲) در ادامه‌ی حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَفَرَّ مِنَ الْمُجْدُومِ كَمَا تَفَرُّ مِنَ الْأَسَدِ»؛ یعنی: «از فرد مبتلا به جذام بگریز؛ همان‌طور که از شیر فرار می‌کنی». مردم در دوران جاهلیت اعتقاد داشتند که بیماری، بدون مشیت الهی، سرایت می‌کند. در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این پندار را رد نمود و در عین حال، راهنمایی کرد که از بیماری‌های مُسری مانند جذام، پرهیز کنید. لذا با جمع‌بندی مجموعه‌ی احادیثی که در این‌باره وارد شده است، به این نتیجه می‌رسیم که این‌گونه بیماری‌ها به مشیت

نوء ولا غول»؛ یعنی: «ستاره‌ی اقبال [یا تأثیر ستارگان در ریزش باران] و [ترس از] غول بی اعتبارند».

انس رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا عَدُوَّ وَلَا طَيْرَةً، وَيُعْجِبُنِي الْفَالُ»؛ یعنی: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ ولی به فال نیک گرفتن را می پسندم». صحابه گفتند: به فال نیک گرفتن چیست؟ فرمود: «كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ» [بخاری و مسلم]^(۱) یعنی: «سخنی نیکوست (که به انسان روحیه و شادابی می دهد)».

و ابوداود رحمته الله با سند صحیح از عروه بن عامر روایت کرده است که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله، سخن از فال به میان آمد؛ فرمود: «أَحْسَنُهَا الْفَالُ؛ وَلَا تُرَدُّ مُسْلِمًا فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يَكْرَهُ، فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»؛^(۲) یعنی: «بهترینش به فال نیک گرفتن (و سخن نیکویی ست که به انسان روحیه می دهد)؛ البته بدشگونی نباید مسلمان را از تصمیمش منصرف کند؛ هرگاه هریک از شما چیزی دید که نمی پسندید، بگوید: اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ».^(۳)

الهی و بر اساس سنت او، سرایت می کنند و نفی سرایت بیماری در این حدیث، بیان این مطلب است که اسباب، به ذات خود مؤثر نیستند؛ بلکه تأثیر اسباب، به اراده و خواست الله متعال بستگی دارد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۵۷۵۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۲۴.

(۲) ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: ۱۹۹؛ و السلسلة الضعيفة، ش: ۱۶۱۹؛ و ضعیف ابی داود، از آلبنی رحمته الله، ش: ۸۴۳.

(۳) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! کسی جز تو نیکی‌ها را نمی آورد و کسی جز تو، بدی‌ها را دفع نمی کند؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیق تو وجود ندارد».

همچنین ابوداود روایت کرده است که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ، الطَّيْرَةُ شِرْكٌ؛ وَمَا مِنَّا إِلَّا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ»؛ [این حدیث را ترمذی نیز روایت کرده و آن را صحیح دانسته است؛ البته عبارت وَمَا مِنَّا تا پایان روایت را سخن ابن مسعود رضی الله عنه دانسته است.]^(۱)

ترجمه: «بدشگونی و فال بد زدن، شرک است». و این را دوبار تکرار کرد. سپس افزود: «هیچ کس از ما نیست که چیزی به دلش خطور نکند»^(۲) اما الله تعالی این گونه تصورات را با توکل، از بین می برد.

در مسند احمد این حدیث ابن عمر ذکر شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» قالوا: فما كفارة ذلك؟ قال: أن تقول: اللهم لا خير إلا خيرك ولا طير إلا طيرك ولا إله غيرك»^(۳) یعنی: «هر که فال بد، او را از ادامه ی کارش باز بدارد، شرک ورزیده است. پرسیدند: کفاره اش چیست؟ فرمود: «اینکه بگویی: اللهم لا خير إلا خيرك ولا طير إلا طيرك ولا إله غيرك»^(۴).

(۱) ترمذی، ش: ۱۶۱۴؛ ابوداود، ش: ۳۹۱۰؛ و ابن ماجه، ش: ۳۵۳۸.

(۲) یعنی همه به چنین مسائلی مبتلا می شوند؛ چه بسا انسان کاری را شروع می کند، اما چیزی به دلش می آید و از آن کار صرف نظر می کند؛ راهکار رهایی از این آفت، در ادامه ی روایت بیان شده است.

(۳) مسند احمد، ش: ۷۰۴۵؛ شعیب ارنؤوط این حدیث را حسن دانسته است.

(۴) ترجمه ی دعا: یعنی: «یا الله! هیچ خیری جز آنچه تو آن را خیر گردانیده ای و نیز هیچ شری جز آنچه تو مقدرش فرموده ای، وجود ندارد و هیچ معبود راستینی جز تو نیست». ناگفته نماند که فعل الهی، از شر و بدی، پاک و منزّه می باشد و فقط در مفعول رخ می دهد؛ اینجاست که باید به تفاوت فعل و مفعول توجه داشته باشیم. عبارت "لا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ" از باب مقابله، در برابر عبارت "لا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ" و لا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ آمده است؛ لذا مفهومش این می شود که پرنده گانی که با آن فال می گیرند، در تسخیر تو هستند و این، تویی که همه چیز را مقدر فرموده ای.

[امام] احمد رحمه الله همچنین از فضل بن عباس رضی الله عنه روایت کرده است: «إِنَّمَا الطَّيْرَةُ مَا أَمْضَاكَ، أَوْ رَدَّكَ»^(۱) یعنی: «بدشگونی و فال بد زدن، عبارتست از آنچه که تو را به انجام کاری یا به صرف نظر از آن، وادارد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- یادآوری آیهی ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ و آیهی: ﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ﴾
- ۲- نفی سرایت یا واگیردار بودن بیماری [بدون اراده و مشیت الهی].
- ۳- نفی بدشگونی یا فال بد زدن.
- ۴- نفی بدشگونی پرندگان.
- ۵- نفی بدشگونی ماه صفر.
- ۶- به فال نیک گرفتن، فرق می‌کند و پسندیده است.
- ۷- توضیح به فال نیک گرفتن.
- ۸- بد آمدن به دل، از نوع بدشگونی یا به فال بد گرفتن می‌باشد که کراهت دارد؛ اما [گناه و] زیانی ندارد؛ بلکه با توکل بر الله متعال از میان می‌رود.
- ۹- بیان اینکه اگر کسی به دلش بد آمد، چه بخواند؟
- ۱۰- تصریح به اینکه بدشگونی یا فال بد زدن، شرک است.
- ۱۱- شرح و توضیح بدشگونی یا به فال بد گرفتن.^(۲)

(۱) مسند احمد، ش: ۱۸۲۴. سند این روایت، ضعیف است؛ به سبب ضعیف بودن "ابن علائه".

(۲) همان‌طور که در حدیث بیان شد، «بدشگونی و فال بد زدن، عبارتست از آنچه که تو را به انجام کاری یا به صرف نظر از آن، وادارد».

باب (۲۹): درباره‌ی فراگیری نجوم یا دانش ستاره‌شناسی

بخاری رحمه الله در صحیح خود، از قتاده نقل کرده که الله متعال، ستاره‌ها را برای سه هدف آفریده است: زینت آسمان باشند؛ برای رجم شیاطین؛ و به عنوان نشانه‌هایی برای ره‌یابی و پیدا کردن راه.^(۱) و اگر کسی بخواهد از آنها استفاده‌ی دیگری ببرد، مرتکب اشتباه شده، تلاشش بیهوده است و به خود زحمت چیزی را داده که بدان آگاهی ندارد.

قتاده فراگیری منزلگاه‌های ماه را مکروه دانسته و ابن عیینه نیز آن را جایز ندانسته است؛ این را حرب [یکی از اصحاب امام احمد بن حنبل رحمه الله] از آنها نقل کرده است. احمد و اسحاق [بن راهویه] این را جایز دانسته‌اند.

و از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَقَاطِعُ الرَّجْمِ وَمُصَدِّقُ السَّحْرِ». [روایت احمد و ابن حبان]^(۲) یعنی: «سه نفر وارد بهشت نمی‌شوند: معتاد به شراب؛ کسی که رابطه‌ی خویشاوندی را قطع نماید؛ و آن که سحر و جادو را تصدیق کند».^(۳)

(۱) در آیه‌ی ۵ سوره‌ی ملک به دو مورد نخست؛ و در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی نحل به مورد سوم، تصریح شده است.

(۲) آل‌بانی رحمه الله گوید: ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: ۲۵۹۸.

(۳) شاهد این باب، همین جاست؛ زیرا فراگیری علم نجوم، نوعی سحر و جادوست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- حکمتِ آفرینش ستارگان.
- ۲- مردود دانستنِ پندار [و عمل کرد] کسانی که استفاده‌ی دیگری از ستارگان می‌برند.^(۱)
- ۳- اختلاف نظر درباره‌ی حکم فراگیری دانش مربوط به منازل ماه.
- ۴- وعید شدید درباره‌ی کسی که هر نوع سحر و جادویی را تصدیق نماید؛ هر چند از بطلان و نادرستی آن، مطلع باشد.^(۲)

باب (۳۰): درباره‌ی طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تأثیر ستاره‌ها در بارندگی]^(۳)

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ﴾ [الواقعة: ۸۲]. «و (سپاس) روزی خویش را تکذیب و انکار (نعمت و حقیقت) قرار می‌دهید؟»^(۴).

(۱) یعنی عمل کرد کسانی که بر اساس حرکت‌های فلکی درباره‌ی اوضاع و احوال زمین اظهار نظر می‌کنند، عملی باطل است.

(۲) زیرا این امر، زمینه‌ساز انحراف دیگران است.

(۳) این مسأله، سه صورت دارد: نخست اینکه کسی ستاره‌ای را به‌طور مستقیم عامل بارندگی بداند؛ این، شرک در ربوبیت است. دوم اینکه کسی ستاره‌ای را برای نزول باران بخواند؛ این شرک در دعاست. پیداست که این دو مورد، شرک اکبر به شمار می‌آیند. اما صورت سوم که شرک اصغر می‌باشد، این است که کسی، ضمن اعتقاد به اینکه الله متعال، آفریدگار است، ستارگان را در ریزش باران، مؤثر بداند.

(۴) یعنی به جای اینکه حصول نعمت را از سوی الله بدانید و سپاسش را به جای آورید، آن را از سوی غیرالله می‌دانید؟

و از ابومالک اشعری روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُوْنَهُنَّ: الْفَخْرُ بِالْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَسْأَابِ وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ وَقَالَ النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدَرْعٌ مِنْ جَرَبٍ»؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «چهار عمل از اعمال جاهلیت را امت من ترک نخواهند کرد: فخر فروشی به اصل و نسب خود؛ طعنه زدن در نسب دیگران؛ طلب باران از ستارگان [و اعتقاد به تاثیر ستارگان در بارندگی]؛ و نوحه خوانی. اگر زن نوحه خوان پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برخواهد خاست که بر تن او جامه‌ای از قیر و لباسی پوستین خواهد بود».^(۲)

روایت بخاری و مسلم است که زید بن خالد رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ در صبحگاه یک شب بارانی، پس از اقامه‌ی نماز صبح در حدیبیه، رو به مردم کرد و فرمود: «آیا می دانید که پروردگارتان چه فرمود؟» - صحابه - گفتند: الله و رسولش بهتر می داند. پیامبر ﷺ گفت: «الله فرمود: "أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالْكَوَاكِبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنُوءٍ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالْكَوَكَبِ"»؛^(۳) یعنی: «بندگام شب را در حالی به صبح رساندند که برخی از آنها به من مومن و برخی هم کافر بودند؛ آنها که گفتند: به فضل و رحمت الله بر ما باران بارید، به من ایمان آوردند و به تاثیر ستارگان کافر گردیدند؛ و اما کسانی که گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران

(۱) صحیح مسلم، ش: ۹۳۴.

(۲) یعنی بر او آن چنان گری و خارش مسلط می کند که کھیر، تمام بدنش را به سان لباس می پوشاند.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۸۴۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۷۱.

بارید- و ریزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من کافر شدند و به ستارگان ایمان آوردند».

و روایتی دیگر نیز نظیر همین روایت در صحیحین^(۱) از ابن عباس رضی الله عنهما وجود دارد که در آن افزون بر این آمده است که برخی گفتند: «فلان ستاره کارش را کرد»؛ آن گاه این آیات نازل گردید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ۖ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ۖ إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ۖ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ۖ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۖ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۖ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ۚ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ﴾ [الواقعة: ۷۵-۸۲]. «پس به منزلگاه‌ها و محل فرو افتادن ستارگان سوگند یاد می‌کنم؛ و اگر بدانید، به‌راستی که این، سوگند بزرگی است. همانا این، قرآن بزرگ و ارجمندی است؛ در کتابی پوشیده (نوشته شده است). جز پاک‌شدگان و پاکیزگان به آن دست نمی‌رسانند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. آیا شما به این سخن، بی‌اعتنایی می‌کنید؟ و (سپاس) روزی خویش را تکذیب و انکار (نعمت و حقیقت) قرار می‌دهید؟».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۸۲] سوره‌ی واقعه.
- ۲- بیان چهار عمل جاهلی [که در این امت باقی می‌مانند].
- ۳- کفرآمیز بودن برخی از کارهای چهارگانه.
- ۴- برخی از اعمال کفرآمیز، انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند.^(۲)

(۱) حدیث مورد اشاره‌ی مؤلف رحمته الله علیه فقط در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی ۷۳ آمده است.

(۲) همان‌طور که در یکی از پانوشته‌های پیشین ذکر شد، برخی از انواع استسقاء از ستارگان، شرک اکبر؛ و برخی هم شرک اصغر می‌باشد.

۵- با نزول نعمت، برخی مؤمن؛ و برخی کافر می شوند.

۶- درک مفهوم ایمان در اینجا.^(۱)

۷- درک مفهوم کفر در اینجا.^(۲)

۸- درک مفهوم این سخن که: «فلان ستاره، کار خود را کرد».^(۳)

۹- استاد برای تفهیم شاگردش، مسایل مورد نظر خود را در قالب

پرسش مطرح کند؛ همان طور که رسول الله ﷺ فرمود: «آیا می دانید

پروردگارتان چه فرمود؟»

۱۰- وعید شدید درباره ی فرد نوحه خوان.

باب (۳۱): در مورد این سخن الله که می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ

يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]^(۴)

الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ عِبَادُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ

وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا

وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا

حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾ [التوبة: ۲۴]. «بگو:

اگر پدرانان، و فرزندانان، و برادرانان، و همسرانان و خویشاوندانان و اموالی

که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی اش می ترسید و خانه هایی که مورد

(۱) یعنی آنان که باران را فضل و رحمت الله می دانند، اهل ایمان هستند.

(۲) نسبت دادن باران به ستارگان، کفر است.

(۳) عبارت یادشده، به معنای این عبارت است که: "به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید."

(۴) سوره ی البقرة، آیه ۱۶۵؛ ترجمه ی آیه: «برخی از مردم معبودانی غیر از الله بر می گزینند که آنها را

همانند الله دوست می دارند».

پسند شماست، نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راه الله محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا الله عذابش را بیاورد. و الله، فاسقان را هدایت نمی‌کند».

از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». [بخاری و مسلم]^(۱) یعنی: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست، مگر اینکه مرا از پدر و فرزند خود و از همه‌ی مردم، بیشتر دوست بدارد».

همچنین بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حِلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يُعَوِّدَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ»؛^(۲) یعنی: «سه ویژگی وجود دارد که در هر کس باشد، شیرینی ایمان را با آنها می‌چشد: الله و پیامبرش را از همه بیشتر دوست بدارد؛ محبتش با هر کس به‌خاطر خشنودی الله باشد؛ پس از اینکه الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است». همین مضمون در روایتی دیگر، با لفظ: «لَا يَجِدُ أَحَدٌ حِلَاوَةَ الْإِيمَانِ...»^(۳) آمده است؛ یعنی تا کسی این سه ویژگی را نداشته باشد، حلاوت و شیرینی ایمان را نمی‌چشد.

ابن عباس رضی الله عنه گوید: «هر که محبت و بغضش و نیز خصومت و صلحش، به‌خاطر الله باشد، با این کار به ولایت و دوستی الله دست می‌یابد. و هیچ

(۱) صحیح بخاری، ش: ۱۵؛ صحیح مسلم، ش: ۴۴.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۴۳.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۶۹۴.

بنده‌ای - هرچه قدر نماز بگذارد و روزه بگیرد - تا زمانی که این گونه نباشد، طعم ایمان را نخواهد چشید؛ ولی امروزه بیشتر دوستی‌های مردم با یکدیگر بر اساس امور دنیا پایه‌ریزی شده و نتیجه‌ی مثبتی از آنها حاصل نمی‌شود. [روایت ابن جریر]

ابن عباس در تفسیر این فرموده‌ی الله متعال که: ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ [البقرة: ۱۶۶]^(۱) گفته است که منظور از بریده شدن اسباب نجات در این آیه، گسستن دوستی‌هاست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۶۵] سوره‌ی بقره.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۲۴] سوره‌ی توبه.
- ۳- وجوب ترجیح محبت رسول الله ﷺ بر محبت خود و زن و فرزند و مال.
- ۴- نفی ایمان، بر خروج از دایره‌ی اسلام دلالت نمی‌کند.
- ۵- ایمان، حلاوت و شیرینی دارد که گاه انسان آن را درمی‌یابد و گاه آن را درک نمی‌کند.
- ۶- ذکر اعمال چهارگانه‌ی قلب که ولایت و دوستی الله و چشیدن طعم ایمان، بدون آنها حاصل نمی‌شود.
- ۷- شناخت و نگاه واقع‌بینانه‌ی صحابی بزرگوار - عبدالله بن عباس رضی الله عنه - به اینکه بیشتر محبت‌های امروزی، پایه‌ی دنیوی دارد.
- ۸- تفسیر آیه‌ی ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾

(۱) البقرة: ۱۶۶؛ یعنی: «و تمام وسایل نجات بریده شود (و دستشان از همه‌جا کوتاه گردد)».

۹- برخی از مشرکان، الله را خیلی دوست داشتند.

۱۰- وعید شدید درباره‌ی کسی که هشت مورد یادشده [در آیه‌ی ۲۴

سوره‌ی توبه] را از دین الله، بیشتر دوست بدارد.

۱۱- کسی که شریکی برای الله برگزیند و او را هم‌سان الله دوست داشته باشد، مرتکب شرک اکبر شده است.

باب (۳۲): [ترس از الله ﷻ]

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵]. «این فقط شیطان است که شما را از دوستانش می‌ترساند؛ پس از آنان نترسید و تنها از من بترسید، اگر به راستی مومنیند».

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ عَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [التوبة: ۱۸]. «تنها کسانی مساجد الله را آباد می‌کنند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و فقط از الله می‌ترسند».

و می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ عِمَانًا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰]. «و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: "به الله ایمان آوردیم" و چون در راه الله اذیت و آزار ببینند، اذیت و آزار مردم را مانند عذاب الله می‌شمارند (و سخت وحشت می‌کنند)».

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنْ ضَعْفِ الْيَقِينِ أَنْ تُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَأَنْ تَحْمَدَهُمْ عَلَى رِزْقِ اللَّهِ وَأَنْ

تَذَمَّهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكِ اللَّهُ، إِنَّ رِزْقَ اللَّهِ لَا يَجْرُهُ حَرِصٌ حَرِيسٌ وَلَا يَرُدُّه كَرَاهِيَةٌ كَارِهٌ»^(۱) یعنی: «همانا از نشانه‌های ضعف یقین است که مردم را در ازای ناخشنودی الله، خشنود سازی و نیز در مقابل نعمتی که الله به تو عنایت فرموده است، از مردم تشکر کنی و یا در مقابل آنچه که به تو نداده است، مردم را نکوهش نمایی؛ زیرا روزی و نعمتِ الله با حرص و آزمندی به دست نمی‌آید و به خاطر ناراض بودن دیگران، بر نمی‌گردد».

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ التَّمَسَّ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَى عَنْهُ النَّاسُ وَمَنْ التَّمَسَّ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ، سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَسَخَطَ عَلَيْهِ النَّاسُ». [روایت ابن حبان در صحیحش]^(۲) یعنی: «هر کس به رغم ناخشنودی و خشم مردم در پی خشنودی الله برآید، الله از او راضی می‌شود و مردم را از او راضی می‌گرداند؛ و آن که رضایت مردم را با خشم الله جلب کند، الله از او ناراضی می‌شود و مردم را نیز از او ناخشنود می‌گرداند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۷۵] سوره‌ی آل عمران.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۱۸] سوره‌ی توبه.
- ۳- تفسیر آیه‌ی [۱۰] سوره‌ی عنکبوت.
- ۴- یقین، گاهی ضعیف؛ و گاهی قوی می‌گردد.
- ۵- ضعف یقین، نشانه‌هایی دارد که سه موردش ذکر شد.

(۱) ضعیف است؛ ر.ک: السلسلة الضعيفة، ش: ۱۴۸۲؛ و ضعیف الجامع، ش: ۲۰۰۹، از آلبنی رحمته الله.

(۲) صحیح است؛ ر.ک: صحیح الجامع، از آلبنی رحمته الله، ش: ۶۰۹۷.

۶- ترسِ ناب و بی‌آلایش از الله متعال، جزو فرائض است؛ [یعنی فقط باید از الله ترسید.]

۷- پاداش کسی که فقط از الله بترسد.^(۱)

۸- مجازات کسی که از الله، نترسد.^(۲)

باب (۳۳): [توکل بر الله ﷻ]

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳].
«و اگر به‌راستی ایمان دارید، پس بر الله توکل کنید».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الأنفال: ۲].
«مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد».
و نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴].
«ای پیامبر! الله برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، کافی است».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳]. «و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی است».

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که فرمود: «ابراهیم علیه السلام هنگامی که در آتش انداخته شد، گفت: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. یعنی: «الله برای ما کافی است و چه نیک کارسازی است».

(۱) یعنی پاداش او، این است که الله از او راضی می‌شود و مردم را نیز از او خوشنود می‌گرداند.

(۲) یعنی الله بر او خشم می‌گیرد و مردم را نیز از او ناخشنود می‌گرداند.

و محمد ﷺ نیز همین را گفت، آن گاه که گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. یعنی: «از دشمنان بترسید که برای نبرد با شما گرد آمده‌اند. این سخن بر ایمانشان افزود». [روایت بخاری و نسائی]^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- توکل بر الله، جزو فرایض است.
- ۲- توکل، جزو شرایط ایمان است.
- ۳- تفسیر آیه‌ی [۲] سوره‌ی انفال.
- ۴- تفسیر آیه‌ی [۶۴] سوره‌ی انفال.
- ۵- تفسیر آیه‌ی [۳] سوره‌ی طلاق.
- ۶- عظمت و اهمیت این سخن که: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]. چنانکه در سختی‌ها بر زبان ابراهیم علیه السلام و محمد ﷺ بود.



باب (۳۴): درباره‌ی این آیه که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾^(۲) [الأعراف: ۹۹]. «آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند»

و می‌فرماید: ﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ [الحجر: ۵۶].

«(ابراهیم) گفت: کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید نمی‌شود».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۲۸۷؛ و سنن نسائی، ش: ۶۰۳.

(۲) اعراف/۹۹؛ یعنی: «آیا از عذاب الهی در امانند؟ تنها زیانکاران از عذاب الهی (غافلند و) احساس امنیت می‌کنند».

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره‌ی گناهان کبیره پرسیدند؛ فرمود: «الشُّرْكَ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ وَالْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ»^(۱)؛ یعنی: «(گناهان کبیره، عبارتند از:) شرک و رزیدن به الله، و ناامیدی از رحمتش، و غفلت و احساس امنیت از مجازات الهی».

از ابن مسعود رضی الله عنه نیز روایت است که فرمود: «بزرگ‌ترین گناهان کبیره عبارتند از: شرک و رزیدن به الله، غفلت و احساس امنیت از مجازات الله، و ناامیدی از رحمت الله». [روایت عبدالرزاق]^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۹۹] سوره‌ی اعراف.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۵۶] سوره‌ی حجر.
- ۳- وعید شدید برای کسی که از عذاب الله، غافل باشد و احساس امنیت کند.
- ۴- وعید شدید برای کسی که از رحمت الله ناامید باشد.



باب (۳۵): صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۱]. «و هرکس به الله ایمان بیاورد، (الله) قلب او را هدایت می‌کند. و الله، به همه چیز داناست».

(۱) روایت بزار در کشف الاستار، ش: ۱۰۶؛ ابن کثیر رحمته الله گوید: سندش خالی از اشکال نیست؛ و غالباً موقوف، یعنی سخن ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد و روایتی به همین مضمون از ابن مسعود رضی الله عنه نیز نقل شده است.

(۲) المصنف، ش: ۱۹۷۰۱. ابن کثیر رحمته الله بر صحت سندش و اتصال آن به ابن مسعود رضی الله عنه تأکید کرده است.

علقمه در تفسیر این آیه گفته است: یعنی وقتی مصیبتی به او می‌رسد، او بلافاصله متوجه می‌شود که آن مصیبت از سوی الله می‌باشد و راضی و تسلیم می‌گردد.

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اِثْنَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطُّغْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ»؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی است: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

همچنین از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»؛ [بخاری و مسلم]^(۲) یعنی: «هر که - در هنگام مصیبت - بر گونه‌هایش بزند و گریبان چاک کند و مانند دوران جاهلیت آه و واویلا سر دهد - و سخن جاهلی بر زبان بیاورد - از ما نیست».

و از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَهُ خَيْرًا عَجَلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَهُ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُؤَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ یعنی: «هر گاه الله برای بنده‌اش اراده‌ی خیر کند، عقوبت یا نتیجه‌ی اعمال بدش را در دنیا به تعجیل می‌اندازد و اگر نسبت به بنده‌اش اراده‌ی بد نماید، او را در گناهش رها می‌کند تا در روز قیامت به حسابش برسد».

همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ، فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا، وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۶۷.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۱۲۹۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۰۳.

السُّخْطُ». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حَسَن دانسته است].^(۱) یعنی: «هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، پاداش آن بزرگ‌تر (بیش‌تر) است. و الله متعال، کسانی را که دوست دارد، به سختی‌ها گرفتار می‌کند؛ کسی که (به مشیت الاهی) راضی باشد، دست‌آوردش رضایت خداست و هرکس ناخشنود باشد، نتیجه‌اش خشم خدا خواهد بود».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۱] سوره‌ی تغابن.
- ۲- صبر و شکیبایی بر مقدرات الهی، جزو ایمان است.
- ۳- طعنه زدن به نسب، عملی کفرآمیز است.^(۲)
- ۴- وعید شدید درباره‌ی کسی که در هنگام مصیبت، به سر و صورت بزند و گریبان پاره کند و آه و وایلا سر دهد و سخن جاهلی بر زبان بیاورد.
- ۵- نشانه‌ی اینکه الله متعال، نسبت به کسی اراده‌ی خیر نماید.^(۳)
- ۶- علامت اینکه الله متعال، نسبت به کسی اراده‌ی بد نماید.^(۴)
- ۷- نشانه‌ی محبت الله با بنده.^(۵)
- ۸- حرام بودن بی‌صبری.
- ۹- پاداش رضا به قضا.



(۱) سلسله‌ی الصحیحة از آلبنی رحمه الله، ش: (۱۲۲۰، ۱۴۶).

(۲) اما مسلمان را از دایره‌ی اسلام، خارج نمی‌کند.

(۳) نشانه‌اش این است که «عقوبت یا نتیجه‌ی اعمال بدش را در دنیا به تعجیل می‌اندازد».

(۴) در این صورت، «او را در گناهش رها می‌کند تا در روز قیامت به حسابش برسد».

(۵) نشانه‌ی محبت الله با بنده، این است که او را می‌آزماید و به انواع مصیبت‌ها دچار می‌گرداند.

باب (۳۶): بحث ریا [و تظاهر یا خودنمایی]

الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰]. «بگو: جز این نیست که من نیز بشری همانند شما هستم و بر من وحی می شود که پروردگارتان یگانه معبود برحق است. پس هر که خواهان دیدار پروردگار خویش است، باید کار نیک و شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نگرداند».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمَلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكُهُ»؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «الله متعال می فرماید: من، بر خلاف شریکان، به طور مطلق از شرک بی نیازم؛ هر کس عملی انجام دهد و کسی دیگر را در آن عمل، شریکم سازد، او را با شرکش (عمل شرک آمیزش) وامی گذارم».

و از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخَوْفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ؟ قَالُوا: قُلْنَا بَلَى، قَالَ: الشِّرْكُ الْخَفِيُّ، يَقُومُ الرَّجُلُ فَيُصَلِّي فَيُزَيِّنُ صَلَاتَهُ لِمَا يَرَى مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ». [روایت احمد]^(۲) یعنی: «آیا به شما از چیزی خبر دهم که از بابتش برای شما آن قدر هراس دارم که از بابت دجال برایتان هراس ندارم؟» گفتیم: بله، ای رسول خدا! فرمود: «شرک خفی؛ اینکه مردی به نماز می ایستد و چون متوجه

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۵.

(۲) مسند احمد (۳/۳۰)؛ و سنن ابن ماجه، ش: ۴۲۰۴؛ ر.ک: السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش:

می‌شود که کسی او را می‌بیند، نمازش را آراسته - و با ظاهری خاشعانه - ادا می‌کند!»

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۱۰] سوره‌ی کهف.
- ۲- مردود بودن عمل نیکی که در آن، خشنودی غیرالله نیز اراده شود.
- ۳- بی‌نیازی مطلق الله از هر گونه شریکی.
- ۴- یکی از عوامل مردود شدن اعمال [غیرخالصانه]، این است که الله متعال، به طور مطلق از هر شریکی بی‌نیاز است.
- ۵- ترس و هراس رسول الله ﷺ برای امتش از بابت ریا و خودنمایی.
- ۶- پیامبر ﷺ در توضیح شرک خفی یا ریا فرمود: شخصی به نماز می‌ایستد و چون متوجه می‌شود که کسی او را می‌بیند، نمازش را آراسته - و با ظاهری خاشعانه - ادا می‌کند!

باب (۳۷): [غفلت از ثواب آخرت و] انجام اعمال اخروی برای دست‌یابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است

الله متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که خواهان زندگی دنیا و زیور و زینتش هستند، نتیجه‌ی اعمالشان را به‌طور کامل در دنیا به آنان می‌دهیم و در آن هیچ کم و کاستی نخواهند دید؛

چنین کسانی در آخرت بهره‌ای جز آتش ندارند و دستاوردهایشان در آنجا بر باد می‌رود و اعمالشان نابود می‌شود».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «تَعَسَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدَّرْهِمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رِزْقًا وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعَسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شَيْكَ فَلَا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانٍ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ مُعْبَرَةً قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْجَرَّاسَةِ كَانَ فِي الْجَرَّاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنْ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ»؛ [روایت بخاری]^(۱) یعنی: «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های زیبا،^(۲) نابود باد! اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد؛ (چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد! اگر خاری به پایش بخالد، نمی‌تواند آن‌را از پای خود بیرون بکشد.^(۳) زندگی نیک و پاکیزه در دنیا و آخرت از آن بنده‌ای است که با سری ژولیده و پاهایی غبارآلود افسار اسبش را در راه الله به‌دست می‌گیرد؛ اگر به نگهبانی گماشته گردد، انجام وظیفه می‌کند و چنانچه در بخش تدارکات و پشتیبانی به‌کار گرفته شود، باز هم در انجام وظیفه‌اش کوتاهی نمی‌کند؛^(۴) (این شخص، نزد مردم هیچ‌گونه جایگاهی

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۸۸۶.

(۲) یعنی کسی که بدون توجه به ارزش‌های معنوی، اهل تجمل است و به دنیا و ظواهر آن، دل‌بستگی دارد؛ هنگام برخورداری از نعمت‌های دنیا، خرسند است و احساس شادی می‌کند، ولی همین‌که چیزی از دست بدهد یا آن‌گونه که دلش می‌خواهد، از دنیا برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد.

(۳) زیرا مشغول زراوندوزیست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد.

(۴) به عبارت دیگر: آنچه برایش مهم است، انجام وظیفه و کسب رضایت پروردگار می‌باشد.

ندارد، طوری که) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمی‌دهند و چنانچه شفاعتی کند، کسی شفاعتش را نمی‌پذیرد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- انجام عمل نیک یا کاری اخروی، به قصد دست‌یابی به کالای دنیا [نوعی شرک است].
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۱۵ و نیز ۱۶] سوره‌ی هود.
- ۳- نامیدن چنین مسلمانی به بنده‌ی درهم و دینار.^(۱)
- ۴- علت نام‌گذاری چنین شخصی به بنده‌ی درهم و دینار، این است که: «اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد».
- ۵- فرمود: «(چنین شخصی) هلاک و سرنگون باد!»^(۲)
- ۶- و فرمود: «اگر خاری به پایش بخلد، نمی‌تواند آنرا از پای خود بیرون بکشد».^(۳)
- ۷- تعریف از مجاهدی که دارای صفات بیان‌شده در حدیث باشد.

(۱) روشن است که کسی برای درهم و دینار سجده نمی‌کند؛ اما از آن جهت که محبت مال و پول، تمام وجودش را تسخیر می‌کند، از چنین کسی به بنده‌ی دینار یاد فرمود.

(۲) یعنی الله متعال به امور وی سر و سامان نمی‌دهد و کسی که چنین ویژگی‌هایی دارد، همواره پریشان و بی‌قرار است.

(۳) زیرا مشغول زراندوزیست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد.

باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرام‌ها و حرام گردانیدن حلال‌های الهی، به معنی قرار دادن آنان در مقام ربوبیت است

روایت است که ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «می ترسم از آسمان بر شما سنگ
ببارد؛ می گویم: رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده است، آنگاه شما می گوید:
ابوبکر و عمر، چنین گفته اند».

احمد بن حنبل رحمته الله فرموده است: من از مردمانی که حدیث صحیح را
می دانند و به سخن سفیان رحمته الله [استناد می ورزند، تعجب می کنم؛ مگر
نشنیده اند که الله تعالی می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ
تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳]. «آنان که برخلاف فرمان
پیامبر رفتار می کنند، از اینکه فتنه یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند».

امام احمد رحمته الله افزود: آیا می دانید فتنه چیست؟ مراد از فتنه، شرک است؛
هر که بخشی از سخن رسول الله صلی الله علیه و آله را رد کند، چه بسا در دلش انحراف پدید
آید و بدین ترتیب هلاک گردد.

عدی بن حاتم رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که این آیه را تلاوت
می کرد: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «آنان،
دانشمندان و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به جای الله، به خدایی گرفتند».
عدی رضی الله عنه می گوید: عرض کردم: ما، آنها را نمی پرستیدیم. رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود: «أَلَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ فَتُحَرِّمُونَهُ، وَيُحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
فَتُسَّحِّلُونَهُ؟» یعنی: «مگر غیر از این است که آنها حلال‌های الله را حرام؛ و

حرام‌های الله را حلال می‌کردند و شما هم می‌پذیرفتید؟» گفتم: بله. فرمود: «فَتِلْكَ عِبَادُهُمْ»؛ [روایت احمد و ترمذی؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]^(۱)
یعنی: «همین به معنای پرستش آنهاست».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۶۳] سوره‌ی نور.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۳۱] سوره‌ی براءت (=توبه).
- ۳- آموزش مفهوم عبادت در این مورد، به عدی بن حاتم رضی الله عنه که از آن بی‌اطلاع بود.
- ۴- ابن عباس، ابوبکر و عمر رضی الله عنهم را؛ و احمد رضی الله عنه، سفیان رضی الله عنه را به عنوان مثال ذکر کردند.^(۲)
- ۵- متأسفانه امروزه، وضعیت به گونه‌ای شده که به نام ولایت، پرستش پیشوایان دینی را برترین عمل می‌پندارند و حتی آن را بصیرت و دانایی می‌نامند! حتی وضعیت، طوری شده که افراد غیرصالح نیز مورد پرستش قرار می‌گیرند.

(۱) ترمذی، ش: ۳۰۹۵؛ آل‌بانی رحمته الله در غایة المرام، ص ۲۰، این حدیث را حسن دانسته است.

(۲) زیرا امکان نداشت که ابوبکر و عمر رضی الله عنهم، دانسته و از روی آگاهی، سخنی بر خلاف رهنمود نبوی بگویند.

باب (۳۹): [درباره‌ی داور قرار دادن طاغوت]

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۚ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰]. «مگر نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌برند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده است، ایمان آورده‌اند و می‌خواهند طاغوت را داور قرار دهند؛ (۱) حال آنکه دستور یافته‌اند به طاغوت کافر شوند؟ شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دچار کند».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۱۱]. «و هرگاه به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما مصلحیم (و قصد اصلاح داریم)».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ [الأعراف: ۵۶]. «و در زمین پس از اصلاح آن، به فساد و تبهکاری نپردازید».

و می‌فرماید: ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰]. «آیا خواهان حکم جاهلیتند؟ و برای کسانی که یقین دارند، چه حکمی بهتر از حکم الله است؟».

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ». [نوی گوید: حدیث صحیحی است که در

(۱) یعنی خواهان احکام جاهلی و غیراسلامی هستند! حکم جاهلی، هر آن حکمی است که برگرفته از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نباشد.

الحجة روايتش کرده‌ایم.^(۱) یعنی: «هیچ یک از شما مومن نمی‌شود، مگر آنکه خواسته‌هایش تابع دین و شریعتی باشد که من آورده‌ام».

شعبی می‌گوید: در میان دو نفر، که یکی منافق و دیگری یهودی بود، مسأله‌ای پیش آمد. یهودی برای اینکه می‌دانست رسول‌الله ﷺ رشوه نمی‌گیرد، گفت: نزد محمد (ﷺ) برویم تا بین من و تو داوری کند؛ اما منافق قبول نکرد و چون می‌دانست که علمای یهود رشوه می‌گیرند، گفت: نزد یکی از علمای یهود برویم. و هر دو اتفاق کردند نزد کاهنی در منطقه‌ی جهینه بروند. لذا الله متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۚ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰]^(۲).

و گفته شده: این آیه درباره‌ی دو نفر که با هم درگیر بودند، نازل گردید؛ یکی از آنان گفت: نزد رسول‌الله ﷺ برویم. و دیگری گفت: نزد کعب اشرف یهودی برویم. سپس نزد عمرؓ رفتند و یکی از آنان گفت که ما چنین کردیم یا قصد داشتیم که چنین کاری بکنیم. عمرؓ از کسی که به قضاوت رسول‌الله ﷺ راضی نشده بود، پرسید: رفیق‌ت راست می‌گوید؟ گفت: بله. عمرؓ با ضربه‌ی شمشیر، او را به قتل رساند.

(۱) بغوي رحمه الله، این حدیث را شرح السنة (۲۱۳/۱) آورده است؛ ابن رجب رحمه الله در جامع العلوم والحکم، سه علت برای ضعف این روایت ذکر نموده و آلبانی رحمه الله نیز در تحقیق احادیث مشکاة، این حدیث را ضعیف دانسته است. محمد صالح العثیمین رحمه الله گوید: به رغم اینکه برخی از علما این روایت را ضعیف دانسته‌اند، اما از نظر معنا، صحیح است.

(۲) ترجمه‌ی آیه، در ابتدای همین باب ذکر شد.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۶۰] سوره‌ی نساء و رهنمودهای این آیه که به درک مفهوم "طاغوت"^(۱) کمک می‌کند.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۱۱] سوره‌ی بقره.
- ۳- تفسیر آیه‌ی [۵۶] سوره‌ی اعراف.
- ۴- تفسیر آیه‌ی [۵۰] سوره‌ی مائده.
- ۵- سخن شعبی رضی الله عنه درباره‌ی سبب نزول آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی نساء.
- ۶- شرح و توضیح ایمان راستین و کامل، و ایمان دروغین.
- ۷- داستان برخورد عمر رضی الله عنه با آن منافق.
- ۸- هیچ کس مومن نمی‌شود، مگر آنکه خواسته‌هایش تابع دین و شریعتی باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله آورده است.



باب (۴۰): درباره‌ی آن که یکی از اسماء و صفات الله را انکار کند

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ [الرعد: ۳۰]. «... در حالی که آنان به پروردگار رحمان (=گسترده‌مهر) کفر می‌ورزند؛ بگو: او پروردگار من است و هیچ معبود برحق جز او وجود ندارد. بر او توکل نمودم و بازگشتم به سوی اوست».

(۱) واژه‌ی طاغوت، هم‌خانواده‌ی واژه‌ی طغیان است که مفهوم سرکشی را می‌رساند؛ یعنی آنچه که از حد بگذرد و شامل هر معبود باطلی می‌شود؛ از جمله حاکمی که به حق و مطابق شریعت الله حکم نمی‌کند یا آن که به ناحق از او پیروی می‌کنند.

از علی علیه السلام روایت است که فرمود: با مردم در سطح آگاهی و شناختشان سخن بگویند؛ آیا می‌خواهید الله و پیامبرش را انکار کنند؟^(۱) [روایت بخاری]

عبدالرزاق از معمر و او از ابن طاووس، و ابن طاووس هم از پدرش روایت کرده که ابن عباس رضی الله عنه متوجه مردی شد که با شنیدن حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی صفات الله، به گونه‌ای که گویا آن را قبول ندارد، از جایش تکان خورد. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: اینها را چه شده که با شنیدن نصوص محکم، نرم شده، آنها را می‌پذیرند، اما نصوص متشابه را نمی‌پذیرند و در نتیجه به هلاکت می‌رسند؟^(۲)

وقتی قریشیان شنیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، اسم "الرحمن" را بر زبان می‌آورد، آن را نپذیرفتند؛ آن‌گاه الله متعال این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ [الرعد: ۳۰]^(۳).

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- انکار یکی از اسما و صفات الله، منافی ایمان است.

۲- تفسیر آیه‌ی [۳۰] سوره‌ی رعد.

(۱) این سخن علی علیه السلام بدین معنا نیست که آموزه‌های کتاب و سنت را به مردم نرسانیم؛ بلکه بدین معناست که اندک‌اندک و با مقدمه‌چینی درست و مناسب، سخن حق را به آنان بگوییم تا برای پذیرش آن، آمادگی داشته باشند. اینجاست که به اهمیت حکمت در دعوت پی می‌بریم. سخن علی رضی الله عنه بیانگر آنست که گفتن هر علمی نزد کسانی که متوجه آن نمی‌شوند، مناسب نیست. چنانکه برخی از اسماء و صفات الهی نیز بگونه‌ای هستند که نباید آنها را برای عوام باز کرد و پیرامون آنها بحث نمود. کافی است که به صورت اجمالی مطرح شوند تا مردم به آنها ایمان داشته باشند.

(۲) روایت ابن ابی عاصم در السنة (۴۸۵)؛ آل‌بانی رحمته الله در تخریج احادیث السنة گفته است: إسنادش صحیح است و رجالش ثقة هستند.

(۳) ترجمه‌ی آیه در ابتدای همین باب، گذشت.

۳- نباید در مورد چیزی که برای شنونده قابل فهم نیست، سخن گفت.
 ۴- ... علتش، این است که به تکذیب الله و رسولش می انجامد؛ اگرچه انکارکننده، به عمد انکار نکند.

۵- سخن ابن عباس رضی الله عنهما درباره ی کسی که صفتی از صفات الله را انکار کند و نیز اشاره اش به اینکه چنین شخصی، هلاک خواهد شد.

باب (۴۱): [درباره ی انکار نعمت پروردگار]

الله متعال می فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [النحل: ۸۳]. «نعمت الله را می شناسند و سپس انکارش می کنند و بیشترشان کافرند».

مجاهد رحمه الله در تفسیر این آیه فرموده است: «معنایش این است که کسی بگوید: این، ثروت من است که از پدرانم به ارث برده ام».
 عون بن عبدالله رحمه الله می گوید: «مثلاً می گویند: اگر فلانی نبود، این طور نمی شد».

ابن قتیبه رحمه الله می گوید: «(مصدقش، سخن کسانی است که) می گویند: این نعمت به سفارش و شفاعت معبودانمان، به ما رسید».

ابوالعباس ابن تیمیه رحمه الله درباره ی حدیث زید بن خالد رضی الله عنه که پیشتر گذشت،^(۱) می گوید: «در قرآن و سنت، نصوص فراوانی وجود دارد که در آنها الله متعال، کسانی را که نعمت هایش را به دیگران نسبت می دهند و بدین صورت شرک می ورزند، نکوهش فرموده است».

(۱) این حدیث، پیشتر در باب (۳۰) آمده است.

برخی از سلف صالح گفته‌اند: «(نمونه‌اش، سخن کسانی است که به ساحل می‌رسند و) می‌گویند: "هوا خوب بود و ناخدا مهارت داشت"»^(۱) و سخنانی از این قبیل که بر سر زبان‌ها جاری است.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شرح و توضیح شناخت نعمت و کفران آن.
- ۲- انکار نعمت‌های الهی، چیزی است که امروزه بر سر زبان‌ها جاری است!

۳- از سخنان یادشده، به کفران و انکار نعمت، تعبیر گردید.

۴- جمع شدن دو چیز متضاد، در قلب.^(۲)

باب (۴۲): پیرامون این سخن الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲].

«پس دانسته و در حالی که می‌دانید، برای الله شریکانی قرار ندهید».

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه می‌گوید: «أنداداً» به مفهوم شرک ورزیدن است که از راه رفتن مورچه در دل شب تاریک بر روی سنگی صاف و سیاه، خفی‌تر و نامحسوس‌تر می‌باشد؛ مثل اینکه بگویی: "سوگند به الله و به مرگ تو"؛ یا "به‌خدا و مرگ فلانی" و یا "به مرگ خودم". یا بگویی: "اگر این سگ نبود، یا چنانچه مرغابی در داخل خانه نبود و سر و

(۱) و بدین سان الله ﷻ را از یاد می‌برند؛ در حالی که الله متعال، آنان را به سلامت به ساحل رسانده است!

(۲) شناخت و انکار، متضاد یکدیگرند؛ اما با این حال، برخی نعمت‌های الهی را می‌شناسند و باز هم انکارش می‌کنند!

صدا نمی کرد، دزد به خانه می زد. "یا مثل اینکه بگوید: "هر چه تو و خدا بخواهید." یا اینکه بگویی: "اگر فلانی و خدا نبودند، چنین و چنان می شد." همه ی این عبارات، شرک به الله هستند. و اسم کسی را با اسم الله نگیر. [روایت ابن ابی حاتم]^(۱)

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ، فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ». [ترمذی با تحسین و حاکم با تصحیح]^(۲) یعنی: «هر که به غیر الله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «اگر به نام الله سوگند دروغین یاد کنم، بهتر است از اینکه به نام غیر الله، قَسَمَ راست بخورم».^(۳)

حذیفه رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ فُلَانٌ؛ وَلَكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ شَاءَ فُلَانٌ»؛ [روایت ابوداود با إسناد صحیح]^(۴) یعنی: «نگویید: آنچه الله بخواهد و فلانی بخواهد؛ بلکه بگویید: آنچه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد».

روایت است که ابراهیم نخعی رحمته الله گفتن: «أَعُوذُ بِاللَّهِ وَبِكُ» [یعنی: «به تو و الله پناه می برم»] را مکروه^(۵) و گفتن: «بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ» [یعنی «به الله، سپس به تو پناه می برم»] را جایز می دانست. همچنین گفتن عبارت: «اگر الله و فلانی

(۱) تفسیر ابن ابی حاتم (۸۱/۱)

(۲) سنن ابی داود، ش: ۳۲۵۱؛ سنن الترمذی، ش: ۱۵۳۵؛ آلبنی رحمته الله در الإرواء، ش: ۲۵۶۱، این حدیث را صحیح دانسته است. و همین طور حدیثی به همین لفظ از ابن عمر رضی الله عنهما؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: ۱۶۱۹؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۸۸۸.

(۳) مصنف عبدالرزاق، ش: ۱۵۹۲۹

(۴) صحیح الجامع، ش: ۷۴۰۶؛ و السلسلة الصحيحة، از آلبنی رحمته الله، ش: ۱۳۷.

(۵) واژه ی مکروه، آن گاه که به طور مطلق ذکر شود، افاده ی تحریم می کند.

نبودند، چنین و چنان می‌شد» را ناجایز؛ و گفتن عبارت: «اگر الله، سپس فلانی نبود» را جایز می‌دانست.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۲۲] سوره‌ی بقره و بیان مفهوم واژه‌ی «أَنَدَا» در این آیه.
- ۲- اصحاب پیامبر ﷺ از آیات مربوط به شرک اکبر، درباره‌ی شرک اصغر استدلال می‌کردند.
- ۳- سوگند خوردن به غیر الله، شرک است.
- ۴- گناه قَسَمِ راست به نام غیرالله، از گناه سوگند دروغین به نام الله، بیشتر است.
- ۵- تفاوت لفظی "و" با واژه‌ی "سپس".^(۱)

(۱) حرف "و"، که در بین دو لفظ می‌آید، مفهوم برابری آن دو را می‌رساند؛ لذا گفتن: آنچه الله بخواد و فلانی بخواد، شرک است؛ اما واژه‌ی «سپس» یا حرف «ثُمَّ»، مفهوم ترتیب با فاصله را می‌رساند؛ لذا عبارت «آنچه الله بخواد، سپس فلانی بخواد»، بدین مفهوم است که اراده و خواستِ الهی فراتر از اراده و خواستِ فلانی است. در این باره سه حالت وجود دارد:

نخست: اینکه انسان بگوید: هرچه الله یکتا بخواد؛ این، یعنی تفویض و واگذاری امر به الله متعال که مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است؛ چنانکه مسلمانان بر این باورند که هرچه الله بخواد، روی می‌دهد و آنچه او نخواهد، پدید نمی‌آید.

دوم: آنچه الله، سپس فلانی بخواد؛ گفتن این عبارت به فرموده‌ی صریح پیامبر ﷺ رواست.

سوم: اینکه انسان بگوید: آنچه خواستِ الله و فلانی باشد؛ یا آنچه الله و فلانی بخوانند. گفتن چنین عبارتی جایز نیست؛ بلکه حرام می‌باشد؛ زیرا مخلوق را در زمینه‌ی اراده و مشیت، هم‌سانِ الله ﷻ قرار می‌دهد.

باب (۴۳): در مورد آن که سوگندی را که به نام الله یاد می‌شود، نمی‌پذیرد

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ فَلْيَصْدُقْ وَمَنْ حَلَفَ لَهُ بِاللَّهِ فَلْيَرْضَ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ». [ابن ماجه با سند حسن]^(۱) یعنی: «به نام پدرانتان سوگند نخورید. و هر که به نام الله سوگند یاد می‌کند، باید راست بگوید. و هر که برایش به نام الله سوگند یاد شود، باید بپذیرد»^(۲) و اگر راضی نشود و نپذیرد، از دین و رحمت الله هیچ بهره‌ای ندارد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از سوگند خوردن به نام پدران و نیاکان.^(۳)
- ۲- دستور روشن به کسی که برای او به نام الله سوگند یاد می‌شود، به اینکه چنین سوگندی را بپذیرد [و به برادر مسلمانش اعتماد کند].
- ۳- وعید شدید درباره‌ی کسی که چنین سوگندی را نپذیرد.

(۱) ابن ماجه، ش: ۲۱۰۱؛ صحیح الجامع، ش: ۷۱۲۴

(۲) یعنی باید به کسی که به نام الله سوگند می‌خورد، اطمینان کند؛ برخی از علما گفته‌اند: مگر اینکه غیر قابل اعتماد بودن آن فرد، به ثبوت رسیده باشد. این مسأله، پنج صورت دارد: نخست اینکه دروغگو بودن کسی که سوگند می‌خورد، محرز باشد؛ در این حالت، تصدیق یا پذیرفتن سوگندش واجب نیست. دوم اینکه دلایل و نشانه‌های دروغگو بودنش بر دلایل صداقتش غالب باشد؛ در این حالت نیز تصدیقش واجب نیست. اما اگر شواهد و قرائن از دو سو، یکسان باشند یا صداقتش، محرز و یا غالب باشد، در این سه حالت واجب است که او را تصدیق کنیم و سوگندش را بپذیریم.

(۳) این نهی یا ممنوعیت، بیانگر حرام بودن سوگند خوردن به نام نیاکان است.

باب (۴۴): در این باره که کسی بگوید: آنچه الله بخواهد و تو بخواهی

از قتيله رضی الله عنه روایت است که مردی یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: شما (مسلمانان) شرک می‌ورزید؛ زیرا می‌گویید: «ما شاء الله و شئت». [یعنی: «هر چه الله و تو بخواهید»] و می‌گویید: سوگند به کعبه. از آن پس رسول الله صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داد که وقتی می‌خواهند سوگند بخورند، بگویند: و ربّ الکعبة؛ [یعنی سوگند به پروردگار کعبه] و بگویند: «ما شاء الله ثمّ شئت». [یعنی: «آنچه الله بخواهد، سپس آنچه خواست تو باشد»]. [نسائی رحمته الله ضمن نقل این روایت، گفته است: صحیح می‌باشد.]^(۱)

همچنین نسائی رحمته الله از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که مردی به رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: «آنچه الله و شما بخواهید». رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نَدًّا، بل ما شاء الله وحده»؛^(۲) یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ بلکه هر چه الله یگانه بخواهد».

(۱) نسائی، ش: ۳۷۷۳. السلسلة الصحيحة، ش: ۱۳۶

(۲) حسن لغیره؛ روایت بیهقی در الکبری (۲/۲۱۷)، ابن ابی شیبہ در مصنف خود (۵/۳۴۰)، احمد در مسند (۱/۲۱۴، ۲۲۴، ۲۸۳)؛ طبرانی در المعجم الکبیر (۱۲/۲۴۴) از طریق اجلح کندی از یزید بن اصم از ابن عباس. در روایات اجلح، ضعف و اشکال‌هایی وجود دارد و احادیث منکر زیادی روایت نموده و گاه، در روایتش دچار اضطراب می‌شود: نکا: العلل ابن ابی حاتم (۲/۲۴۰) آن را از ابی زبیر از جابر رضی الله عنه روایت کرده و آن را منکر دانسته و روایت ابن عباس رضی الله عنه را ترجیح داده است. اما یزید بن اصم، ثقة است؛ به هر حال، هر چه باشد، روایت حذیفه رضی الله عنه، شاهدی بر این روایت است.

ابن ماجه رحمه الله از طفیل - برادر مادری عایشه رضی الله عنها - روایت کرده است که گوید: در خواب دیدم که گذرم بر گروهی از یهود افتاد. گفتم: اگر نمی گفتید که عزیر فرزند الله است، مردمان خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی گفتید که هر چه خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخواهند، مردمان خوبی بودید. سپس از کنار گروهی از نصارا گذشتم و گفتم: اگر نمی گفتید که مسیح فرزند الله است، آدم های خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی گفتید که هر چه خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بخواهند، مردمان خوبی بودید. صبح که از خواب بیدار شدم، خوابم را برای مردم تعریف کردم. سپس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و ایشان را در جریان گذاشتم. فرمود: «آیا این خواب را برای کسی تعریف کرده ای؟» گفتم: بله. آن گاه الحمد لله گفت و الله را ستایش کرد و فرمود: «طفیل خوابی دیده که آن را برای برخی از شما تعریف کرده است. شما سخنی می گفتید که من بدان سبب که در این باره فرمانی از سوی الله نداشتم، شما را از آن منع نمی کردم. از این پس نگوئید: آنچه الله و محمد بخواهند؛ بلکه بگوئید: آنچه الله یگانه بخواهد.»^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- یهودیان نیز شرک اصغر را می شناختند.

۲- انسان آنچه را که بخواهد، درک می کند.^(۲)

(۱) سنن ابن ماجه، ش: ۲۱۱۸؛ ارنأؤو در تخریج کتاب توحید، این حدیث را صحیح دانسته است.

(۲) همان طور که یهودیان که در پی عیب جویی بر مسلمانان بودند، دریافتند که گفتن "آنچه الله و محمد بخواهند"، درست نیست؛ اگرچه خود، مرتکب عمل بدتری شده، به الله شرک آورده، می گفتند: عزیر پسر خداست! پناه بر الله! برخی از متعصبان مذهبی نیز همین روی کرد را دارند و نصوص دینی را آن گونه که بخواهند، معنا می کنند و حتی فهم خود از نصوص را به همان سمت و سویی سوق می دهند که میلشان است.

۳- مردی به رسول الله ﷺ گفت: «آنچه الله و شما بخواهید». رسول الله ﷺ فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نَدًّا»؛ یعنی: «آیا مرا با الله شریک ساختی؟ پس وضعیت کسی که در اشعارش رسول الله ﷺ را تکیه گاه خود در دنیا و آخرت می داند و از ایشان می خواهد که دستش را بگیرند، چگونه خواهد بود؟^(۱)

۴- گفتن «آنچه الله و محمد بخواهند»، شرک اکبر نیست؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمود: «... من [به دلایلی] تا کنون شما را از آن منع نمی کردم».^(۲)

۵- خواب نیک، شعبه ای از وحی است.^(۳)

۶- خواب نیک، در پاره ای از موارد، سبب حکم شرعی بوده است.^(۴)



(۱) اشاره ی مؤلف رحمه الله به اشعار شرک آمیزی است که بوسیله در البرده آورده است. در هر حال، برخی از شاعران، در مدح رسول الله ﷺ غلو کرده و اشعار شرک آمیزی درباره ی ایشان سروده اند؛ در حالی که الله متعال، آن بزرگوار را با عناوینی چون بنده و رسول خویش، گرامی داشته است؛ پس بهترین توصیف در شأن محمد مصطفی ﷺ، این است که او را بنده و فرستاده ی الله بدانیم.

(۲) زیرا اگر گفتن این عبارت شرک اکبر بود، هیچ دلیلی وجود نداشت که رسول الله ﷺ از گفتنش منع نکند.

(۳) در صحیح بخاری، ش: ۷۰۱۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۲۶۳ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ الثُّبُوتِ»؛ یعنی: «خواب مؤمن، بخشی از چهل و شش بخش نبوت است».

(۴) همچنانکه رسول الله ﷺ خواب عبدالله بن زید بن ثعلبه بن عبدالله انصاری رحمه الله درباره ی نحوه ی اذان را مقرر فرمود.

باب (۴۵): دشنام دادن به زمانه، ناسزاگویی به الله متعال است

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [البجائیة: ۲۴].
 «(منکران رستاخیز) گفتند: زندگی و حیاتی جز زندگی دنیوی ما وجود ندارد که (گروهی) می‌میریم و (گروهی) زندگی می‌کنیم و فقط روزگار است که ما را هلاک می‌کند؛ آنان فقط در گمان و پندار (بی‌اساس) به‌سر می‌برند».

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُؤْذِنُنِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، أُقْلِبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ؛ یعنی: «الله متعال می‌فرماید: آدمی‌زاد مرا می‌آزارد؛ بدین‌سان که به روزگار دشنام می‌دهد، در حالی که من [گرداننده‌ی] روزگار هستم و شب و روز را می‌گردانم».

و در روایتی دیگر آمده است: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ؛ یعنی: «به زمانه دشنام ندهید؛ زیرا الله، [گرداننده‌ی] زمانه است».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از ناسزا گفتن به زمانه یا روزگار.
- ۲- دشنام دادن به زمانه را ناسزاگویی به الله صلی الله علیه و آله و سلم نامید.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸۲۶؛ صحیح مسلم، ش: ۲۲۴۶. گفتنی است: در روایت بخاری رحمته الله علیه، لفظ «يَبْدِي الْأَمْرَ» نیز آمده است.

۳- دقت در این مطلب که فرمود: «من زمانه هستم».^(۱)

۴- گاهی انسان بدون قصد قلبی یا بدون اینکه متوجه باشد، به الله ناسزا می‌گوید.

باب (۴۶): حکم استفاده از نام‌ها و عناوینی چون:

قاضی القضاة [، شاهنشاه] و امثال آن

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۲) آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَخْنَعَ إِسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تُسَمَّى مَلِكَ الْأَمْلاكِ، لَا مَالِكَ إِلَّا اللَّهُ». یعنی: «زشت‌ترین و حقیرترین نام در نزد الله، آن است که کسی خود را شاهنشاه بنامد؛ در حالی که مالک مطلق و شاهنشاه، فقط الله متعال است».

سفیان رحمته الله گوید: مانند شاهنشاه.

و در روایتی آمده است که فرمود: «أَغْيَضُ رَجُلٍ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَحَبُّهُ»^(۳) یعنی: «مبغوض‌ترین و فرومایه‌ترین فرد در نزد الله در روز قیامت، کسی است که شاهنشاه نامیده شود».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- نهی از نامگذاری خود به شاهنشاه [یا راضی شدن به اینکه دیگران، این نام را روی انسان بگذارند].

(۱) یعنی باید دقت داشت که الله تعالی، مدبر و گرداننده‌ی روزگار است، نه خود زمانه.

(۲) ر.ک: صحیح بخاری، ش: ۶۲۰۵، ۶۲۰۶؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۴۳.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۲۱۴۳؛ سنن الترمذی، ش: ۲۸۳۷؛ و سنن أبی داود، ش: ۴۹۶۱.

۲- همانطور که سفیان گفت: شاهنشاه، معادل **ملك الأملاك** در زبان

عربی است.^(۱)

۳- توجه به اینکه از به کار بردن چنین واژه‌هایی به شدت منع شده است؛

حتی اگر معانی واقعی آنها مدنظر نباشد.^(۲)

۴- درک این مطلب که این نهی، به خاطر الله متعال است.^(۳)

باب (۴۷): احترام گذاشتن به نام‌های الله ﷻ و تغییر دادن نام به همین منظور

از ابوشریح رضی الله عنه روایت است که کنیه‌اش «ابوالحکم» بود. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكَمُ، وَإِلَيْهِ الْحُكْمُ، فَلَمْ تُكْنِ أَبَا الْحَكَمِ» یعنی: «فقط الله، حکم است و حکم و داوری از آن اوست». ابوشریح رضی الله عنه عرض کرد: قوم من آن‌گاه که در چیزی دچار اختلاف می‌شدند، نزد می‌آمدند و من در میانشان داوری می‌کردم و هر دو طرف دعا، به قضاوت می‌راضی می‌شدند. رسول الله ﷺ فرمود: «این، خیلی خوب است! اما آیا پسری

(۱) همان‌طور که پیشتر بیان شد، هر واژه‌ای که چنین معنایی داشته باشد، اطلاق آن بر انسان، جایز نیست.

(۲) قاضی در زبان عربی به معنای حاکم نیز می‌آید؛ لذا به کار بردن عناوینی چون: سلطان السلاطین، و حاکم الحکام و شاه شاهان یا شاهنشاه، ناجایز است. همان‌طور که مؤلف رحمته الله علیه اشاره کرده، از آنجا که این نهی، شدید و مطلق می‌باشد، لذا استعمال چنین واژه‌هایی حتی با مقاصد دیگر نیز نارواست؛ اگرچه برخی از علما گفته‌اند: ناگفته نماند که استعمال واژه‌ی قاضی القضاة به صورت مقید، - مثلاً قاضی القضاة در فقه یا قاضی القضاة مصر - ایرادی ندارد؛ زیرا در چنین مواردی، واژه‌ی قاضی القضاة به صورت مقید آمده است، در صورتی که حکم و قضاوت الهی، مطلق و فراگیر است و مقید به چیزی نیست. البته اگر خود فرد به چنین عنوانی راضی شود یا آن را بر خود بگذارد، خالی از اشکال نیست. والله اعلم.

(۳) زیرا در حدیث تصریح شده که فرمانروای مطلق و شاهنشاه، فقط الله متعال است.

داری؟» پاسخ داد: بله، به نام‌های: شریح، مسلم و عبدالله. رسول الله ﷺ فرمود: بزرگترینشان کدام است؟» گفت: شریح. رسول الله ﷺ فرمود: «پس تو ابوشریح هستی». [روایت ابوداود و دیگران^(۱)]

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- احترام گذاشتن به نام‌ها و صفات الله؛ هرچند مفهوم آنها منظور نباشد.^(۲)

۲- تغییر نام به خاطر احترام اسم‌ها و صفات الله.

۳- برای پسوند کنیه، نام بزرگترین فرزند انتخاب می‌شود.



باب (۴۸): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا هر آنچه که در آن، نام و یاد الله باشد

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٥﴾﴾ [التوبة: ۶۵]. «و اگر آنان را بازخواست کنی - که چرا چنین گفتید و چنین کردید- می‌گویند: ما فقط

(۱) سنن أبی داود، ش: ۴۹۵۵؛ و سنن النسائی، ش: ۵۳۷۸. آلبنی رحمه الله این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: الإرواء، ش: ۲۶۸۲، المشكاة، ش: ۴۷۶۶. و نیز: صحیح سنن أبی داود، ش: (۴۹۵۵، ۴۱۴۵) و صحیح سنن النسائی، ش: ۴۹۸۰.

(۲) نام‌هایی چون الله، الرحمن و رب العالمین را که مختص الله متعال است، تحت هیچ شرایطی جایز نیست که بر کسی دیگر اطلاق شود؛ اما اطلاق سایر نام‌ها بر انسان‌ها رواست، البته بدین شرط که هدف، فقط نامیدن فرد باشد و نه مفهوم یا صفتی که از آن اسم برداشت می‌شود. با این حال، بهتر است که به‌خاطر رعایت احترام نام‌های الله، از نام‌گذاری مخلوق به چنین نام‌هایی بدون واژه‌ی "عبد" یا "غلام" در ابتدای این نام‌ها خودداری کنیم.

شوخی و بازی می‌کردیم. بگو: آیا الله، و آیات و فرستاده‌اش را به مسخره می‌گیرید؟».

از ابن عمر و محمد بن کعب و زید بن اسلم و قتاده روایتی بدین مضمون وارد شده است که مردی در غزوه‌ی تبوک گفت: ما شکم‌گنده‌تر، و دروغگوتر و بزدل‌تر از اینها^(۱) در هنگام نبرد سراغ نداریم. عوف رضی الله عنه به او گفت: دروغ گفتی و تو منافق هستی. آنچه را که گفتی به اطلاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسانم. عوف رضی الله عنه به همین منظور نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت و دریافت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توسط وحی، از این موضوع باخبر شده است. آن مرد- که چنین سخنانی گفته بود- نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ایشان تازه سوار مرکبش شده بود و قصد داشت حرکت کند؛ گفت: ای رسول خدا! ما با هم شوخی می‌کردیم تا از مشقت راه بکاهیم و هدف دیگری نداشتیم.

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: گویا اینک آن مرد را می‌بینم که خود را به ریسمان پالان شتر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چسبانده بود و پاهایش روی زمین کشیده می‌شد و عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت: ما، مزاح می‌کردیم و از هر دری سخنی می‌گفتیم؛ و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به او می‌فرمود: ﴿أَبِاللَّهِ وَعَآيَتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾ «آیا الله، و آیات و فرستاده‌اش را به مسخره می‌گیرید؟». رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن مرد توجه نمی‌کرد و بی‌آنکه چیزی بگوید، فقط همین آیه را تکرار می‌نمود.

(۱) منظورش، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش بودند!

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- مسأله‌ی خیلی مهم، اینکه به شوخی گرفتن مسایل مربوط به الله و شریعت، کفر محسوب می‌شود.^(۱)
- ۲- از این آیه، چنین برداشت می‌شود که فرقی نمی‌کند که گوینده‌ی چنین سخنانی، چه کسی باشد.
- ۳- سخن چینی با خیرخواهی برای الله و رسولش، تفاوت دارد.^(۲)
- ۴- عفو و گذشت مورد پسند الله، با نکوهش دشمنان الله و شدت برخورد با آنان، بسیار متفاوت است.
- ۵- برخی از عذرخواهی‌ها، ناموجه و غیرقابل قبول است.

باب (۴۹): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَدْفَنُهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَيْنَ رُجْعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُوَّ لِلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ﴾ [فصلت: ۵۰].

ترجمه: «و اگر پس از سختی و رنجی که به او رسیده، از سوی خویش نعمت و بخشایشی به او بچشانیم، به‌طور قطع می‌گوید: این نعمت و خوشی، حق من است و گمان نمی‌کنم قیامت برپا گردد و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده

(۱) از آفت‌هایی که امروزه دامن‌گیر مسلمانان شده، این است که برخی، مقدسات را به بازی گرفته و به جای استفاده‌ی مناسب از امکاناتی چون تلفن همراه، پیامک‌هایی میان یکدیگر رد و بدل می‌کنند که حاوی مطالبی اهانت‌آمیز به خدای متعال است! پناه بر الله!

(۲) در سخن چینی، آفت‌هایی است که بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ اما عوف علیه السلام که برای الله و رسولش خیرخواهی کرد و آن موضوع را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند، در پی تعظیم شعایر الهی و جلوگیری از آن منکر بزرگ بود.

شوم، شکی نیست که نزدش وضعیت خوبی خواهم داشت. به یقین ما، کافران را از اعمالی که انجام می‌دادند، آگاه می‌سازیم و به‌طور قطع از عذاب سخت به آنان می‌چشانیم».

مجاهد، در تفسیر: ﴿هَذَا لِي﴾ می‌گوید: یعنی این، نتیجه‌ی عمل و شایستگی من است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: یعنی از جانب خودم می‌باشد.^(۱)
 الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸].
 «قارون» گفت: جز این نیست که به خاطر علم و دانشی که دارم، مال و ثروت یافته‌ام».

قتاده در تفسیر این آیه می‌گوید: «مفهومش این است که قارون، کسب آن‌همه ثروت را نتیجه‌ی علم و دانش خویش در زمینه‌ی کسب مال و ثروت دانست».

و برخی دیگر از علما گفته‌اند: «گویا می‌گفت:» خداوند می‌دانست که شایسته‌ی این ثروتم؛ پس به من ثروت داد». و این، به مفهوم سخن مجاهد رحمته الله علیه می‌باشد که: «(قارون گفت:) به‌خاطر شرافت و بزرگواری به این ثروت دست یافته‌ام».

(۱) اگر انسان، نعمتی را نتیجه‌ی تلاش و شایستگی خود بداند، مرتکب شرک در ربوبیت شده است و چنانچه آن را در عین حال که از سوی الله می‌داند، حق خویش بپندارد و نه صرفاً فضل و لطف الله، به نوعی خودبزرگ‌بینی یا نقص در عبودیت دچار شده است. در هر حال شایسته است که انسان، به‌خاطر نعمت‌هایی که الله به او ارزانی داشته است، سپاس‌گزار الله باشد؛ گفتنی است: ارکان شکر و سپاس‌گزاری عبارتند از:

- اعتراف قلبی به نعمت و لطف الله.
- شکر و ثنای زبانی الله.
- شکر و سپاس عملی؛ یعنی اعمالی انجام دهد که مایه‌ی رضایت پروردگار منعم باشد.

ابوهريره رضي الله عنه مى گويد: رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى بَدَأَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَأَتَى الْأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: لَوْ أَنَّ حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ فَأَعْطَنِي لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ: الْإِبِلُ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ هُوَ شَكٌّ فِي ذَلِكَ إِنَّ الْأَبْرَصَ وَالْأَقْرَعَ، قَالَ: أَحَدُهُمَا الْإِبِلُ وَقَالَ الْآخَرُ الْبَقَرُ فَأَعْطَنِي نَاقَةً عَشْرَاءَ فَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا وَآتَى الْأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ شَعْرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَدَّرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ وَأَعْطَنِي شَعْرًا حَسَنًا قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقَرُ قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا وَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا وَآتَى الْأَعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَردَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْغَنَمُ فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا فَأَنْتَجَ هَذَانِ وَوَلَدَ هَذَا فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مَسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَا بَلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبْلُغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي فَقَالَ: لَهُ إِنَّ الْحَقُوقَ كَثِيرَةٌ فَقَالَ: لَهُ كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْدُرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ وَآتَى الْأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ: لِهَذَا فَردَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ وَآتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مَسْكِينٌ وَأَبْنُ سَبِيلٍ وَتَقَطَّعَتْ بِي الْجِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَا بَلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بَكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ شَاةً أَتَبْلُغُ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَردَّ اللَّهُ بَصَرِي وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي فَخُذْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَحَدْتَهُ لِلَّهِ فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتَلَيْتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ

وَسَخَطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». [متفق علیه]^(۱) یعنی: رسول الله ﷺ فرمود: «سه نفر در بنی اسرائیل بودند که یکی از آنها بیماری پس داشت و دیگری، کچل بود و سومی نابینا؛ الله متعال اراده کرد که آنها را بیازماید. پس فرشته‌ای به سوی آنان فرستاد. فرشته نزد پس آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا، و برطرف شدن این عیب که باعث نفرت و دوری مردم از من شده است. فرشته دستی بر او کشید و بیماری‌اش برطرف شد و رنگ و پوست زیبایی به او عطا گردید. سپس فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: شتر یا گاو. (راوی، در این باره شک کرده است). پس شتری آ بستن، به او داد و گفت: الله در آن برایت برکت دهد.

سپس فرشته نزد مرد کچل آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: موی زیبا و رفع این عیب که باعث نفرت مردم از من، شده است. فرشته دستی بر سرش کشید. در نتیجه کچلی‌اش برطرف شد و مویی زیبا به او عطا گردید. آن‌گاه فرشته پرسید: کدامین مال نزد تو محبوب‌تر است؟ گفت: گاو. پس گاوی آ بستن به او عطا کرد و گفت: الله در آن برایت برکت دهد.

سرانجام نزد نابینا آمد و گفت: محبوب‌ترین چیز نزد تو چیست؟ گفت: اینکه الله بینایی‌ام را به من بازگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دستی بر چشمانش کشید و خداوند، بینایی‌اش را به او بازگردانید. آن‌گاه فرشته پرسید: محبوب‌ترین مال نزد تو چیست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندی آ بستن به او عطا کرد. سپس آن شتر و گاو و گوسفند، زاد و ولد کردند؛ به گونه‌ای که نفر اول، صاحب یک دره پر از شتر؛ و دومی، صاحب یک دره پر از گاو؛ و سومی، صاحب یک دره پر از گوسفند شد.

(۱) صحیح بخاری، ش: ۳۴۶۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۶۴.

سپس فرشته به شکل آدم پیس، نزد اولی رفت و گفت: فقیر و مسافری غریب و در راه مانده‌ام و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، پس از الله امیدم به توست تا به من کمک کنی که به مقصد برسم. از تو می‌خواهم به‌خاطر همان ذاتی که به تو رنگ و پوست زیبا و مال فراوان عنایت کرده است، شتری به من بدهی تا به‌وسیله‌ی آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: تعهدات و حقوق زیادی بر عهده‌ی من است - و نمی‌توانم به تو کمک کنم -.

فرشته گفت: گویا تو را می‌شناسم؛ آیا تو همان فرد پیس و فقیر نیستی که مردم از تو متنفر بودند و الله متعال همه چیز به تو عنایت کرد؟ گفت: این اموال را پشت به پشت از نیاکانم به‌ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را به همان وضعیت اول برگرداند.

آن‌گاه فرشته، به شکل فرد مبتلا به کچلی، نزد دومین نفر رفت و سخنانی را که به اولی گفته بود، به او نیز گفت. او، همان پاسخی را داد که اولی داده بود. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گویی، الله تو را به وضعیت اول برگرداند.

سپس فرشته، به شکل همان مرد نابینا نزد او رفت و گفت: مردی مسکین و مسافری غریب و چیزی ندارم که به مقصد برسم. امروز، بعد از خدا، امیدم به توست که به من کمک کنی تا به مقصد برسم. به‌خاطر همان ذاتی که بینایی‌ات را به تو برگرداند، گوسفندی به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابینا بودم؛ الله، بینایی‌ام را به من باز گردانید. هرچه می‌خواهی، بردار و هرچه می‌خواهی، بگذار. سوگند به الله که امروز هرچه برداری، به‌خاطر رضای الله، از تو دریغ نخواهم کرد. فرشته گفت: مالت را نگاه‌دار. شما مورد آزمایش قرار گرفتید؛ الله، از تو خوشنود و از دوستانت، ناراض شد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۵۰] سوره‌ی فصلت.
- ۲- تفسیر جمله‌ی: ﴿لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي﴾ در آیه‌ی مذکور.
- ۳- تفسیر جمله‌ی: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ [در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی قصص].
- ۴- پندهای آموزنده‌ی این داستان شگفت‌آور.

باب (۵۰): درباره‌ی این سخن پروردگار متعال که می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا ءَاتَاهُمَا صَلَاحًا جَعَلَا لَهُوَّ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾
 ﴿۱۹۰﴾ [الأعراف: ۱۹۰].

ترجمه: «و چون فرزند شایسته‌ای به آن دو بخشید، (موجودات دیگر را) در آنچه (الله) بدیشان عطا نمود، (مؤثر دانستند و) برای پروردگار شریکانی قرار دادند. الله از آنچه شریکش قرار می‌دهند، برتر و والاتر است.»

ابن حزم رحمته الله گفته است: علما اتفاق نظر دارند که نام‌گذاری با کلمه‌ی «عبد» [یا غلام]، وقتی نسبت آن به غیر الله باشد، حرام است. جز نام عبدالمطلب.^(۱)

(۱) یعنی نام‌گذاری به نام‌هایی مثل عبدالرضا، یا غلام‌رضا و عبدالحسین یا غلام‌حسین، ناجایز است. و اما اینکه ابن حزم رحمته الله نام عبدالمطلب را مستثنا دانسته است، به سبب اختلاف علما در این باره می‌باشد؛ یعنی علما بر اینکه چنین نامی، جایز یا ناجایز است، اجماع ندارند. دلیل کسانی که این نام را جایز دانسته‌اند، این است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»؛ یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطلب هستم». [ر.ک: صحیح بخاری، ش: (۲۸۶۴، ۲۸۷۴، ۲۹۳۰، ۳۰۴۲، ۴۳۱۵، ۴۳۱۶)؛ و مسلم، ش: ۱۷۷۶ به نقل از براء بن عازب رضی الله عنه] این دسته از علما گفته‌اند: اگر این نام ناجایز بود، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نمی‌فرمود؛ اما آن دسته از علما که این نام را ناجایز دانسته‌اند، گفته‌اند: این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، خبری است، نه حکمی؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله

و از ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیه، روایت شده که وقتی حواء حامله گردید، ابلیس نزد آدم و حواء آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم. اینک سخن مرا بپذیرید و اسم فرزندان را «عبدالحرث» بگذارید و گرنه برای او شاخ‌هایی همچون شاخ‌های بز کوهی، درست می‌کنم که وقتی به دنیا می‌آید، شکم مادرش را پاره کند؛ و چنین و چنان می‌کنم - و تهدید کرد. - آنها نپذیرفتند و فرزندان مرده به دنیا آمد. بار دیگر حامله شد. شیطان دوباره نزدشان آمد و پیشنهاد خود را تکرار کرد. باز هم نپذیرفتند و فرزندان مرده به دنیا آمد. بار سوم حامله گردید. شیطان باز هم آمد و تهدید خود را تکرار نمود. محبت فرزند بر آنها غالب گردید و پذیرفتند و نام او را عبدالحرث گذاشتند. به همین خاطر است که الله متعال فرمود: ﴿جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا﴾ «... (موجودات دیگر را) در آنچه (الله) بدیشان عطا نمود، (مؤثر دانستند و) برای پروردگار شریکانی قرار دادند».

[روایت ابن ابی حاتم]

همچنین ابن ابی حاتم با سند صحیح، تفسیر قتاده را در مورد این آیه چنین آورده است که منظور از شرک آورده به الله در اینجا، شرک در اطاعت یا حرف شنوی است، نه شرک در عبادت.

همچنین نظر مجاهد را در مورد ﴿لَئِنْ ءَاتَيْنَا صَٰلِحًا﴾ آورده که گفته است: آنها بیم داشتند که نوزادشان به جای انسان، در شکل چیزی دیگر

خبر داده که جدش، عبدالمطلب می‌باشد. همچنانکه بنی عبدمناف را هم با همین نام و عنوان صدا می‌زد؛ در صورتی که نام "عبدمناف" را مستثنا نکرده‌اند؛ لذا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله خود را فرزند عبدالمطلب خواند، دلیل بر جواز این اسم نیست. و همین، صحیح‌تر به نظر می‌رسد. والله اعلم.

متولد شود. نظیر همین مطلب از حسن بصری^(۱) و سعید و دیگران نیز روایت شده است.

(۱) گفتی است: روایت صحیح از حسن بصری^(ع) این است که منظور از دو نفری که به الله شرک ورزیدند، دو نفر از آدمیان هستند؛ نه آدم و همسرش. [ر.ک: تفسیر امام ابن کثیر^(ع)، ذیل همین آیه.] امام محمد صالح العثیمین^(ع) بطلان و نادرستی این روایت را از چند جهت بیان نموده است:

- چنین روایتی در هیچ خبر صحیحی از پیامبر^(ص) ثابت نشده و ابن حزم^(ع) نیز این روایت را ساختگی قلمداد کرده است.
- اگر این قصه در رابطه با آدم و حواء باشد، از دو حال، خارج نیست: یا آن دو، از این شرک توبه کرده‌اند و یا بر همان حالت مرده‌اند. ناگفته پیداست که اگر کسی معتقد باشد که حتی یکی از پیامبران نیز بر شرک مرده، سخت در گمراهی است؛ و اگر آدم و حواء از این شرک، توبه کردند، دیگر با حکمت کامل الهی در تناقض است که الله^(ج) این گناهشان را ذکر کند.
- پیامبران به اتفاق همه‌ی علما، از هرگونه شرکی پاک و معصوم بوده‌اند.
- در حدیث شفاعت، آمده است که مردم در روز قیامت «نزد آدم صلوات الله علیه می‌روند و می‌گویند: ای پدر! از الله بخواه که بهشت را برای ما بگشاید. آدم^(ع) می‌گوید: آیا چیزی جز اشتباه پدرتان، شما را از بهشت اخراج کرد؟» [ر.ک: صحیح مسلم، ش: ۱۹۵] لذا عذری که می‌آورد خوردن میوه‌ی ممنوعه می‌باشد، نه آنچه در این روایت آمده است. یعنی اگر مرتکب شرک می‌شد، همین عذر را به میان می‌آورد.
- در این داستان آمده است که: «شیطان نزدشان آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم». و کسی که قصد فریفتن دارد، چنین عبارتی نمی‌گوید؛ زیرا آن دو به دشمنی ابلیس پی برده، سخنش را نمی‌پذیرفتند؛ کسی که قصد فریفتن دارد، از روش و عبارتی استفاده می‌کند که خود را به طرف مقابلش نزدیک نماید تا حرفش را بپذیرند.
- در این روایت ساختگی آمده است که شیطان تهدیدشان کرد که اگر حرفش را نپذیرند، برای "فرزندشان، شاخ‌هایی همچون شاخ‌های بز کوهی، درست خواهد کرد". اگر آن دو، این تهدید شیطان را باور کرده باشند، بدین معناست که به شرک در ربوبیت دچار شده‌اند؛ زیرا چنین کاری از شیطان ساخته نبود. حال آنکه پیامبران از هرگونه شرکی، پاک و معصوم بوده‌اند. حالت دوم، این است که آن دو این تهدید را باور نکرده‌اند؛ پس دلیلی نداشت که به تهدیدش ترتیب اثر دهند و نام فرزندشان را عبدالحارث بگذارند. لذا این هم یکی دیگر از تناقضات موجود در این روایت است.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- حرام بودن اضافه کردن کلمه‌ی عبد [یا غلام] به غیر الله، در نام‌گذاری.
- ۲- تفسیر آیه‌ی [۱۹۰] سوره‌ی اعراف.
- ۳- همین نام‌گذاری که ناخواسته و بدون قصد بود، شرک نامیده شد.
- ۴- داشتن دختر [و پسر] سالم و نیکوکار، نعمتی خداوندی است.
- ۵- گذشتگان نیک، فرق شرک در طاعت و فرمانبرداری با شرک در عبادت را بیان داشته‌اند.



باب (۵۱): درباره‌ی این فرموده‌ی الله ﷻ که: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰].

ترجمه: «و بهترین نام‌ها از آن الله است. پس او را با این نام‌ها بخوانید و کسانی را که درباره‌ی نام‌هایش کج‌روی می‌کنند، رها کنید».

ابن ابی حاتم رحمه الله نظر ابن عباس رضي الله عنهما را در این مورد آورده است که ﴿يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ یعنی شرک می‌ورزند.

• الله متعال در پایان این آیه می‌فرماید: ﴿فَتَعَلَى اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۰]. یعنی: «الله از آنچه شریکش قرار می‌دهند، برتر و والاتر است». شاهد اینجاست که در پایان آیه، واژه‌ی ﴿يُشْرِكُونَ﴾ آمده که جمع است؛ و اگر منظور، آدم و حواء بودند، باید «يُشْرِكَانِ» می‌آمد.

علامه محمد صالح العثیمین رحمه الله در ادامه می‌افزاید: «همه‌ی این دلایل، بیانگر بطلان این روایت است؛ لذا موضوع ارتکاب شرک از سوی آدم و حواء، بی‌اساس؛ و اعتقاد به چنین موضوعی، نارواست». [ر.ک: القول المفید علی کتاب التوحید، صص ۵۶۹-۵۷۰؛ دارالفجر للتراث] البته آن دسته از علما که به این روایت توجه کرده‌اند، کوشیده‌اند تا به نحوی، با تکیه بر تفاوت انواع شرک، این اتهام را از آدم علیهما السلام دور کنند؛ در صورتی که نقد این روایت، راه را کوتاه می‌کرد و روشن می‌شد که مراد آیه از کسانی که شرک ورزیدند، افرادی از نسل آدم بودند؛ نه خود آدم و همسرش.

همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که مشرکان، اسم بت «لات» را از «إله»؛ و «عزّا» را از «عزیز» گرفته‌اند.

و از اعمش درباره‌ی کج‌روی و الحاد در نام‌های الله، روایت است که: «آنچه را که جزو نام‌های الله نیست، بر آن می‌افزایند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- اثبات نام‌های الله.^(۱)
- ۲- نام‌های الله، موصوف به حسنی هستند.^(۲)
- ۳- دستور به اینکه الله را با این نام‌ها بخوانیم.^(۳)
- ۴- کنار نهادن [راه] جاهلان منحرف و ملحدی که در نام‌های الله، دچار انحراف شده‌اند.
- ۵- شرح و توضیح مفهوم الحاد در نام‌های الله.^(۴)
- ۶- وعید به کسی که در نام‌های الله، الحاد بورزد یا کج‌روی کند.

(۱) یعنی الله متعال، دارای نام‌هایی است.

(۲) یعنی در کمال نیکی و زیبایی؛ به عبارت دیگر: برترین نام‌ها هستند.

(۳) خواندن یا دعا کردن، بر دو نوع است: دعای مسألت (=درخواست)، و دعای عبادت.

(۴) الحاد در نام‌های الله یا انحراف در این زمینه بر چند گونه است:

- انکار اسم یا صفتی که ثابت شده است.
- اثبات نام یا صفتی برای الله که ثابت نشده است.
- تشبیه خالق به مخلوق، یا بر عکس؛ بر اساس تشابه لفظی. مثلاً گفته شود: الله، سمیع و شنواست؛ و انسان هم سمیع و شنواست؛ آن‌گاه از این اشتراک لفظی، چنین نتیجه‌گیری گردد که نعوذ بالله، الله متعال و انسان، در شنوایی، شبیه یکدیگرند! در صورتی که صفات ثابت برای الله، بر مفاهیمی دلالت دارند که شایسته‌ی الله سبحانه و تعالی می‌باشد؛ و در رابطه با مخلوق به‌گونه‌ای است که شایسته‌ی مخلوق است.
- از نام‌های الله، اسم‌هایی برای بت‌ها ساخته شود؛ مانند اسم لات که از اسم «اله» ساخته‌اند.

باب (۵۲): ممنوعیت گفتن: "سلام بر خدا"

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: وقتی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندیم، [در تشهد] می گفتیم: «السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَى جِبْرِيلَ، السَّلَامُ عَلَى فُلَانٍ وَفُلَانٍ» [یعنی: سلام بر خدا از سوی بندگانش؛ سلام بر فلانی و فلانی - جبرئیل و میکائیل -]؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «نگویید: سلام بر خدا! همانا الله، خود سلام (و منشأ سلامتی) است». ^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- شرح و توضیح واژه‌ی "سلام".
- ۲- سلام، نوعی دعا و عرض ادب است.
- ۳- گفتن سلام بر خدا، شایسته [و روا] نیست.
- ۴- بیان علت این ممنوعیت. ^(۲)
- ۵- آگاه ساختن صحابه رضی الله عنهم از اینکه اینگونه سلام گفتن و عرض ادب، شایسته‌ی الله نیست.

(۱) صحیح بخاری، ش: (۸۳۱)، ۶۱۳۰، ۶۳۲۸؛ و مسلم، ش: ۴۰۲ به روایت: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

(۲) زیرا همان طور که در حدیث آمده، الله، خود سلام و منشأ سلامتی است.

باب (۵۳): این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز»

در صحیح [بخاری و مسلم] آمده است که ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ؛ لِيُعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لَا مُكْرَهَ لَهُ»؛^(۱) یعنی: «هیچ یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد، زیرا هیچ کس نمی تواند الله را - به کاری - مجبور سازد». در روایتی از مسلم آمده است: «وَلَكِنْ لِيُعْزِمَ وَلِيُعْظِمَ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ»؛ یعنی: «بلکه باید با اصرار و پافشاری و به جزم دعا نماید و رغبت و امیدش را بزرگ و جدی نشان دهد؛ زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی باشد».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از استئنا [یا شرط گذاشتن] در دعا.
- ۲- بیان علت نهی.^(۲)
- ۳- فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «لِيُعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ»، بدین معناست که در دعا باید، جدیت و اصرار ورزید.
- ۴- همچنین فرمود: «(در دعا باید) رغبت و امید را بزرگ و جدی نشان داد».

(۱) صحیح بخاری، ۶۳۳۹؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۶۷۹.

(۲) عبارت «اگر خواستی»، به کسی گفته می شود که گویا تحت فرمان و یا مجبور است؛ لذا از به کار بردن این عبارت در دعاها، پرهیزید.

۵- و نیز علت این امر، بیان شد.^(۱)

باب (۵۴): نهی از گفتنِ واژه‌ی ارباب در رابطه با صاحب‌کار و...

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعَمَ رَبِّكَ، وَضَيَّ رَبِّكَ وَلَيَقُلْ: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ عَبْدِي، أَمَّتِي وَلَيَقُلْ فَتَاتِي، فَتَاتِي، غُلَامِي»؛ یعنی: «هیچ‌یک از شما به غلامش نگویید: به ارباب خود غذا بده؛ برای ارباب خود آب وضو بیاور. بلکه [خدمت‌کار و غلام] باید- به جای استفاده از الفاظی چون: ارباب- از عناوینی مثل آقای من، یا مولای من استفاده کند. همچنین شما خطاب به آنها نگویید: بنده‌ی من! کنیز من! بلکه بگویید: پسر! دختر! جوان من!»

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از گفتنِ بنده و کنیز [به خدمت‌کاران]؛
- ۲- غلام یا خدمت‌کار نیز به صاحب [یا صاحب‌کارش] نگویید: ارباب؛ و همین‌طور به او گفته نشود: به اربابت غذا بده.^(۳)
- ۳- صاحب‌کاران، خدمه و زیردستان خود را با الفاظی چون: پسر! یا دختر! صدا بزنند.

(۱) آنجا که فرمود: «زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی‌باشد».

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۵۵۲؛ و مسلم، ش: ۲۴۴۹.

(۳) اگرچه این حکم، نیاز به تفصیل بیشتری دارد، اما این نهی، به منظور حمایت از توحید و جلوگیری از هرگونه‌ی شائبه‌ی شرک است.

- ۴- هر خدمت کاری به صاحب کار خود بگوید: آقای من!
 ۵- توجه به توحید، حتی در قالب واژه‌ها و نحوه‌ی سخن گفتن و استفاده از کلمات.

باب (۵۵): کسی که به واسطه‌ی نام الله چیزی می‌خواهد باید به او داد

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ، فَأَعِيدُوهُ، وَمَنْ سَأَلَ بِاللَّهِ، فَأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ، فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافِئُوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُونَهُ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ»؛ [روایت ابوداود و نسائی با سند صحیح]^(۱) یعنی: «هر که به الله پناه جست، پناهش دهید و هر که به نام الله چیزی درخواست کرد، به او بدهید؛ و هر که شما را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرید؛ و هر که به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن‌قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- پناه دادن به کسی که به نام الله پناه می‌خواهد.
- ۲- پذیرفتن خواسته‌ی کسی که به نام الله چیزی بخواهد.
- ۳- پذیرفتن دعوت.
- ۴- جبران کردن پاداشِ نیکی.

(۱) صحیح الجامع، ش: ۶۰۲۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۲۵۴؛ و صحیح النسائی، از آل‌بانی رحمته الله علیه، ش:

- ۵- کسی که چیزی در بساط ندارد، می‌تواند در حق نیکی‌کننده دعا کند؛ و این، در نوع خود، پاداش یا جبران نیکی است.
- ۶- در این حالت، آن‌قدر برای نیکی‌کننده دعا کند که خودش احساس نماید که نیکی‌اش را جبران کرده است.

باب (۵۶): با توسل به وجه الله، چیزی جز بهشت [و امور اخروی] را نباید درخواست کرد

جابر رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُسْأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلَّا الْجَنَّةُ». [روایت ابوداود]^(۱) یعنی: «با واسطه قرار دادن وجه الله، نباید چیزی جز بهشت را طلبید».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از اینکه با توسل به وجه الله، چیزی غیر از همان مطلوب باارزش و نهایی، درخواست شود.
- ۲- اثبات صفت وجه برای الله.^(۲)

(۱) ضعیف است؛ أبو داود، ش: ۱۶۷۱؛ آل‌بانی رحمته الله در ضعیف الجامع، ش: ۶۳۶۶ این حدیث را ضعیف دانسته است.

(۲) صفت وجه برای الله، در قرآن و سنت، ثابت شده است؛ از جمله‌ی آیات قرآن می‌توان اشاره کرد به: قصص/۸۸؛ رعد/۲۲ و الرحمن/۲۷. اهل تأویل کوشیده‌اند که این صفت را به ذات و اجر و ثواب یا چیزهایی از این قبیل معنا کنند؛ در صورتی که الله متعال در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی الرحمن می‌فرماید: ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (۲۷) یعنی: «و چهره‌ی شکوهمند و گرامی پروردگارت، باقی می‌ماند». ﴿ذُو﴾ در این آیه، صفت ﴿وَجْهُ﴾ می‌باشد؛ نه صفت ﴿رَبِّكَ﴾ لذا وقتی «وجه»، موصوف به شکوه و بزرگی است، نمی‌توان از آن به ثواب یا صرفاً ذات، تعبیر کرد؛ زیرا وجه غیر از ذات است.

باب (۵۷): در رابطه با گفتن: "اگر"

الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَهُنَا﴾ [آمران: ۱۵۴]. «می‌گویند: اگر اختیاری داشتیم، اینجا کشته نمی‌شدیم».

و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا﴾ [آل عمران: ۱۶۸]. «کسانی که نشستند (و در جهاد شرکت نکردند) و درباره‌ی برادرانشان گفتند: اگر از ما فرمان می‌بردند، کشته نمی‌شدند».

در صحیح [مسلم]^(۱) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَحْرَصُ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجَزْ. وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ قُلْ: قَدَّرَ اللَّهُ، وَمَا شَاءَ فَعَلَ، فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ»؛ یعنی: «مشتاق چیزی باش که به نفع توست و از الله، کمک بخواه و عاجز و درمانده نشو. و اگر اتفاقی برای تو افتاد، نگو: اگر چنین می‌کردم، چنین و چنان می‌شد؛ بلکه بگو: الله، این را مقدر کرده و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد؛ زیرا گفتن "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی [۱۵۴ و ۱۶۸] سوره‌ی آل عمران.
- ۲- نهی از گفتن "اگر"، آن‌گاه که مصیبتی به انسان می‌رسد.
- ۳- بیان علت نهی؛ اینکه «گفتن "اگر" دروازه‌ی وسوسه‌ی شیطان را باز می‌کند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۶۴.

۴- راهنمایی به گفتن سخنان نیک.^(۱)

۵- دستور به اینکه باید مشتاق چیزی بود که سودمند است و در عین حال، باید از الله کمک خواست.

۶- نهی از تنبلی یا ناتوانی و سستی کردن.^(۲)

باب (۵۸): نهی از دشنام دادن به باد

ابی بن کعب رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرْتُ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرْتُ بِهِ»؛ [ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است].^(۳) یعنی: «به باد دشنام ندهید و هرگاه بادی را دیدید که نمی پسندید، بگویید: اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرْتُ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرْتُ بِهِ».^(۴)

(۱) اینکه انسان در چنین شرایطی بگوید: «اللّه، این را مقدّر کرده است و هرچه بخواهد، به انجام می‌رساند».

(۲) آنجا که فرمود: «عاجز و درمانده نشو».

(۳) صحیح الجامع، ش: ۷۳۱۵؛ صحیح الأدب المفرد، از آلبنانی رحمته الله، ش: ۵۵۴.

(۴) ترجمه‌ی دعا: «یا الله! من، خیر این باد و نیز خیر آنچه را که در آن می‌باشد و خیر و منفعتی را که این باد به آن مأمور شده است، از تو درخواست می‌کنم و از شرّ این باد و شرّ آنچه در آنست و نیز از شرّی که این باد به آن مأمور شده است، به تو پناه می‌برم».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از دشنام دادن باد.
- ۲- روی آوردن به دعا و سخنان نیک، هنگام مشاهده‌ی امری ناگوار.
- ۳- باد مأموریت دارد.
- ۴- باد، گاهی مأموریت نیک و گاهی مأموریت بد دارد.

باب (۵۹): درباره‌ی بدگمانی به الله

الله متعال می‌فرماید: ﴿يُظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴]. «درباره‌ی الله گمان‌های نادرستی همچون گمان‌های دوران جاهلیت داشتند و می‌گفتند: آیا- پیروزی و- کاری به دست ماست؟ بگو: همه‌ی کارها به دست الله است».

و می‌فرماید: ﴿الظَّالِمِينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ [الفتح: ۶]. «و نیز مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به الله گمان بد دارند، عذاب نماید. پیشامدهای بد روزگار بر آنان باد!».

ابن‌القیم رحمته در تفسیر آیه‌ی نخست گفته است: گمان بدی که در اینجا بدان اشاره گردید، متعلق به منافقان است؛ آنها گمان می‌کردند که الله، پیامبرش را یاری نمی‌رساند و به‌زودی دعوت رسول‌الله صلی الله علیه و آله از میان خواهد رفت. بدین‌سان هم حکمت الله را انکار می‌کردند و هم تقدیر را؛ و هم این را که الله، به پیامبرش یاری خواهد رساند و دینش را بر سایر ادیان پیروز خواهد کرد. این، بدگمانی به الله متعال است؛ زیرا با حکمت و وعده‌های او، سازگاری ندارد. آری! گمان به اینکه خداوند عز و جل، باطل را آن‌چنان بر حق چیره می‌گرداند که حق از میان می‌رود؛ انکار آنچه که به قضا و قدر الهی به

انجام می‌رسد نیز بدگمانی به الله متعال است. در مقدرات الهی حکمت‌هایی است که الله ﷻ به‌خاطر آن، شایسته‌ی حمد و ستایش است؛ لذا انکار این حکمت‌ها یا تهی دانستن این مقدرات از حکمت‌های الهی، همان گمانی است که کافران نسبت به الله داشتند: ﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷]. «این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!».

بسیاری از مردم، در مسایل و اتفاقاتی که برایشان روی می‌دهد، به الله گمان بد دارند! کسی، از این آفت درامان نمی‌ماند، مگر آن‌که الله را با نام‌ها و صفاتش بشناسد و لوازم حکمت و حمد و ستایش پروردگار را دریابد و بداند که همه‌ی کارهایش مبتنی بر حکمتی ستودنی است.

هر خردمندی که خیرخواه خویش است، باید بدین نکته توجه داشته باشد و به سوی الله باز گردد؛ و آن‌که به پروردگارش گمان بد داشته است، باید از او آمرزش بخواهد. با نگاهی به روی کرد و وضعیت اعتقادی مردم، درخواستی یافت که از تقدیر، گلایه دارند و می‌گویند: باید چنین و چنان می‌شد! برخی از آنها چنین چیزهایی زیاد می‌گویند و برخی هم کمتر! در هر حال تو بنگر که آیا از این آفت، سالم مانده‌ای؟

فَإِنْ تَنَجَّ مِنْهَا تَنَجُّ مِنْ ذِي عَظِيمَةٍ وَإِلَّا فَإِنِّي لَا أَخَالِكَ نَاجِيَا
یعنی: «اگر از آفتِ بدگمانی به الله نجات یابی، از بلای بزرگی نجات یافته‌ای؛ و گرنه، تو را نجات یافته، نمی‌بینم».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه‌ی [۱۵۴] سوره‌ی آل عمران.

۲- تفسیر آیه‌ی [۶] سوره‌ی فتح.

۳- خبر دادن به اینکه بدگمانی به الله، انواع مختلفی دارد که قابل شمارش نیست.

۴- تنها کسی از آفت بدگمانی به الله نجات می‌یابد که الله را با نام‌ها و صفاتش بشناسد و به خودشناسی و بررسی خویشتن بپردازد.

باب (۶۰): حکم منکران تقدیر

ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر کسی به اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه الله انفاق کند، تا به تقدیر ایمان نداشته باشد، از او پذیرفته نخواهد شد». سپس به این حدیث استدلال کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «الایمان أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «ایمان، این است که به الله، و فرشتگانش، و کتاب‌هایش، و پیامبرانش و روز قیامت (آخرت) و نیز به خیر و شر تقدیر از سوی الله، ایمان و باور داشته باشی».^(۲)

روایت است که عباد بن صامت رضی الله عنه به فرزندش گفت: ای پسر! طعم ایمان را نخواهی چشید، مگر اینکه یقین داشته باشی که تقدیری که بر تو رفته است، امکان ندارد که به تو نرسد و آنچه برایت مقدر نشده، ممکن نیست که به تو برسد. من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، شنیدم که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ لَهُ: اكْتُبْ، فَقَالَ: رَبِّ وَمَاذَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ

(۱) صحیح مسلم، ش: ۸.

(۲) وجه استدلال ابن عمر رضی الله عنهما به این حدیث، این بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن، ایمان به تقدیر خیر و شر را جزو ارکان شش‌گانه‌ی ایمان برشمرد.

مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».^(۱) یعنی: «نخستین چیزی که الله متعال آفرید، قلم بود؛ آنگاه فرمود: تقدیر همه چیز را تا قیامت، بنویس».

عباده بن صامت رضی الله عنه افزود: فرزندم! همچنین از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ هَذَا فَلَيْسَ مِنِّي».^(۲) یعنی: «هر که بر غیر این عقیده بمیرد، از - پیروان دین - من نیست».^(۳)

و در روایت احمد آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ فَجَرَى فِي تِلْكَ السَّاعَةِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛^(۴) یعنی: «هنگامی که الله قلم را آفرید، فرمود: بنویس. و آن گاه هر آنچه باید تا قیامت انجام بگیرد، نوشته شد».

در روایت ابن وهب آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرُهُ وَشَرُّهُ أَحْرَقَهُ اللَّهُ بِالنَّارِ».^(۵) یعنی: «هر کس به خیر و شر تقدیر ایمان نیاورد، الله او را در آتش دوزخ بسوزاند».

و در مسند و سنن روایت است که ابن دیلمی گوید: نزد ابی بن کعب رضی الله عنه رفتم و گفتم: در دلم شبهه‌ای درباره‌ی تقدیر آمده است؛ در این باره چیزی بگو

(۱) مسند احمد (۳۱۷/۵)؛ سنن أبی داود، ش: ۴۷۰۰؛ سنن الترمذی، ش: ۳۳۱۹.

(۲) سنن الترمذی، ش: ۲۱۵۵؛ سنن أبی داود، ش: ۴۷۰۰؛ مسند امام احمد (۳۱۷/۵)؛ آلبنی در ضلال الجنة فی تخریج کتاب "السنة" از ابن أبی عاصم، ش: ۱۰۳ این حدیث را صحیح دانسته است.

(۳) یعنی مسلمان نیست.

(۴) ر.ک: منابع پیشین.

(۵) ر.ک: کتاب «القدر» از ابن وهب، حدیث شماره‌ی ۲۶، از طریق عمر بن محمد، از سلیمان بن مهران، از عباده بن الصامت؛ إسناده بین سلیمان بن مهران - که همان اعمش - است و بین عباده بن صامت رضی الله عنه، منقطع می‌باشد؛ زیرا اعمش در سال ۶۱ هـ زاده شد و عباده بن صامت رضی الله عنه در سال ۳۴ هـ درگذشت. شایان ذکر است که دکتر عبدالعزیز العثیم در تحقیق کتاب القدر، این حدیث را حسن لغیره دانسته است.

تا الله متعال این شبهه را از قلم بردارد. ابی بن کعب رضی الله عنه فرمود: «اگر به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق نمایی، الله از تو نمی‌پذیرد، مگر اینکه به تقدیر ایمان داشته باشی و بدانی و باور کنی که آنچه به تو می‌رسد، مقدر است و امکان ندارد که به تو نرسد؛ و آنچه به تو نمی‌رسد، مقدر و ممکن نیست که به تو برسد. اگر بر عقیده‌ای غیر از این بمیری، از دوزخیان خواهی بود». ابن دیلمی رحمته الله می‌گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت رضی الله عنه رفتیم؛ آنها نیز برایم از رسول الله صلی الله علیه و آله، همان حدیثی را گفتند که ابی بن کعب رضی الله عنه گفته بود. [حدیث صحیحی است که حاکم در صحیح خود آورده است.]^(۱)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- فرض بودن ایمان به تقدیر الهی.
- ۲- چگونگی ایمان به تقدیر.^(۲)
- ۳- بر باد رفتن اعمال.
- ۴- کسی که به تقدیر ایمان ندارد، طعم ایمان را نمی‌چشد.
- ۵- نخستین مخلوق الله.^(۳)

(۱) مسند امام احمد (۱۸۲/۵-۱۸۳)؛ سنن أبی داود، ش: ۴۶۹۹؛ سنن ابن ماجه، ش: ۷۷؛ آلبانی در ضلال الجنة فی تخریج کتاب "السنة" از ابن أبی عاصم، ش: ۱۱۱ این حدیث را صحیح دانسته است؛ همچنین ر.ک: السلسلة الصحيحة، ش: ۲۴۳۹.

(۲) این کیفیت، در حدیث بدین صورت بیان شد: «بدانی و باور داشته باشی که تقدیری که بر تو رفته است، امکان ندارد که به تو نرسد و آنچه برایت مقدر نشده، ممکن نیست که به تو برسد».

(۳) گویا اشاره‌ی مؤلف رحمته الله به این است که قلم، نخستین آفریده‌ی الله می‌باشد؛ در صورتی که قلم، پس از عرش آفریده شد. در حدیث شماره‌ی ۳۱۹۱ صحیح بخاری آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكُتِبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ وَخُلِقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ»؛ یعنی: «الله، وجود داشت و چیزی غیر از او، وجود نداشت و عرش الله بر روی آب بود؛ الله، تقدیر همه‌ی کائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمان‌ها و زمین را آفرید».

۶- هر آنچه که باید تا قیامت انجام بگیرد، [به فرمان الله، توسط قلم] نوشته شد.

۷- اعلام بیزاری رسول الله ﷺ از کسی که به تقدیر ایمان ندارد.

۸- سلف صالح برای رفع شبهات خود، به علما مراجعه می کردند.

۹- علما نیز شبهات مردم را در پرتو رهنمودهای رسول الله ﷺ به روشنی پاسخ می دادند.^(۱)

باب (۶۱): آنچه درباره‌ی مجسمه‌سازان و تصویرگران وارد شده است

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «قال الله تعالى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي؟ فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أَوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً»؛ [متفق علیه]^(۲) «الله متعال می فرماید: چه کسی ستمکارتر از کسی است که می رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟ پس - اگر راست می گویند - یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».

عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَاباً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُضَاهَوْنَ بِخَلْقِ اللَّهِ»؛ [متفق علیه]^(۳) یعنی: «روز قیامت

(۱) اشاره‌ی مؤلف رحمته الله به سخن ابن دیمه رحمته الله است که گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت رضی الله عنهم رفتیم؛ آنها نیز برایم از رسول الله ﷺ، همان حدیثی را گفتند که ابی بن کعب رضی الله عنه گفته بود.

(۲) صحیح بخاری، ش: (۵۹۵۳، ۷۵۵۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۱.

(۳) صحیح بخاری، ش: ۵۹۵۴؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۰۷.

سخت‌ترین عذاب را در نزد الله، کسانی دارند که آفرینش الهی را (با ترسیم جانداران یا ساختن مجسمه‌ی آنان) شبیه‌سازی می‌کنند».

بخاری و مسلم^(۱) از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ فَيُعَذِّبُهُ فِي جَهَنَّمَ»؛ یعنی: «هر تصویرگری در آتش است و در برابر هر جانداري که آن را به تصویر کشیده، موجودی در دوزخ است که او را عذاب می‌کند».

همچنین در صحیح بخاری و مسلم^(۲) آمده است که ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا، كُفِّ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ»؛ یعنی: «هر که در دنیا - موجود جانداري را در قالب نقاشی یا مجسمه - به تصویر بکشد، روز قیامت مکلف می‌شود که در آن روح بدمد؛ اما هرگز دمیدن روح، از او ساخته نیست».

در صحیح مسلم^(۳) روایتی بدین مضمون آمده است که علی رضی الله عنه به ابوالهیاج اسدی فرمود: «آیا تو را به مأموریتی بفرستم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا به انجام آن دستور داد؟ هر تصویری که دیدی، از میان ببر و هر قبر مرتفع و بلندی را با خاک یکسان کن».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- وعید شدید درباره‌ی مجازات سنگین تصویرگران و مجسمه‌سازان.^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۲۲۵؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۰.

(۲) صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (۵۹۶۳، ۷۰۴۲)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۱۱۰.

(۳) صحیح مسلم، ش: ۹۶۹.

(۴) یعنی آنان که در قالب نقاشی و مجسمه‌سازی، جانداران را به تصویر می‌کشند.

- ۲- بیان علت آن؛ که عبارت است از جسارت و بی ادبی نسبت به الله عز و جل، چنانکه فرمود: «چه کسی ستمکارتر از کسی است که می رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟»
- ۳- یادآوری قدرت الله، و ناتوانی بندگان؛ چنانکه فرمود: پس - اگر راست می گویند - یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».
- ۴- تصریح به اینکه سخت ترین عذاب روز قیامت، از آن تصویرگران است.
- ۵- الله متعال در برابر هر جاننداری که تصویرگر به تصویر می کشد، موجودی در دوزخ می آفریند که تصویرگر را عذاب می کند.
- ۶- تصویرگر در روز قیامت مکلف می شود که در آنچه به تصویر کشیده است، روح بدمد.
- ۷- امر به نابود کردن هر تصویری در هر جا که دیده شود.

باب (۶۲): درباره‌ی زیاد سوگند خوردن

الله متعال می فرماید: ﴿وَأَحْضَرُوا أَيْمَنَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹]. «سوگندهایتان را پاس بدارید».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «الْحَلْفُ مَنْفَقَةٌ لِلْسُّلْعَةِ، مَمْحَقَةٌ لِلْكَسْبِ؛ [متفقٌ علیه]^(۱) یعنی: «سوگند، وسیله‌ای برای بازار گرمی و فروش کالاست؛ اما برکتش را از میان می برد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۲۰۸۷؛ و صحیح مسلم، ش: ۱۶۰۶.

از سلمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: أَشْيَمُ زَانٍ وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ وَرَجُلٌ جَعَلَ اللَّهُ بُضَاعَتَهُ لَا يَشْتَرِي إِلَّا بِيَمِينِهِ وَلَا يَبِيعُ إِلَّا بِيَمِينِهِ»؛ [روایت طبرانی با سند صحیح^(۱)] یعنی: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید، آنها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت: پیرمرد زناکار، فقیر متکبر، و کسی که نام الله را وسیله‌ای برای داد و ستد قرار می‌دهد؛ بدین‌سان که برای فروش هر چیزی سوگند یاد می‌کند و برای خریداری هر چیزی نیز سوگند می‌خورد!»

در صحیح [بخاری و مسلم]^(۲) از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُوبُهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُوبُهُمْ»؛ یعنی: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به‌سر می‌برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند (تابعین)، و سپس نسل بعدی، (تبع تابعین)». عمران رضی الله عنه می‌گوید: نمی‌دانم دو بار جمله‌ی «سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند» را تکرار نمود یا سه بار؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله افزود: «ثُمَّ يَكُونُ بَعْدَهُمْ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَنْذِرُونَ وَلَا يُؤْفُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ»؛ یعنی: «پس از آنها، کسانی می‌آیند که در حالی شهادت می‌دهند که از آنها درخواست شهادت (گواهی) نمی‌شود؛ خیانت می‌ورزند و امانت‌دار و قابل اعتماد نیستند؛ نذر می‌کنند و به نذر خود وفا نمی‌کنند و چاقی، در میان‌شان نمایان می‌شود».

(۱) ر.ک: صحیح الترغیب والترهیب، ش: ۱۷۸۸ و صحیح الجامع، ش: ۳۰۷۲.

(۲) صحیح بخاری، ش: ۲۶۵۱ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۳۵.

همچنین در صحیح [بخاری و مسلم]^(۱) روایت است که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينُهُ وَ يَمِينُهُ شَهَادَتُهُ»؛ یعنی: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به سر می برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می آیند (تابعین)، و سپس نسل بعدی، (تبع تابعین)؛ و بعد از آنها، کسانی می آیند که گاهی قبل از سوگند خوردن، گواهی می دهند و گاهی قبل از گواهی دادن، سوگند می خورند»^(۲).

ابراهیم [نخعی رحمته الله] گوید: پدرانمان ما را در زمانی که خردسال - یعنی نابالغ - بودیم، به خاطر گواهی دادن، کتک می زدند.^(۳)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- سفارش به حفاظت از سوگندها.
- ۲- خبر دادن از اینکه «سوگند، وسیله‌ای برای بازارگرایی و فروش کالا است؛ اما برکتش را از میان می برد».
- ۳- وعید شدید درباره‌ی کسی که در داد و ستد، یا خرید و فروش، همواره سوگند می خورد.
- ۴- تذکر این مطلب که جرم گنهکارانی که انگیزه‌ی گناه در آنها ضعیف تر است، از جرم دیگران بیشتر می باشد.^(۴)

(۱) صحیح بخاری، ش: (۲۶۵۲، ۳۶۵۱، ۶۴۲۹)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۵۳۳.

(۲) یعنی مردمان بی تقوایی هستند که به راحتی سوگند می خورند و شهادت می دهند!

(۳) منظور از کتک زدن، تنبیه کردن است؛ نه زدن که به کودک آسیب برساند.

(۴) چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله پیرمرد زناکار، و فقیر متکبر را جزو سه گروهی برشمرد که الله تعالی در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، آنها را پاکیزه نمی گرداند و عذاب دردناکی در پیش دارند. زیرا کسی که پا به سن می گذارد، شهوتش فروکش می کند؛ بر خلاف جوان که شهوتش قوی است و خویشتن داری در دوران

۵- نکوهش کسانی که - بدون دلیل - سوگند می‌خورند، در حالی که از آنها خواسته نشده که سوگند بخورند.

۶- تعریف رسول الله ﷺ از سه طبقه‌ی نخست این امت؛ [یعنی صحابه، تابعین، و اتباع تابعین] و بیان حوادث پس از آنها.

۷- نکوهش کسانی که خودسرانه و بی‌آنکه از آنها خواسته شود، گواهی می‌دهند.

۸- گذشتگان نیک، فرزندان‌شان را به خاطر گواهی و وفای به عهد تنبیه می‌کردند.



باب (۶۳): درباره‌ی عهد و پیمان الله، و پیغمبرش

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱]. «و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الهی وفا کنید و سوگندهای استواری را که یاد می‌کنید، نشکنید؛ در حالی که شما، الله را شاهد و نگهبانان قرار داده‌اید. بی‌گمان الله از کردارتان آگاه است».

بریده علیه السلام می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ کسی را به فرماندهی لشکر منصوب می‌کرد، او را به رعایت تقوای الهی در مورد خود و مسلمانانی که با او بودند، توصیه می‌نمود و می‌فرمود: «اغْزُوا بِاسْمِ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

جوانی، دشوارتر می‌باشد؛ لذا خیلی زشت‌تر است که یک پیرمرد زنا کند؛ چون انگیزه‌ی چنین گناهی در او کم‌تر و ضعیف‌تر شده است. اگرچه زنا هم برای جوان، بد است و هم برای پیرمرد؛ البته برای پیرمرد خیلی زشت‌تر می‌باشد. ثروت، انگیزه‌ای برای تکبر در آدم ثروتمند است؛ اما این انگیزه در فقیر وجود ندارد، لذا به‌رغم بد بودن تکبر برای هر انسانی، زشتی‌اش برای آدم فقیر، بیشتر است.

قَاتِلُوا مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ، اغْزُوا وَلَا تَعْلُوا، وَلَا تَغْدِرُوا، وَلَا تَمَثِّلُوا، وَلَا تَقْتُلُوا
وَلِيدًا، وَإِذَا لَقِيتَ عَدُوَّكَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَادْعُهُمْ إِلَى ثَلَاثِ خَصَالٍ - أَوْ
خِلَالٍ - فَأَيُّتُهُنَّ مَا أَجَابُوكَ فَأَقْبِلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى
الْإِسْلَامِ، فَإِنْ أَجَابُوكَ، فَأَقْبِلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى التَّحَوُّلِ
مِنْ دَارِهِمْ إِلَى دَارِ الْمُهَاجِرِينَ، وَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا
لِلْمُهَاجِرِينَ، وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُهَاجِرِينَ، فَإِنْ أَبَوْا أَنْ يَتَحَوَّلُوا مِنْهَا،
فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّهُمْ يَكُونُونَ كَأَعْرَابِ الْمُسْلِمِينَ، يَجْرِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ اللَّهِ
الَّذِي يَجْرِي عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْغَنِيمَةِ وَالْفِيءِ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ
يُجَاهِدُوا مَعَ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَسَلِّهِمُ الْجَزِيَّةَ، فَإِنْ هُمْ أَجَابُوكَ
فَأَقْبِلْ مِنْهُمْ، وَكُفَّ عَنْهُمْ، فَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَاسْتَعِزَّ بِاللَّهِ وَقَاتِلْهُمْ، وَإِذَا
حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ، وَذِمَّةَ نَبِيِّهِ، فَلَا
تَجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ، وَلَا ذِمَّةَ نَبِيِّهِ، وَلَكِنْ اجْعَلْ لَهُمْ ذِمَّتَكَ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكَ،
فَإِنَّكُمْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّتَكُمْ وَذِمَّةَ أَصْحَابِكُمْ أَهْوَنُ مِنْ أَنْ تُخْفِرُوا ذِمَّةَ
اللَّهِ وَذِمَّةَ رَسُولِهِ، وَإِذَا حَاصَرْتَ أَهْلَ حِصْنٍ فَأَرَادُوكَ أَنْ تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ
اللَّهِ، فَلَا تُنْزِلَهُمْ عَلَى حُكْمِ اللَّهِ، وَلَكِنْ أَنْزِلْهُمْ عَلَى حُكْمِكَ، فَإِنَّكَ لَا
تَدْرِي أَتُصِيبُ حُكْمَ اللَّهِ فِيهِمْ أَمْ لَا؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «به نام الله، در
راه الله جهاد کنید و با کسانی که کفر ورزیده‌اند، بجنگید. پیکار کنید و
خیانت نکنید و از عهدشکنی و مثله کردن [یا بریدن اعضای کشته‌شدگان]
پرهیزید؛ هیچ کودکی را نگشاید؛ هنگام رویارویی با مشرکان، آنان را به
پذیرش یکی از این سه مورد فرا بخوان و هر کدام را قبول کردند، از آنان
پذیر: نخست آنها را به اسلام دعوت بده؛ اگر پذیرفتند، از آنان قبول کن،
آن‌گاه از آنها بخواه که به سرزمین مهاجران، هجرت کنند؛ و بگو: اگر چنین

(۱) صحیح مسلم، ش: ۱۷۳۱؛ سنن أبی داود، ش: (۲۶۱۲، ۲۶۱۳)؛ سنن الترمذی، ش: (۱۶۱۷).

کردید، همان حقوق و وظایفی را خواهید داشت که همه‌ی مهاجران دارند. و اگر حاضر به هجرت نشدند، به آنان خبر بده که با آنها همانند مسلمانان بدوی و صحرانشین برخورد می‌شود؛ یعنی احکام الله متعال بر آنان اجرا می‌گردد، اما از غنایم سهمی نخواهند داشت، مگر اینکه در جهاد شرکت کنند. اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه بخواه. اگر قبول کردند، از آنان بپذیر و دست از جنگ بدار. اما اگر قبول نکردند، پس به کمک الله، با آنان پیکار کن. و اگر قلعه‌ای را محاصره کردی، سپس آنان خواستند که به عهد و پیمان الله و پیامبرش با تو صلح کنند، چنین مکن؛ بلکه بر اساس عهد و پیمان خودت با آنان مذاکره و گفتگو کن؛ زیرا اگر شما عهد و پیمان خود را بشکنید، مجازاتش کمتر است از اینکه عهد و پیمان الله و رسولش را بشکنید. همچنین اگر ساکنان قلعه‌ای را به محاصره در آوردی، آن‌گاه از تو خواستند که حکم الله را درباره‌ی آنان اجرا کنی، نپذیر؛ بلکه حکم خودت را پیشنهاد کن، زیرا از کجا معلوم که به‌راستی مطابق دستور الله با آنان رفتار کنی».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفاوت عهد و پیمان الله و پیامبرش با عهد و پیمان مسلمانان.^(۱)
- ۲- راهنمایی به انتخاب گزینه‌ی کم‌زیان‌تر از میان دو گزینه‌ای که یکی از آنها، زیان‌بار است و دیگری، زیان‌بارتر.
- ۳- دستور رسول الله ﷺ که فرمود: «به نام الله، در راه الله جهاد کنید».^(۲)

(۱) یعنی پیمان بستن با دشمنان به نام الله و رسولش، ناروا؛ و با عهد و پیمان خود مسلمانان، رواست. علتش، در خود حدیث بیان شده است.

(۲) این، بیانگر واجب بودن جهاد و نیز کمک خواستن از الله ﷻ و اخلاص و هم‌سویی با رهنمودهای دینی در مسیر جهاد است.

۴- [توجه به] این دستور رسول الله ﷺ که فرمود: «با کسانی که به الله کفر ورزیده‌اند، بجنگید».^(۱)

۵- این رهنمود رسول الله ﷺ که فرمود: «به کمک الله با آنان پیکار کن».^(۲)

۶- تفاوت حکم الله با حکم علما.^(۳)

۷- درک این نکته که امکان داشت یک صحابی در هنگام ضرورت حکمی صادر می‌کرد که نمی‌دانست آیا مطابق حکم الله متعال است یا خیر؟^(۴)



(۱) از این فرموده، وجوب پیکار با کافران، برداشت می‌شود؛ نه اینکه فقط با کافران پیکار می‌گردد، بلکه مسلمانی که از دادن زکاتش امتناع ورزد، یا حتی مسلمانی که اذان و اقامه‌ی نماز جماعت را در منطقه‌ی خود ترک کنند، - به رغم اینکه مسلمان هستند - باز هم باید با آنان پیکار نمود تا به حکم الله و رسولش تن دهند.

(۲) این رهنمود، بیانگر وجوب کمک خواستن از الله متعال است؛ نه اینکه انسان به تدبیر و توان خود اعتماد کند.

(۳) حکم الهی همواره، درست و به‌جاست، اما حکم علما ممکن است درست یا نادرست باشد. از این رو در استفتا از علما نباید گفت: حکم یا دیدگاه اسلام درباره‌ی فلان موضوع چیست؟ زیرا چه‌بسا مفتی در فتوایش اشتباه کند، در حالی که هیچ اشتباهی در احکام شرعی وجود ندارد؛ مفتی نیز نباید فتوایش را به‌طور مطلق، حکم اسلام بداند؛ یعنی نباید بگوید: حکم اسلام، این است که...، بلکه بگوید: حکم اسلام به رأی من، چنین و چنان است. البته این، در صورتی است که در رابطه با موضوع مطرح‌شده، نص واضح و صریحی وجود نداشته باشد. اینجاست که باید توجه داشته باشیم: تفاوت فراوانی در بین نصوص دینی و برداشت‌هایی که از نصوص دینی صورت می‌گیرد، وجود دارد و نباید برداشت‌ها و استنباط‌ها را به‌طور مطلق، حکم اسلام دانست.

(۴) یعنی در وقت ضرورت، صدور حکم، به‌شرط اجتهاد و به‌کارگیری تمام تلاش برای استنباطی دقیق، روا و بلکه در شرایطی نیز واجب است؛ اگرچه ممکن است که انسان در استنباط مبتنی بر اجتهاد، به خطا نیز برود.

باب (۶۴): جسارت سوگند خوردن به جای الله

جندب بن عبدالله رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قال رجل: والله لا يغفر الله لفلان. فقال الله عز وجل: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَى أَنْ لَا أَغْفِرَ لِفلانٍ؟ إني قد غفرتُ له وأحببتُ عملك»؛ [روایت مسلم]^(۱) یعنی: «شخصی درباره‌ی انسان گنهکاری گفت: قسم به الله که او، فلانی را نمی آمرزد. و الله عز وجل فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد کرد که من فلانی را نمی بخشم؟ حال آنکه من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم».

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گوینده‌ی این سخن، شخصی عابد بود. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: آن شخص با گفتن یک سخن، دنیا و آخرتش را تباه کرد.

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- زنهار دادن و برحذر داشتن از سوگند خوردن به جای الله!
- ۲- عذاب الهی به هر یک از ما، از بند کفش نیز نزدیک تر است.
- ۳- ... و همین طور بهشت.^(۲)

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۶۲۱؛ السلسلة الصحيحة، ش: ۱۶۸۵.

(۲) یعنی میان انسان و بهشت یا دوزخ، فاصله‌ای جز مرگ وجود ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ وَالتَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»؛ یعنی: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک ترند». [روایت بخاری، ش: ۶۴۸۸ به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه]

۴- این حدیث، مؤید حدیث دیگری است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ...»^(۱).

۵- گاهی انسان به خاطر چیزی که برایش بسیار ناگوار بوده است، بخشیده می شود.^(۲)

باب (۶۵): نهی شدید از شفیع قرار دادنِ الله در نزد مخلوق!

جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: صحرانشینی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! جسمها ضعیف و لاغر شده، و بچه ها گرسنه، و چارپایان هلاک گشته اند. از پروردگارت برای ما طلب باران کن؛ ما خدا را شفیع تو و تو را شفیع خدا قرار می دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سبحان الله، سبحان الله»؛ و آن قدر تسبیح گفت که رنگ اصحابش نیز پرید. آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَيَحْكُ! أَتَدْرِي مَا اللَّهُ؟ إِنَّ شَأْنَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ»؛ [روایت ابوداود]^(۳) یعنی: «وای بر تو! آیا می دانی الله کسیت؟! شأن و مرتبتِ الله، فراتر از این است؛ الله را شفیع هیچ یک از آفریده هایش قرار نمی دهند».

(۱) اشاره ی مؤلف رحمته الله به حدیثی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مَا يَتَّبِعُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا إِلَى النَّارِ أَوْ إِلَى الْجَنَّةِ بِمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»؛ یعنی: «بنده با بی فکری - و بی توجه به این که سخنش درست است یا خیر - سخنی بر زبان می آورد که به موجب آن از فاصله ی بیش از فاصله ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می افتد». ر.ک: صحیح بخاری، ش: (۶۴۷۷، ۶۴۷۸)؛ و صحیح مسلم، ش: ۲۹۸۸.

(۲) همان طور که آن شخص گنه کار اصلاً دوست نداشت که کسی درباره اش بگوید: به خدا سوگند که خداوند، فلانی را نخواهد بخشید.

(۳) ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف سنن أبي داود، ش: ۱۰۱۷؛ و ظلال الجنة في تخريج السنة، ش: ۵۷۵

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

۱- رد کردن سخن کسی که گفت: «ما خدا را نزد تو شفیع قرار می‌دهیم».

۲- تغییر سیمای رسول الله ﷺ از این سخن، به گونه‌ای که در چهره‌ی اصحاب رضی الله عنہم نیز اثر گذاشت و رنگشان پرید.

۳- رسول الله ﷺ این سخنِ صحرانشین را که گفت: «تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم»، رد نفرمود.

۴- شرح و توضیح «سبحان الله»^(۱).

۵- مسلمانان از رسول الله ﷺ می‌خواستند که برایشان طلب باران کند.

باب (۶۶): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید

عبد الله بن شخیر رضی الله عنه می‌گوید: من با هیأت بنی عامر نزد رسول الله ﷺ رفتم؛ به ایشان گفتیم: شما سید ما هستید. رسول الله ﷺ فرمود: «السید الله تبارک وتعالی»؛ یعنی: «سید، الله تبارک و تعالی است»^(۲). گفتیم: شما از ما برتر و بزرگوارترید. فرمود: «قُولُوا بِقَوْلِكُمْ، وَلَا يَسْتَجْرِيَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ»؛

(۱) اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «شأن و مرتبَتِ الله، فراتر از این است»، بدین معناست که سبحان الله، بیانگر منزّه بودن الله، از هر چیزی است که با عظمت و بزرگی اش منافات دارد.

(۲) به عبارت دیگر: سیادت و بزرگی مطلق، از آن الله می‌باشد؛ لذا این حدیث با حدیثی که رسول الله ﷺ فرمود: «من، سید و بزرگ فرزندان آدم هستم»، تعارضی ندارد؛ زیرا در حدیث نخست، رسول الله ﷺ واژه‌ی سید را به‌طور مطلق، با "الف و لام" و بدون مضاف الیه آورد؛ مثلاً نفرمود که سید و بزرگ شما، الله است؛ پس معنایش این می‌شود که سیادت مطلق، از آن الله می‌باشد. و حدیث «من، سید و بزرگ فرزندان آدم هستم»، بر شرافت آن بزرگوار در میان آدمیان دلالت می‌کند، نه بر سیادت مطلق که خاصّ الله متعال است.

[روایت ابو داود با سند جید]^(۱) یعنی: «همین سخن یا بخشی از آن را بگویند و مواظب باشید که شیطان بر شما غلبه نکند [و غلو نکنید]».

انس رضی الله عنه می گوید: گروهی از مردم، به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای رسول خدا! ای بهترین ما و ای فرزند بهترین ما! ای سید و سرورمان و ای فرزند سید و سرورمان! رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای مردم! سختان را بگویند و مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد. من محمد، بنده و فرستاده‌ی الله هستم. دوست ندارم که مرا فراتر از مقام و منزلتی قرار دهید که الله تعالی به من داده است». [روایت نسائی با سند جید]^(۲)

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- بر حذر داشتن مردم از غلو و زیاده‌روی.
- ۲- اگر کسی را با عنوان سید و بزرگ، مخاطب قرار دادند، شایسته است که چه بگویند؟^(۳)
- ۳- با اینکه صحابه رضی الله عنهم سخن درستی گفتند، اما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد [و شما را به غلو و زیاده‌روی نکشانند]».
- ۴- سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «دوست ندارم که مرا فراتر از مقام و منزلتی قرار دهید که الله تعالی به من داده است».^(۴)

(۱) سنن أبی داود، ش: ۴۸۰۶؛ آلبانی رحمته الله علیه این حدیث را صحیح دانسته است؛ ر.ک: المشكاة، ش: ۴۹۰۱؛ و صحیح الجامع، ش: ۳۷۰۰.

(۲) صحیح است؛ ر.ک: السلسلة الصحيحة، ش: ۱۰۹۷.

(۳) یعنی شایسته است که بگویند: سیادت و بزرگی مطلق، از آن الله می‌باشد؛ مثلاً بگویند: بزرگ، خداست.

(۴) این، بیانگر تواضع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد؛ همچنین نشان می‌دهد که بهترین مدح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این است که آن بزرگوار را بنده و فرستاده‌ی الله بدانیم. به راستی که این فرموده‌ی نبوی، درخور توجه می‌باشد.

باب (۶۷): درباره‌ی این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷].

ترجمه: «و الله را آن‌گونه که حق شناخت اوست، نشناختند؛ و روز رستاخیز همه‌ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راستش در هم پیچیده می‌شود. او از آنچه شریکش می‌سازند، پاک و منزّه است».

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یکی از علمای یهود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ما در تورات این مطلب را می‌بینیم که الله، آسمان‌ها را بر روی یک انگشت و زمین‌ها را بر روی یک انگشت، درختان را روی یک انگشت و آب را روی یک انگشت و خاک را روی انگشت، و سایر مخلوقات را روی یک انگشت خود قرار می‌دهد، آنگاه می‌فرماید: منم فرمانروا. رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که سخنان آن یهودی را تأیید می‌کرد، طوری تبسم نمود که دندان‌های پیشینش آشکار گردید و این آیه را خواند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ (بخاری و مسلم).^(۱)

در روایت مسلم، آمده است: «کوه‌ها و درختان را روی یک انگشت قرار می‌دهد و آنها را می‌جنباند و می‌گوید: منم پادشاه، منم الله». و در روایت دیگری آمده است: «آسمان‌ها را روی یک انگشت و آب و خاک را روی یک انگشت و سایر آفریده‌ها را روی انگشت دیگر قرار می‌دهد».

(۱) صحیح بخاری، ش: ۴۸۱۱؛ و مسلم، ش: ۲۷۸۶.

در صحیح مسلم^(۱) از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «يَطْوِي اللَّهُ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضِينَ السَّبْعَ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟»؛ یعنی: «الله تعالی در روز قیامت، آسمان‌ها را در هم می‌پیچد و آنها را در دست راست خود می‌گیرد. و می‌گوید: منم پادشاه. پادشاهان ستمگر کجایند؟ فرمانروایان سلطه‌جو و گردنکش کجایند؟ سپس زمین‌های هفت گانه را در دست دیگرش می‌گیرد و می‌گوید: منم پادشاه. پادشاهان ستمگر کجایند؟ فرمانروایان سلطه‌جو و گردنکش کجایند؟»

روایت شده که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «آسمان‌ها و زمین‌های هفت گانه در دست پروردگار رحمان و گسترده‌مهر، به سان دانه‌ای خردل در دست یکی از شماست». [روایت ابن جریر]^(۲)

ابن جریر [طبری رحمته الله] با سند خود^(۳) آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَدَرَاهِمَ سَبْعَةِ أَلْفَيْتٍ فِي ثُرْسٍ»؛^(۴) یعنی: «آسمان‌های هفت گانه در برابر کرسی خداوند تعالی، مانند چند درهم است که درون سپری افتاده باشند».

(۱) صحیح مسلم، ش: ۲۷۸۸.

(۲) جامع البیان فی تأویل القرآن، معروف به تفسیر طبری، ذیل آیهی ۶۷ سوره‌ی زمر. گفتنی است: این روایت، به سبب ضعف یکی از روایانش به نام عمرو بن مالک ضعیف می‌باشد.

(۳) سند ابن جریر در این روایت، عبارتست از: یونس از ابن وهب، از ابن زید، از پدرش زید، از رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۴) ر. ک: تفسیر طبری، ذیل آیهی مذکور؛ البته این روایت، ضعیف است؛ ر. ک: سلسلة الأحادیث الضعیفة، از آلبانی رحمته الله، ش: ۶۱۱۸.

ابن جریر می‌افزاید: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ما الكرسي في العرش إلا كحلقة من حديد أُلقيت بين ظَهْرِي فَلَاحِ من الأرض»^(۱) یعنی: «کرسی در برابر عرش، همانند حلقه‌ی آهنینی است که در زمینی پهن‌اور افتاده باشد».

از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است: «فاصله‌ی آسمان اول تا آسمان دوم، به اندازه‌ی مسافت پانصد سال می‌باشد. و فاصله‌ی هر آسمان تا آسمان بعدی، همین مقدار است. آسمان هفتم تا کرسی نیز پانصد سال فاصله دارد؛ و از کرسی تا آب نیز پانصد سال فاصله است و عرش الله بر روی آب است و الله بر فراز عرش قرار دارد و هیچ‌یک از اعمال‌تان بر او پوشیده نیست». [روایت ابن مهدی، از حماد بن سلمه، از عاصم، از زر، از عبدالله؛ مسعودی نیز همین روایت را از عاصم، از ابووائل، از عبدالله رضی الله عنه نقل کرده است؛ حافظ ذهبی رحمته الله گوید: این روایت، از چند طریق روایت شده است.]

عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَكُنْفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَبَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالْعَرْشِ بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلَاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ» [روایت ابوداود و دیگران]^(۲) یعنی: «آیا می‌دانید فاصله‌ی زمین و آسمان چه قدر است؟» گفتیم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «بین زمین و آسمان مسافتی به اندازه‌ی پانصد سال می‌باشد و هر

(۱) سلسله الأحادیث الضعيفة، از آلبانی رحمته الله، ش: ۱۰۹

(۲) سنن أبي داود، ش: ۴۷۲۳؛ سنن الترمذی، ش: ۳۳۲۰؛ آلبانی رحمته الله این حدیث را ضعیف دانسته است؛ رک: ضعیف سنن أبي داود، ش: ۱۰۱۴، و ضعیف سنن الترمذی، ش: ۳۵۵۴.

آسمان تا آسمان بعدی، همین اندازه فاصله دارد. و ضخامت هر آسمانی نیز به اندازه‌ی مسافت پانصد سال است. در حد فاصل آسمان هفتم و عرش الهی، دریایی وجود دارد که عمق آن به اندازه‌ی فاصله‌ی آسمان و زمین می‌باشد. و الله متعال فوق آن است و هیچ یک از اعمال بنی آدم بر او پوشیده نیست».

خلاصه‌ی آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [الزمر: ۶۷].
- ۲- این مسایل، نزد یهود زمان پیامبر ﷺ باقی مانده بودند و آنان، این مسایل را نه انکار می‌کردند و نه تأویل.
- ۳- رسول الله ﷺ سخن آن عالم یهودی را تأیید کرد و آیه‌ای نیز در این باره نازل گردید.
- ۴- خندیدن رسول الله ﷺ به خاطر آشکار ساختن این علم، توسط آن یهودی بود.
- ۵- تصریح به اینکه الله، دو دست دارد؛ و اینکه آسمان‌ها روی یک دست و زمین‌ها روی دست دیگرش قرار می‌گیرند.
- ۶- آشکارا یکی از دستانش، دست چپ نامیده شد.^(۱)
- ۷- آنجا فرمانروایان ستمگر و سلطه‌جو، مورد خطاب قرار می‌گیرند.

(۱) بنا بر قول راجح، این روایت، شاذ می‌باشد؛ زیرا در حدیث از هر دو دست الله، به دست راست، تعبیر شده است؛ ضمن اینکه ذکر دست چپ در این روایت، می‌تواند بنا بر عرف و عادت باشد که از دو دست به دست راست و چپ تعبیر می‌شود. اثبات چنین صفاتی برای الله، به معنای تجسیم یا قایل شدن جسم برای الله نیست؛ مگر نمی‌گویند: فلانی، آدم رؤوف و مهربانی است. خب، الله نیز رؤوف و مهربان است؛ پس آیا این اشتراک لفظی به معنای تشابه می‌باشد؟ قطعاً خیر.

۸- ذکر این مطلب که: «آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه در دست پروردگار رحمان و گسترده‌مهر، به‌سانِ دانه‌ای خردل در دست یکی از شماست».

۹- بزرگی کرسی نسبت به آسمان‌ها!

۱۰- عظمت عرش در برابر کرسی!

۱۱- عرش و کرسی و آب، چیزهای جداگانه‌ای هستند.^(۱)

۱۲- فاصله‌ی بین آسمان‌ها!

۱۳- حد فاصل آسمان هفتم و کرسی.

۱۴- حدفاصل کرسی و آب.

۱۵- عرش بر روی آب قرار دارد.

۱۶- الله، بر فراز عرش است.

۱۷- حد فاصل زمین و آسمان.

۱۸- ضخامت هر آسمان به اندازه‌ی مسافت پانصد سال می‌باشد.

۱۹- عمق دریایی که بر فراز آسمان‌هاست، به اندازه‌ی مسافت پانصد سال است. والله تعالی بهتر می‌داند.

همه‌ی حمد و ستایش، ویژه‌ی الله، پروردگار جهانیان است؛ و درود و سلام الله بر آقایمان، محمد و بر خاندان و همه‌ی یارانش.

(۱) عرش الله بر آب قرار دارد؛ و الله، فوق عرش است؛ و کرسی، موضع قدمین می‌باشد.